نسخه نفیس و منحصر بفرد

سلم المعارف

مهدی بن محمد شیرازی متخلص به صابر

نسخه نفیس و مفیدیست که در سنه ۱۲۶۷ هجری قمری تألیف و بخط فرزند مولف تاریخ ۱۲۷۱ نوشته شده و بخط فرزندش موءلف

کتاب به پنج باب مبوب و در واقع در پنج موضوع و علم گفتگو میکند و اشعاریکه در مقدمه ابواب فصول آمده و بر کتب سرخ است همه از خود صابر است. اگرچه معرفی و نمودن اهمیت مندرجات این نسخه نهایت ضرورت دارد که هم فرصت کافی و هم خیالی فارغ را میخواهد که اکنون مرا هیچیک میسر نیست و ناسازی مزاج علاوه بر همه آنها خصوصاً چشم چپم که نوشتن و خواندن را برایم سخت دشوار ساخته مع الوصف فهرستی را که خود مصنف ترتیب داده بعینه مینگارم و مفصلتر و مشروحترش را برای حال و مجال مناسبتر میگذارم و اینک فهرست

باب اول — در معرفت افلاک تسعه و کواکب سبعه و بروج اثنا عشر و روز و هفته و ماه و سال و حوادث علوی و سفلی

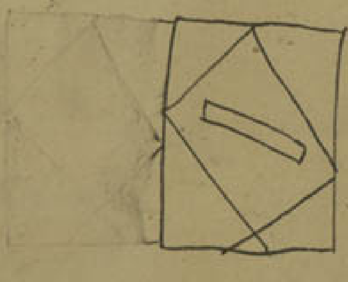
باب دوم — در بیان سفلیات که عبارت از عناصر اربعه است

باب سوم — در معرفت موالید ثلاثه که عبارت از جماد و نبات و حیوانست

باب چهارم — در معرفت حضرت انسان و تشریح آن

باب پنجم — در بیان بعضی مطالب متفرقه و علوم غریبه و خواص اشیا از منافع و مضار و جمله اسامی ادویه بحروف تهجی

کتاب ۲۷۹ صفحه و تقریب چهار هزار و دویست سطر کتابت دارد



هذا کتاب سُلّم المعارف صابر

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بی منتها شایستهٔ درگاه خداوندیست جل شانه و عظم برهانه
که بیک حرف کن ایجاد جمیع ممکنات نمود از افلاک و انجم و عناصر و
موالید و درود نامحدود و زاینده وجود کثیر الجود مخاطب خطاب لولاک
لما خلقت الافلاک حضرت خاتم النبیین سید المرسلین محمد مصطفی
و ابن عم و وصی او امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین علی
ابن ابی طالب است صلی الله علیه و آله و وصیه و ذریته الی قائم
من آله عجل الله فرجه و سهل مخرجه اما بعد مخفی نماناد که در سنه یکهزار و
دویست و شصت و سبعت هجری در اوان دولت پادشاه عادل و خسرو
باذل فخر السلاطین سلطان ابن السلطان ابن السلطان ناصر الدین شاه
قاجار دام الله عمره و عزته تراب قدوم فقراء بالله مهدی ابن محمد الشیرازی

نام و تخلص مولف

المتخلص بصابر

المتخلص بصابر را بخاطر رسید که چون معرفت الله جلیل موقوف بتفکر در
آیات آفاقی و مثنیات انفسی است مختصری در این باب نوشته گردد شاید باب
تفکر طالبان معارف گردد و این بی بضاعتی را بدعای خیر یاد و بفاتحه شاد
فرمایند و آنرا مسمی نمود بسلم المعارف و مبوب به پنج باب **باب اول** در معرفت
افلاک تسعه و کواکب سبعه و بروج اثنی عشر و بیان حقیقت یوم و خواص ایام هفته
و شهور عربیه و رومیه و احکام آن است **باب دویم** در معرفت سفلیات که حقیقت
از عناصر اربعه است **باب سیم** در معرفت موالید ثلاثه است **باب چهارم** در
معرفت حضرت انسان و تشریح آن است **باب پنجم** در بعضی مطالب متفرقه

باب اول در معرفت افلاک و کواکب بترتیبی که در این شعر مذکور است **شعر** قمر است و عطارد و
زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل **قمر** فلک او را دو حد است سطح محدبش
متصل بسطح مقعر فلک عطارد است و سطح مقعرش مماس سطح محدب کره
آتش کند لون جرمش سیاه و اقتباس نور از آفتاب کند و او را هیئت و هشت منزلت
در هر شب و در دوری از منزلیت و شب بیست و نهم مستتر گردد و چون مقابل آفتاب بود
نیمه روشنش بجانب آنست و چون مقابل آفتاب افتد نصفش بجانب زمین و روشن نیمه
دیگری اعقد تین راس و ذنب بود در مقابله بسبب حجاب شدن کره ارض و گاهی

که آن عبارت از جماد و نبات و حیوانست

که عبارت از ...

نام کتاب

جرمش تیره و گاهی کمتر و از روی این شکل تصویر شش رجحان بر هو شش شکل نباشد

و بواسطه

و بواسطه رطوبتی که در اوست امور عجیبه از او ظاهر شود اثرش از وقت طلوع تا بو
سط السماء رسد در بحر مدّ است و چون رو بزوال کند جزر است و این مدّ و جزر سبب
تابش قمر است در روز و شبی دو دفعه بوقوع شود و علتش احداث ابخره است
که بواسطهٔ تابش قمر در قعر بحر حادث شود و بقوت بیرون آید و بحر را در هیجان
آورد و حیوانات را در وقتی که قمر زاید النور است قوت و نمو بیشتر بود و بدن و عروق
از اخلاط ممتلی شود و حرارت غالب آید چنانکه اطبا ایام بحران را در مریض از همین دانند
بیماری که در اول ماه مبتلا بمرض شود دیر به شود و حیوانات را در اول ماه شیر
بیشتر و بیاض بیضه بیشتر است بلکه در کمر و زیبق اوج و حضیض شش همین کیفیات
از او ظاهر شود و پستان در مهتاب بجهت استرخا شود و صداع در کام پدید آید
و لحوم حیوانات از تابش آن در فساد و صید بر و بحر در نیمهٔ اول ماه
فربه‌تر بود و حرکات هوام و لذعشان در اول ماه بیشتر و غرس اشجار در نیمهٔ اول
نیز خوبتر بود و میوه و فواکه نیز در نیمهٔ اول ماه صاحب لون شوند و به کمال رسند بر
خلاف نیمهٔ ثانی و جواهر و فلزات نیز در این نیمهٔ اول خوشتر و صافی‌تر تکوین یابند
منکر این مراتب را اگر چون قمر مقارن زهره بود در تنور استعمال نوره کن تا بدانی
تفاوت اوقات را که طبیعت در این وقت بسبب قوتی که از قمر دارد مانع اثر

چهار صد و پنجاه و دو میل است و قطرش یکصد و چهل و

بوزه گردد و جرم قمر بحسب جثه ربع ارض است و دور او چهار میل
است عطارد فلکش از اعلی متصل بفلک زهره و از اسفل متصل بفلک
قمر است و در سالی دوری تمام کند و در برجی هفده روز بماند در رجوع را
استقامتش بسیار بود و قرآنش با آفتاب و بدین سبب کم دیده شود و با سعد سعد
با نحس نحس بود بدین سبب او را منافق شمرند و بخاصیت ذکا و فهم دهد
چون با سعد ناظر بود آن ذکا و فطانت در خیرات صرف شود و اگر با نحس
ناظر بود آن ذکا و فطانت را صرف در شر و مکر و حیل سازند و دوران دویست
و هشتاد و شش فرسخ و قطرش دویست و هفتاد و سه میل است زهره
فلکش از اعلی متصل بفلک شمس و از ادنی متصل بفلک عطارد است و در
یکسال دوری تمام کند و ثخن فلکش سه هزار و هفتصد و پنج
میل است و او را سعد اصغر خوانند که در سعادت کمتر از مشتری است و در برجی
بیست و هشت روز ماند و پیوسته گرد آفتاب گردد و لهو و لعب و طرب را
منتسب باو دهند و نگریستن عاشق در وی باعث اشتداد محبت گردد
و قطر جرمش چهار صد و چهل و نه میل و سدسیت شمس
فلکش از اعلی متصل بفلک مریخ و از ادنی بفلک زهره و در سالی دور
تمام کند

تمام کند و اورا افلاک تدویر نیست و رجوع نشود و این لطف حضرت باری
است که اگر چنین نبودی شش ماه تابستان و شش ماه زمستان بودی و نبات
و حیوان بکمال نرسیدی و ثخن فلکش سیصد و پنجاه و پنج هزار و هشتاد میل است
و اهل تنجیم او را نیر اعظم و ملک کواکب خوانند و قمر را وزیر و عطارد را
دبیر و مریخ را صاحب جیش و مشتری را قاضی و زحل را خزینه دار و زهره را
خنیاگر و افلاک را اقالیم و بروج را بلاد و درجات را افراد و دقایق را محلات
او دانند و در فلک چهارم بودن او عین حکمت است تا تابش او طبایع را بحد
اعتدال تربیت کند و جرمش صد و شصت برابر زمین است و قطرش
چهل و یکهزار و نهصد و نود میل است و در برجی سی روز بماند و هر روز درجه قطع
کند و کواکب با او مرئی نشوند و قمر نور از او است و انجره و ابر انگیزاند و از برودت هوا
سحاب سازد و باران بعیده دواند و بهر جا که حکمت باری است ببارد و زمین را
زنده سازد و نبات و حیوان را پرورش دهد و انهار و عیون جاری سازد و بعضی
که از لسطار و اجزاء ارض در باطن معادن جمع شوند از تاثیر او اجساد معدنی
گردند چون طلا و سیم و رصاص و حدید و یاقوت و زبرجد و امثال هم از
احجار و زیبق و کبریت و زرنیخ و ملح که فواید هر یک معلوم است و انبات زرع

٢ که در قرب و بعد شمس بجز زیان منصور ... دهم هوا صغر او شبانه روزی کم گردد و در ... کند

صح
و نبات تأثیرات او در حیوان چنانکه اول حمله را تحرک اوست و تا زوال غایب چون آب
شود همه در مکان خود قرار گیرند تا بار طالع گردد و سبب اکثر نا خوشی حایل شدن
جرم قمر است میان آن و اصل جهان بهمان قدر که حجاب کرد مریخ فلکش
از اعلی متصل بفلک مشتری و از اسفل متصل بفلک شمس است و در یک سال
دو ماه بیست روز دوری تمام کند قطر جرمش هشتاد و سه هزار و هفتصد و نود و
هشت میل است و او را نحس اصغر خوانند و قهر و غضب و نهب اموال و خصومت
با و کنند و قطر جرمش هفتصد هزار و پنجاه و هشت میل است چون مستقیم
بود درجه چهل روز قطع کند روزی چهل دقیقه مشتری فلکش از اعلی
متصل بفلک زحل و از اسفل متصل بفلک مریخ و بیازده سال و دو ماه و یازده روز دوری تمام کند و او را
سعد اکبر دانند و خیرات و سعادات را نسبت با و کنند
و جرمش چند جرم زمین است هشتاد و چهار بار و ثمن و ربعی و روزی
پنج دقیقه سیر کند زحل فلکش از اعلی متصل بفلک ثوابت و از
اسفل بفلک مشتری و در بیست و نه سال و پنجاه و شش روز
دوری تمام کند و او را نحس اکبر خوانند و خرابی خانها و
جاها و هلاک و غم و اندوه و دراز قطر جرمش چند قطر زمین چهل بار و
دلتنگی و نظر

داو را مریخ کرباب سلاح درجسته کند

زحل را از ادنا متصل بفلک

و مریخ اهل زراعت دهقانان حث

اما الافلاک اول از زیر علم فلک ثوابت لکن

و تلخی و نظر کردن در او باعث غم و اندوه است فلک ثوابت
سطح محدبش مماس سطح مقعر فلک اعظم و سطح مقعرش مماس سطح محدب فلک
زحل کند و چون فلک کواکب سیاره حرکتش از مغرب بمشرق است و در صد
سال درجه قطع کند و دوری در سی و شش هزار سال و در رصد بطلمیوس آمده
که کواکب ثابته در جرم این فلک مرکوزند و ثخن این فلک ثلاث مائة الف
الف و اربعة و ثلاثون الف و سبعمائة و اربعة و اربعون میلا و از ضبط ثخن
کواکب ثابته انسان عاجز آید لیکن نزد اهلش آسان نماید که ان لکل علم رجالا
و این کواکب ثابته بیش از حد احصاست لیکن یکهزار و بیست و دو
کوکب ضبط کرده اند پس از آن مجموع هفتصد و هفده کوکب
چهل و هشت صورت حاصل آید که هر صورتی مشتمل بر چند
کوکب اند بعضی در جهت شمال منطقة البروج که ممر کواکب سیاره
است و بعضی در جهت جنوب و هر صورتی را نامی داده اند بمناسبت چیزی که بدان
ماند و بقیه هزار و بیست و دو کوکب را باضافت بصورتی کرده اند و از ا
خارج صور خوانند که بصورتی نمانند و آن صور شمالیه بیست و یک صورت اند
در جانب شمال منطقة البروج که سیصد و سی و سه کوکب اند و خارج بیست

ونه که جمله سیصد و شصت و دو کوکبست و ذکر باقی بجهت اطناب مفید نیست
لیکن کواکب صور بروج اثنی عشر را ذکر کنیم کوکب حمل سیزده است
آنچه در صورت و در خارج صورتست و او را صورت بره است و سر بجانب
مغرب و دم بجانب مشرق است و روی بجانب پشت و شرطین دو کوکبی است
که بر سر اوست و بطین دو کوکبی که بر ران اوست کوکب ثور سی و دو است و او را پا
و کفل نیست نگاه به پای خود میکند و ثریا چهار کوکبست که بر دوش اوست
کوکب جوزا هیجده کوکبست و صورتش دو نیم تن که چهار دست و دو پا دارد
و ذراع آن دو کوکبی است که بر سر اوست از جانب مشرق و هنعه آن دو کوکبی است
که میان صورت اوست از جهت شمال مغرب و کواکبی که بر قدم اوست بمای
اوست کوکب سرطان نه است و او را صورت خرچنگ است و چهار
کوکب در خارج صورت و پنج در صورت اوست و نثره آن دو کوکب نیر است که بر روی
و طرفه آنکه بر پای اوست کوکب اسد بیست و هفت است و طرفه کوکب نیر
که بر روی اوست و این میان سرطان و اسد مشترکست و او را صورت شیر است
جبهه آن چهار کوکبی است که بر گردن اوست و صرفه آنکه بر دنبال او که کنایه
از انصراف گرماست کوکب سنبله بیست و هشت است و بصورت
زنیست

زنیست روی‌اش بجانب صرفه است و عوا کوکبی است که بر دوش
چپ اوست و بعضی کواکبی را که بر شکم و زیر دست اوست دانسته
اند که چون کلاب از عقب شیر بند و دستی که بدان خوشه گرفته غزل خوانند یعنی
بی سلاح که مقابل سماکست و او را سنبله خوانند و غفر کوکبی است
که بر پای اوست یعنی پوشیده کواکب کواکب میزان هشت است
از میان سنبله و عقرب که کوکبی مشهور در آن میان نیست کواکب عقرب
بیست و یک کوکبست اکلیل آن سه کوکبی است که خارج از صورت اوست ۲۲ و آن کوکبی است که بر ذنب العقرب خوانند
و آن کواکب که قوام قلب است از پس او نیاط گویند و آنها که در ذنب است
فقرات گویند و شوله آن دو کوکبی است که بر طرف ذنب است کواکب قوس
سی و یک است و هیچ خارج از صورت نیست کوکب نیکان و کوکب قبضه
کمان آنها که بر طرف جنوبی اوست و آنکه بر دست راست است نعایم
وارد خوانند و مجره را شبیه باین کرده اند و باقی را شبیه بنعامه که شتر مرغ
باشد که در نهر رود و آن کواکب که بر دوش چپ است با سایر نعام صادره خوانند
که از آب خوردن باز آیند و آن دو که بر گوش کمانست کلپس خوانند
و آن دو که بر ران چپ و بر ساق صدرین گویند کواکب جدی بیست و هشت

است سعد ذابح دو کوکبی است که بر سر او ست و آن دو که بر دم او ست مجبح خوانند
کواکب دلو چهل و دو باشد و آن سه که بر دست چپ او ست سعد بلع گویند
کواکب حوت سی و چهار است و آن در صورت بر شکل دو ماهی یکی را سمکه
متقدم خوانند و آن بر پشت فرس اعظم است بر جنوب کواکب مسلسل و میان دو
سمکه خطی متصل است وکیفیت فلک البروج و فلک الافلاک بنحویکه در علم
هیات ضبط است مذکور میشود هر یک ازین دو فلک را محیط شده است دو سطح
متوازی که مرکز ایشان مرکز عالم است و در فلک نهم هیچ ستاره نیست
و جمیع ثوابت در ثخن فلک هشتم مرکوزند و فلک نهم در قریب شبانروزی دوره
تمام کند و حرکت او از مشرق بمغرب باشد و فلک هشتم در هفتاد سال در
جهٔ قطع کند و در سیصد و پنج هزار و دویست سال دوره تمام کند
و حرکتش از مغرب بمشرق است و منطقهٔ او با معدل النهار تقاطع کند بر دو
نقطه یکی آنست که چون کوکب بحرکت غربی از آن بگذرد شمالی گردد آنرا نقطهٔ
اعتدال ربیعی گویند و آن دیگر را که جنوبیست نقطهٔ اعتدال خریفی گویند و غایت بعد
ازین دو دایره را که میل کلی گویند بارصاد مختلف یافته اند و مشهور بیست و سه
درجه و سه دقیقه و هفده ثانیه است و دو نقطه از فلک البروج را که غایت

بعد است

بعد است آنکه شمالیست نقطهٔ انقلاب صیفی و آنکه جنوبیست نقطهٔ انقلاب شتوی
خوانند پس منطقه باین چهار نقطهٔ اعتدال و انقلاب بچهار ربع منقسم شود و مدت
مکث آفتاب در هر ربعی فصلی باشد و در هر یک از ارباع دو نقطه توهم کرده اند
که ربعی با آن دو نقطه سه قسم متساوی گردد و پس پنج دایره بر سطح ماره باقطاب
اربع حاصل آید که دوره را منقسم بدوازده قسم متساوی نماید که هر یک از آن اجزا
برجی نامند و طول هر برجی را بسی قسمت متساوی کرده هر یکرا درجه نامند و عرض
هر برجی را صد و هشتاد درجه یافته اند و هر سه برج متعلق بفصلی است
حمل و ثور و جوزا متعلق بفصل ربیع است که بهار باشد سرطان و اسد و سنبله
متعلق بفصل صیف است که تابستان باشد میزان و عقرب و قوس متعلق بفصل خریف است
که پاییز باشد جدی و دلو و حوت متعلق بفصل شتاست که زمستان باشد و چون گویند
فلان کوکب در فلان برجست مقصود آنست که آن کوکب با آن برج محاذات
دارد بنوعی که اگر خطی از زمین بطور استقامت برود و بجرم کوکب رسد و بگذرد
بآن برج رسد و بمناسبت ذکر فصول اگر بیان ایام و لیالی و شهور در میان آید
خالی از حسنی نیست دربیان حقیقت ایام و لیالی یوم شرعی عبارتست از هنگام
طلوع فجر تا غروب شمس و شب عبارتست از اول از اله حمرت مشرقی

تا طلوع فجر و مدت زمان این شب روز بیست و چهار ساعت است و آنچه
از اختلاف فصول از روز بکاهد بشب افزاید و غایت بلندی روز در او اخر
جوزا و اوایل سرطان است تا بعد هم حزیران ماه رومی و غایت بلندی شب
از اواخر قوس است و اوایل جدی تا هفدهم کانون الاول و در دو منطقه اعتدال
ربیع و خریف شب و روز مساوی گردند لیکن این قاعده کلی نیست بسبب
اختلاف آفاق اماکن و اجمالا بیان خواص ایام این است یوم الجمعه عید اهل
اسلام است و سید ایام است و ساعتی است درین روز که دعا مستجاب میشود و در آن
ساعت و نیکوست بجهت عقد و زفاف و سر تراشیدن و ناخن گرفتن و بوی خوش
کشیدن و نو پوشیدن و ناخن گرفتن درین روز فقر را ببرد یوم السبت عید یهود است
و روز فراغ از خلق آسمان و زمین است و امری که درین روز واقع شود مستمر خواهد
بود و یهود درین روز از اخذ و عطا امتناع کنند بر خلاف اهل اسلام اگر
نخل را درین روز خرام کنند در سال آینده ثمر دهد یوم الاحد عید ترسایانست
هر مهم که درین روز اختیار کنند با تمام رسد یوم الاثنین روز مبارکیست و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله درین روز روزه داشتندی و فرمودندی که درین روز
اعمال عباد را رفع کنند و مولود آن حضرت نیز درین روز بوده و وحی بدو آمد

و از که بیرون

[illegible]

و از که بیرون رفت و بمدینه داخل شد و درین روز نیز وفات فرمود یوم الثلثاء وفی الخمیس قضاء حوائج
درین روز مستحب است باصلاح حال خود کوشیدن از غسل و فصد و حجامت فان الله یاذن بالقضاء
و زینت و گویند هابیل را درین روز قابیل بکشت یوم الاربعا روز زینت وفی الجمعات تزویج
که خیری در آن نیست جز دارو و مسهل خوردن کاری را نشاید و نحوست چهار ولذات الرجال مع النساء
شنبه صفر که مشهور است یوم الخمیس روز مبارکی است بجهة قضای وهذا العلم لا یعلمه الا
حوایج و سفر کعب الاحبار از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نبی او وصی الانبیاء
کند که فرمود روز شنبه روز مکر است و روز یکشنبه روز عمارت و روز غرس
است و روز دوشنبه روز سفر و تجارت است و روز سه شنبه روز فصد
و حجامت است و روز چهارشنبه روز نحسی است که فرعون درین روز غرق
شد و قوم عاد و ثمود هلاک شدند روز پنجشنبه روز قضای حاجت
و حضرت خلیل ع درین روز نزد ملکی رفت که او را اکرام کرد و روز جمعه
روز نکاح است و این احکام مطابق مضمون اشعار حضرت امیر المؤمنین ع است
که درین باب فرموده ۲ شهر باصطلاح عرب ماه است و آن عبارت از ما بین
هلالین است که سالی دوازده مرتبه اتفاق افتد و سالی سیصد و پنجاه و چهار روز است

اما شهر ع

داول ایام معدودات ٢

چون ماهی راسی و هلی را ببینند شکر کنند و اول ماههای ایشان **محرم است** که یکی از
ماههای حرام است و اول او عید ملوک عرب است و دعای زکریا مستجاب شد
در اول این ماه در آرزوی فرزندی که بفیض شهادت رسد و در سیم این ماه یوسف از چاه
خلاص یافت پنجم آن موسی به طور رفت و در نهم آن یونس از بطن حوت نجات
یافت و دهم آن عاشوراست که قتل جناب سید الشهداء در آن روز واقع شده
و زیارت آن حضرت درین روز اجر عظیم دارد و بنی امیه این روز را عید کرده‌اند و اهل
سنت و جماعت سرمه کشیدن درین روز مبارک شمرده‌اند و سیزدهم
آن اصحاب فیل بسجیل ابابیل هلاک شدند **صفر المظفر** که اولش آخر ماههای
حرام است و از آن صفر گفته‌اند که درین ماه خانه‌ها را خالی نهاده بجاها رفته‌اند و ازین فرموده‌اند
من بشّرنی بخروج الصفر بشّرته بالجنة **ربیع الاول** ماه مبارکیست او اسطه وجود
مسعود حضرت ختمی پناه ابواب خیرات بر روی اهل عالم گشوده شد و
ربیع الثانی ماهیست که مختار بن عبیده ثقفی در اول آن خروج بر بنی امیه کرد
لعنهم الله و در بیست و هشتم آن حجاج آتش بکعبه انداخت و عبد الله بن زبیر خانه
را سوخت و در بیست و دویم آن حرب جمل واقع شد **جمادی الاولی** ماهیست که

دران حوادث

دران حوادث عجیبه روی داد که گفته‌اند العجب من کل العجب جمادی الاول
و رجب و در دویم آن نزول ملک شد به پیغمبر **جمادی الآخر** ماهیست که زبیر کعبه را
شکافت و گفت اگر نه آن بود که قوم قریب العهد بودند بزمان حضرت
رسول الله من کعبه را بهیاتی که در زمان خلیل الله بود بنا کردمی و ابن زبیر
این کار را بانجام رسانید و حجاج آن صورت را باطل کرد و این صورتی که
الآن هست همان است **رجب المرجب** ماهیست مبارک و او را شهر الله خوانند
و باین سبب او را رجب نامیده‌اند که در وی از سلاح نشوند و احادیث بسیار
در قبول طاعات درین ماه وارد شده و در جاهلیت بجز جهت دعا و نفرین انتظار
این ماه را کشیدند در بیستم آن نوح در کشتی نشست و در بیست و یکم آن ابتدای قتل
صفین بود و بیست و پنجم آن شب معراج و بیست و هفتم مبعث حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بود **شعبان المعظم** ماه مبارکیست که حضرت پیغمبر
در شان او فرموده که شعبان شهری درین ماه آجال و ارزاق خلق را تجدید
کنند و ایضا فرمود که خداوند تعالی در نیمه شعبان خلق را بیامرزد الا مشرک را
در حدیث دیگر فرمود که بعدد موی گوسفندان بنی کلب لا تعد و لا تحصی در

وهم آن حضرت قبله بود از بیت المقدس به بیت الحرام **رمضان المبارک**
شریفترین شهور است قال النبی صلی الله علیه وآله الرجب شهر الله والشعبان
شهری والرمضان شهر امتی و زبور درین ماه بر داود نازل شد و در ششم فتح مکه شد
و در بیست و پنجم و بعضی شب قدر است و نزد بعضی شب بیست و ششم و شب بیست
و هفتم است و در بیست و ششم اظهار دعوت عباسیان بود در خراسان
بکمال ابومسلم بود و قتال بدر در بیست و هفتم آنست که ملائک نصرت مسلمانان
کردند **شوال المکرم** ماهی مبارک است اول روزش در مذهب حنفی عید است و در این
روز جبرئیل برگزین شد به جهت وحی و الهام شد بکس نحل بعمل عسل و درین روز
پیغمبر به جهت مباهله با نصاری بیرون رفتند و در پنجم آن یونس از بطن حوت
افتاد و از بیست و نهم تا آخر ایام نحس است که قوم عاد و ثمود درین روزها هلاک شدند
ذیقعده الحرام ماهیست مبارک و یکی از ماههای حرامست که از قتال درین ماه
نشستند در هفتم آن موسی را وعده داده شد بلا یمن لیله و در هشتم اصحاب کهف
بغار رفتند و ابراهیم و اسماعیل قواعد حرم را برافراشتند در دوازدهم آن
موسی بحر را شکافت در بیست و دویمش یونس از بطن حوت برآمد و درخت
درخت کدو

و درخت کدو به جهت حفظش از [illegible] رویید شد **ذیحجه الحرام** از شهور
حرام است و عشر اول او را ایام معلومات خوانند چهارم او را یوم الترویه خوانند
و نهم را عرفه و دهم را عید کردند و هجدهم آن عید غدیر است که امیرالمؤمنین علی
ع درین روز نصب شد بخلافت و مواخات کردند مسلمانان با یکدیگر
اما شهور رومیه را بطریقی که در کتاب ملحمه که کلمه ایست یونانی که بتازی معنی رز
مگاه مذکور شده ذکر نمودیم زیرا که اصلش از دانیال ع و مطابق است با احکامی
که امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق ع فرموده و ترتیب آن به این طریقست که بهر ماهی
را مشتمل بر بیست و پنج فصل قرار داده که در هر فصلی آیتی را با اثر حدوث
آن آیت که در هریک از این شهور واقع شود ذکر نموده ما نیز بهمان طریق ذکر
کنیم **تشرین الاول** و آن سی و یک روزست در دوم آن منزل عوا برآید و فرع
المقدم فرو رود و در سی و یکم آن غفر برآید و شرطین فرو شود و در اول آن با صبا
چنین کنند و بتجربه رسید حکمای قدیم ~~اگر اول آن با صبا چنین کنند و بتجربه حکمای~~
قدیم اگر اول روز این ماه یکشنبه بود زمستان نیکو گذرد و تابستان بغایت گرم بود
و درین سال گاو و گوسفند و روغن و عسل فراوان بود و اگر دوشنبه بود زمستان
معتدل و تابستان با بد و گذرد و بارندگی بسیار بود و کشت را آفت رسد و بیماری

اکر سه شنبه

بانواع بسیار و عسل کم بود زمستان سخت و در مردم زکام و نزله و سرفه و بیماری
بسیار باشد اما عاقبتش بخیر بود و اکر چهارشنبه بود زمستان معتدل و بارندکی بسیار
بود و تابستان نیز خوش کذرد و میوه ها و احتبار و اراجیف و مرک در میان مردم
شایع شود و اکر روز پنجشنبه بود زمستان سرد بود و میوه و عسل بسیار بود و تب
و بیماری و مرک در میان مردم بسیار بود و ملوک را آفت رسد و تغیر اجناس کم
بود و اکر روز جمعه بود غلات و حبوبات و مرک کودکان بسیار بود و اکر روز
شنبه بود زمستان سرد بود و بادها مخالف بسیار روز و غلات و مرک کودکان
بسیار بود و تبهای مختلف در میان مردم بسیار بود و اما روز یکشنبه **فصل اول**
در کسوف اکر در این ماه اتفاق افتد دلالت کند بر مخذول شدن دشمنان ملوک و
بسیاری ملخ و نباریدن باران و قحطی در بلاد حبشه و نوبه و نا ایمنی در عراق و تنکی
فصل دوم در خسوف اکر درین ماه اتفاق افتد دلالت کند بر قحط و
تنکی در بلاد مغرب و مرکی بسیار در بابل و آفت کشت زارها بسبب زیادتی
باران و شور دشمنان بر پادشاه بابل و بسیاری رعد و قتل در مردان و محاربه
اهل مشرق و مغرب با یکدیکر و خروج کردن بزرکان مغرب بر پادشاه در طلب
سلطنت و مقهور شدن ایشان **فصل سیم** در دایره آفتاب اکر درین ماه

اتفاق افتد

اتفاق افتد دلالت کند بر فتنه و نا ایمنی و جنک در شهرها و بدی حال سلاطین
و غلبه دزدان و راه زنان **فصل چهارم** در دایره ماهتاب اکر درین ماه اتفاق
افتد دلالت کند بر فتنه و نا ایمنی در مردم و نکبت حال بزرکان و کثرت باران **فصل پنجم**
در حکم راست بر آمدن هلال و غیر راست اکر درین ماه هلال راست بر آید دلالت
کند بر زلزله و رنج و سختی در مردم و اکر یکجانب ماه بر آمده بر آید دلالت کند بر جنبیدن بادهای
سخت و درختان بی میوه را بخشکاند و درختان میوه دار را پر میوه سازد و میوه
و نبات زمین بسیار بود و چون زراعت و انکور و خربزه در زمان **فصل ششم** در حکم
کوکب دنباله دار اکر درین ماه بر آید دلالت کند بر مرک در مردمان و چهارپایان
خاصه در بلاد مغرب و قلت آبها و مرک ماهیان در بحر و فجور حرامیان
فصل هفتم در حکم افتادن کوکب بر زمین اکر درین ماه کوکب بسیار افتد دلالت
بر جنک و فتنه و خون ریزش در همان جانب که کوکب افتد و نا ایمنی اهل
آن سامان **فصل هشتم** در حکم قوس و قزح اکر در جانب مشرق بود دلالت
کند بر حرب در بلاد شرقی و مرک چهارپایان و هلاک پادشاه بابل و اکر در جانب مغرب
بینند دلالت کند بر سلامتی حال مردمان و عدل سلاطین بعضی از
حکما کفته اند دلیل است بر جنک و خصومت در شام و اهواز و وفور غلات و خوفی

حال مردمان در آخر سال **فصل نهم** در حکم ظاهر شدن حربه که درازتر از نیزه باشد یا
کوتاه تر در آسمان اگر در جانب مشرق ظاهر شود دلالت کند بر خصومت و هلاک
شدن مردمان بدست یکدیگر خاصه در بابل و مرگ چهارپایان و اگر در جانب مغرب بود
دلالت کند بر هلاک پادشاه مغرب و اطاعت کهتران مهتران را **فصل دهم**
در حکم سرخی که در آسمان ظاهر شود اگر در جانب مشرق بود دلالت کند بر
خون ریزش در مشرق زمین و اگر در جانب مغرب بود دلالت کند بر ارزانی و فراخ
نعمت خاصه اگر ماه زائد النور باشد **فصل یازدهم** در حکم عجایبی که از آسمان
ظاهر گردد در ینماه دلالت کند بر فساد میوه ها و بجان آمدن رعایا از مصادره
و بی رونقی تجار **فصل دوازدهم** در حکم پدید آمدن مانند شخصی در هوا در ین ماه
دلالت کند بر مرگ پادشاهان بزرگ و آشفتگی بلاد و گرانی نرخها و نا ایمنی
طرق و اندوه مردم **فصل سیزدهم** در حکم آواز رعد در ینماه در روز اول ماه و
چهارم دلالت کند بر مرگ بزرگی و در پنجم و ششم و هفتم دلالت کند بر هلاک
حاکم همان ملک و در هشتم دلالت کند بر پریشانی مردم و وفور نعمت و در نهم
دلیلست بر ارزانی و بدی حال سلطان و در یازدهم ملخ بسیار بود
و ضرر رساند و در دوازدهم ملخ کشتها را بخورد و گرانی شود و در سیزدهم

دلالت

دلالت کند بر بسیاری غلات و نیکوئی حال مردمان و در چهاردهم خزینه
شاه از کثرت خرج خالی گردد و در پانزدهم دلالت کند بر سلامتی و ایمنی
بعضی از حکما گویند در حالتی که قمر زائد النور باشد اگر رعد آید در همان سال
بارندگی بسیار و اگر ناقص النور بود دلیل است بر بارندگی در سال آینده
فصل چهاردهم در جستن برق اگر در اول ماه بسیار جهد دلیل است بر
خروج اهل مشرق بر اهل مغرب و پریشانی اهل مغرب و حدوث زلزله بسیار
فصل پانزدهم در افتادن آتش از هوا در ینماه دلیل است بر بیماری و مرگ و غم
و زیان سوداگران **فصل شانزدهم** در حکم باران سخت دلیل است
بر زیادتی آبها و ایمنی و راحت مردم و کسب بازرگانان و سلامتی زنان و وضع
حمل و مرگ ماهیان **فصل هفدهم** در حکم باریدن تگرگ در ینماه دلالت کند بر مرگ
بسیار در آن سال و پادشاه با اهل خروج کند اتباعش شود و بر اعدای
خود غالب آید **فصل هجدهم** در باریدن خاک سرخ در ینماه دلیل بر مردمان
زرکار است و میوه و نبات زمین بسیار بود و مردم از پادشاه احسان
و عدل بینند **فصل نوزدهم** در باریدن وزغ و کرم در ینماه دلیل است بر وفور
غلات و مرگ چهارپایان و غم مردم از جور سلطان و وفور بیماری و

و مسکنت درین سال فصل نهم در حکم پدید آمدن غبار در هوا درین
ماه دلیل است بر جنگ میان مردمان و قلت آبها و باران و هلاک بزرگی
فصل بیست و یکم در حکم تاریکی هوا درین ماه دلالت کند بر قحط و فساد
طعامها و حبوبات و غرق شدن در بحار فصل بیست و دوم در حکم جستن ریاح شدیده
درین ماه دلیل است بر هلاک پادشاهی بزرگ و حروب در میان مردمان و وفور غلا و تلف
و حبوبات و مرگ چهارپایان در آخر سال فصل بیست و سیم در حکم شنیدن ندائیها
در هوا درین ماه دلیل است بر خصومت ملوک با یکدیگر و ناایمنی رعیت و وفور اراجیف
و خوف بازرگانان از دزدان تا عاقبت بخیر انجامد فصل بیست و چهارم در حکم بانگی
که از زمین شنوند درین ماه دلیل است بر بی رونقی کار کسب و خسارت تجار و غم و بیماری و
سرمای صعب خاصه در زمستان و وفور میوه و ارزانی آن فصل بیست و پنجم
در حکم زلزله آمدن درین ماه اگر در روز بود دلالت کند بر وفور طعام و حبوبات
و هلاک بزرگی در آن سال و اگر بشب آید دلیل است بر قحط و بیماری مردمان و مرگ
چهارپایان و فتنه بسیار اهل بابل را با مصریان حرب افتد و بسیاری مقتول
گردند تشرین الآخر سی روز بود و بار دهم این منزل بالا بر آید و بطین فرو شود
و بیست و چهارم این منزل اکلیل بر آید و ثریا فرو شود فصل اول
اگر آفتاب

اگر آفتاب درین ماه بگیرد دلیل فتنه و خرابی بلاد است و نقصان ارزانی و رنجها و بیماری
در آخر سال و اندوه مردم است فصل دوم اگر ماه در آن بگیرد دلیل است بر فتنه
و قحط و مرگ در شام و یونان و حرب در میان اهل مشرق و مغرب و خروج
خوارج بر پادشاه و مغلوب شدن فصل سیم در دایره بستن آفتاب درین ماه
دلیل است بر هلاک چهارپایان و ستم کردن رعایا از ملوک و زیان تجار و نا ایمنی
طرق و کثرت اراجیف فصل چهارم در دایره مهتاب درین ماه دلیل آفت
رفتن در بابل و اراجیف تا آخر سال با صلاح آید فصل پنجم در حکم
راست و کج بر آمدن هلال درین ماه اگر راست بر آید دلیل بر زیادتی کاه و گوسفند
و ارزانی بود و اگر جانبی برخاسته بر آید دلیل سردی و یخ و برف و هلاک
گوسفند است فصل ششم در حکم ستاره دنباله دار است اگر در
اینجا بر آید دلیل بر فوت حال سلاطین و ضعف رعایا و گرانی و بیماری
و مرگ چهارپایان و خصومت علما و خسارت تجار در ملکی که دم ستاره با آن
جانب است فصل هفتم در حکم شهب اگر ستاره بسیار بیفتد درین ماه د
لیل است بر خصومت سلاطین و اراجیف و کم شدن آبها و نبات
فصل هشتم در حکم قوس و قزح اگر درین ماه در جانب مشرق ظاهر گردد دلیل است بر مرگ و قحط

در بلاد پارس و بابل و هلاک سلاطین و سلطانی از ناایمنی نتوانند آسود و باران که
بسیار بود و اگر در جانب غرب ظاهر شود حکمش بر خلاف آنست **فصل نهم**
در حکم ظهور حربه اگر او را در جانب مشرق ببینند دلیل بر آسیب رسانیدن
سباع است بمردمان تا سه سال و ترکان اذیت رسانند و پادشاه بابل حرکت کند و
بیماری و تنگی در مردم پدید آید و اگر در جانب مغرب ببینند دلالت کند بر قتل
و خونریزش در دیار عرب **فصل دهم** در حکم ظهور سرخی در هوا اگر در جانب
مشرق دلیل است بر فساد غلات و اگر با این نشان بزرگ [illegible] پادشاهی
بزرگ هلاک گردد **فصل یازدهم** در حکم ظهور علامات عجیب اگر مانند
شخصی در هوا ببینند دلیل است بر خصومت پادشاهان و فساد میوه و ایمنی مردم از
دزدان و اراجیف و وفور غلات و خوبی حال مردم در آخر سال **فصل دوازدهم**
در ظهور شخصی تنها در هوا دلیل است بر تشویش رعایا از سلطان **فصل سیزدهم**
در حکم آواز رعد اگر از اول تا نیمه تغرد دلیل بر صلاح و منفعت احوال مردم است
و اگر از نیمه تا آخر تغرد حکم بر خلافست و اگر مقارن با طلوع هلال بود دلیل بر کم
و بارندگیست و اگر در زاید النور [illegible] بود دلیل بر سردی زمستان رسیده است
فصل چهاردهم در جستن برق در این ماه اگر بسیار جهد دلیل است بر مضرت رسانیدن

لشکریان

لشکریان اهل مشرق بر اهل مغرب و زیان مسافران از دزدان **فصل پانزدهم** در
افتادن آتش از هوا در این ماه بر زمین دلیل است بر ناایمنی و وفور مرض تب و لرزه
در مردم **فصل شانزدهم** در حکم باریدن باران سخت در این ماه دلیل است بر توبه دزدان
از فواید خوف از خداوند و خونریزش در میان اهل همان دیار **فصل هفدهم**
در حکم باریدن تگرگ در این ماه دلیل بر قحط است در مصر و بربر و خروج خوارج و زیادتی
امراض و مرگ و بعضا تگرگ باریده **فصل هجدهم** در حکم باریدن خاک سرخ در این ماه
دلیل است بر مرگ مفاجات و ناایمنی و امراض سوداوی و خشکی سال **فصل نوزدهم**
در حکم باریدن زاغ یا کرم اگر در این ماه بود دلیلست بر فساد میوه و کمی نبات و وفور تب
و برسام و ذات الجنب و هلاک بزرگ آنجا و غرق سفاین در بحار **فصل بیستم**
در حکم برخاستن گرد و غبار اگر در این ماه ظاهر شود دلالت بر بارندگی و زیاد شدن
آب عیون و انهار و پریشانی مردم از اخبار اراجیف و کساد اهل حرفه و
بسیاری غلات گندم **فصل بیست و یکم** در حکم ظلمت در هوا در این ماه دلیل است
بر وفور غلات و خرما و نبات اگر بروز بود و نبات و حبوب بسیار بجنبد سرد و زلزله
در کام بسیار شود **فصل بیست و دوم** در بسیار جستن بادهای سخت اگر در این ماه بود
دلیلست بر هلاک معارف و مشاهیر بدست پادشاه و امراض **فصل بیست و سیم**

در حکم بانگ شنیدن از هوا در بهمن ماه دلیل است بر مرگ چهارپایان و بیماری مردمان
و بسیر و تبقی اهل صنعت و پریشانی ملک و رعیت از جور ملوک و زیان بازرگانان
از راه زبان اما غلات و حبوب بسیار بود **فصل بیست و چهارم** در حکم شنیدن
بانگ از زمین اگر در بهمن ماه دلیل بر بسیاری غلات و فساد میوه‌هاست و ضعف
و بیماری چهارپایان و موت مردم بزرگ و هم آنجا و غرق شدن مفاین و اختیار اراجیف
فصل بیست و پنجم در حکم زلزله در بهمن ماه دلیل است بر خروج پادشاهی
که روی زمین را بگیرد و اغنیا را فقیر و فقرا را غنی گرداند و مرگ و قتال بسیار بود و اگر در شب
بود دلیل بر قلت غله‌هاست و اگر با رعد و برق بود دلیل است بر جستن بادهای سخت
و سرما و برف و یخ و هلاک چهارپایان و سباع از شدت سرما و بسیاری جانوران در بحار
و انهار **احکام کانون الاول** کانون الاول سی و یک روز است هفتم روز از دی
قلب ابد و دبران فرو شود و روز بیست و یکم شوله برآید و هقعه فرو شود و بیست و پنجم آن
میلاد عیسی است اگر یوم میلاد یکشنبه بود زمستان خوش گذرد و در هنگام
میوه‌ها نم و باران بود و انگبین و روغن و گوسفندان بسیار باشند و در حیوانات مرگی
بود و اگر روز دوشنبه بود زمستان نیکو گذرد و در میان و اما باران بسیار ببارد
و در تابستان تب و بیماری بسیار بود و اگر روز سه شنبه بود زمستان دراز گذرد و اما

تابستان

اما تابستان خوش بود و بیماری در تابستان بسیار بود و سقابین عزیز شود
اگر روز چهارشنبه بود زمستان سخت و با برف و یخ و نم بود و تابستان نیز
گرم و غلات بسیار و میوه‌ها افزود و دوام و مرگی بسیار اگر روز پنجشنبه بود
زمستان سرد با اعتدال و هنگام صیف سخت گرم و مرگی بسیار بود و اگر روز جمعه بود
زمستان دراز گذرد با برف و یخ و باران و رعد و مرگ اطفال خورد سال بسیار بود
در بهار اگر روز شنبه بود زمستان سخت بود و باد بسیار جهد خاصه در ایار
و حزیران و تابستان گرم و غلات بسیار کم بود **فصل اول** اگر درین ماه
کسوف واقع شود دلیل بر سرمای سخت و برف و باران بسیار بود
و در بهار گیاه بسیار و در ماچین و مازندران قحطی و تنگی باشد و مرغان
و ماهیان بسیار شوند و در بلاد مغرب فتنه و قحط پدید آید **فصل دوم**
اگر درین ماه خسوف واقع شود دلیل است بر مرگ دختران و گندم و جو
و حبوبات بسیار بود و گوسفند و میوه را تغیری شود و نبات
نیکو و تجار را رسد **فصل سیم** اگر درین ماه آفتاب دایره بندد دلالت کند
بر سردی زمستان و یخ و برف و باران و اغنام و بز آن را آفت بود و اما نبات
نیکو بود **فصل چهارم** اگر اینماه دایره بندد دلیل است بر سرمای سخت

و مرگ چهارپایان و بیماری مردمان و آشفتگی ملک در بابل و فارس و کرمان و غم و ا
بنه اما غله بسیار بود چون اراجیف و ارزانی و سلامتی تجار و سود از
سودا **فصل پنجم** در راست بر آمدن هلال درین ماه دلالت کند بر بسیاری
باران و برف و تغییر حال ملوک و زیادتی آب انهار و عیون و نبات خاصه در بهار و تا
بستان **فصل ششم** در حکم ذوات الاذناب اگر درین ماه بر آید دلیل بر فتنه و غوغای
عظیم است در اهواز و فارس و کرمان و در یمن و طایف مرگ بسیار بود و حر
و باران زیاد شود **فصل هفتم** در حکم بسیار ریختن شهب درین ماه دلیل است
بر تنگی سال و قحط و مرگ چهارپایان و هلاک بزرگی از ملوک آن سامان و
غمناک بودن رعایا از جور لشکریان **فصل هشتم** در حکم قوس قزح
اگر درینماه ظاهر شود دلیل است بر مرگی و سفک دما در مشرق اگر در مشرق بود
اگر در جانب مغرب ببینند در فصل بهار ملخ بسیار بود و نعمت در سه ماه در بوا
بابل قتال و خونریزش عظیم بود **فصل نهم** اگر درینماه صورت حربه در آسمان ظاهر
شود دلیل است بر وفور غلات و جواب و عصیان رعیت و لشکریان بر
سلطان اما زود باطاعت آیند و بارندگی بسیار بود اگر در جانب مشرق
بود و اگر در جانب مغرب بود دلالت کند بر مرگ چارپایان و خونریزش

در مردمان

فصل دهم اگر درینماه سرخی بجانب مشرق ظاهر شود دلیل بر رنج و غم
و خصومت در اهل مشرق و اگر در جانب مغرب بود این جمله در بلاد مغرب بود
سال امر مردم اصلاح پذیرد **فصل یازدهم** اگر درین ماه علامتی عجیب در
آسمان پدید آید دلیل وفور غلات و مرگ چارپایان بود و معاش
خلایق کم بود و حاضه تجارت و رنج خلایق و اخبار و اراجیف **فصل دوازدهم**
اگر درین ماه مانند شخصی پدید آید در هوا دلالت کند بر جنگ و خصومت و ظلم
پادشاه بر رعیت و خروج خوارج و گرانی نرخها و تشویش مردم و رعد بسیار بغرد
دلالت کند بر سرمای سخت و زیادتی عیون و انهار و آفت میوها انگور بسیار بود
اگر با برق بود و قمر ناقص النور بود دلالت بر وفور غلات کند و غریدن رعد درینماه
دلیل است بر هلاک گروهی از بزرگان و زیان تجار از راه زنان
فصل چهاردهم اگر درینماه برق بسیار جهد سلطان بزرگی را در تعقیب هلاک
کند و اموالش ضبط کنند و نباتات نیکو و کسب کمتر باشند و نعمت و ارزانی ملک
باشد **فصل پانزدهم** اگر درین ماه آتش از هوا افتد دلالت کند بر جنگ و خصومت
و خونریزش و بدی حال مفسدین و سود تجار **فصل شانزدهم** در حکم باریدن
باران سخت درینماه دلالت کند بر افزونی آبها و نم و خرابی در روم و ارزانی بیع

فصل سیزدهم [illegible]

برافزونی بیع وشری وآسوده شدن رعیت از سلطان **فصل شانزدهم** اگر درینماه
تگرگ بسیار بارد دلیل است بر خروج خوارج درآن دیار وظفر یافتن مردم بعد از کمال بر
ایشان **فصل هفدهم** اگر درینماه خاک سرخ از هوا بیارد دلیل است بر غم و
تفکر وآشفتگی و تنگی و سختی مردم و غلبه دزدان **فصل نوزدهم** اگر درینماه
ورق یا کرم بسیار در بهار بیماری صعب بود و مرگ زنان و دختران بود و در میوه‌ها
فساد پدید آید و سباع بر مردم چیره گردند و رعیت از سلطان خایف گردند
فصل بیستم اگر درینماه غبار صعب پدید آید دلالت کند بر خبر اراجیف و ترسیدن
رعیت از ملوک و خشکی سال‌ها و کوسفند و کمی عسل و روغن بسیار بود و تجار
خسارت بینند **فصل بیست و یکم** اگر درینماه ظلمت پدید آید در هوا دلیل بر آفت میوه‌ها
و قلت معاش و بی‌کسی و مصادره و جور ملوک و ناایمنی راهها از دزدان
فصل بیست و دوم اگر درینماه باد سخت جهد سلطانی بزرگ در حرب کشته شود
و لشکرش مغلوب و اسیر گردند و هر که درینماه بیمار شود دیر به شود و درمان کم یابد درینمه
اینماه سرما سخت گردد **فصل بیست و سیم** اگر درینماه آوازی از هوا شنوند دلیل
است بر نزول بلا یا از بلخ و زلزله و ناایمنی راهها و جور ملوک بر رعایا و سرکشی لشکر
یان بزرگ و فساد در آخر سال کارها نیکو شود **فصل بیست و چهارم** اگر درینماه
بانکی از زمین

بانکی از زمین شنوند دلالت کند بر آشفتگی ولایت و خصومت ملوک با هم و
قتل بسیار و خرابی ضیاع و عقار فقرا و زیان تجار اما آخر با صلاح
آید **فصل بیست و پنجم** اگر درینماه زمین بر زد بلرزد دلیلست بر قتل و خونریزی و
محاصره بزرگان و هم بعضی از بلاد و مرگ چارپایان اما غله و حبوبات بسیار باشد
اگر درآن حال زهره در وبال یا محترق باشد دلالت بر مرگ بزرگی کند و اگر در
شب زلزله شود دلالت بر دفع نعمت و هلاک بزرگی است **احکام ماه کانون الآخر**
دانماه سی و یک روز بود و نه روز اول ایام برآید و سعد فرمو شود و شیر برهم روز از دی
سعد برآید و [illegible] شود و حکمای متقدم گفته‌اند که اگر اول این ماه یکشنبه بود دلیل
بر آنست که زمستان معتدل گذرد و در فصل بهار نم و باران بود و در تابستان هوا
خشک گذرد و در خزان بادها بسیار وزد و غله ارزان و انگبین و مرگ جوانان بسیار
بود و اگر دوشنبه بود زمستان معتدل و تابستان گرم شود و باران بسیار بود و در
خزان بارندگی شود و تب ربع و بیماری های سوداوی و مرگ بسیار بود و در بهار نم و با
رندگی بسیار و در خزان بارندگی بسیار و میوه کم و مرگ مفاجات و بیماری
بسیار خاصه در زنان و سفر بحر مشکل و اگر چهارشنبه بود غله کم و گران و مرگ مرد
مان بیشتر و زمستان باران و برف کم و تابستان گرم و پاییز معتدل گذرد و اگر

[illegible]

پنجشنبه بود گوشت و میوه ها بسیار و زمستان خوش گذرد و در بهار باد بسیار
وزد و گرما بود تا آخر خریف معتدل گذرد و اگر روز جمعه بود زمستان سرد و تابستان
باران بارد و باد بسیار وزد و در خزان باران نبود و میوه و مرگ کودکان بود
بسیار و اگر روز شنبه بود در زمستان باد بسیار وزد و بهار و تابستان معتدل بود
و در خزان بارندگی بود و غله و میوه کم و زنان حامله را سقط بسیار بود و حدوث ا
مراض مختلف بسیار بود **فصل اول** اگر در بهمنماه آفتاب بگیرد دلیل بر فراخی و وفور
غلات و ارزانی و مردی بزرگ از روم بپارس گریزد و سلطان با پسر خود امنیت
کند و تغیر و یرانها کند **فصل دوم** اگر در اینماه ماه بگیرد دلیل بر وفور غلات و ارزانی
در همه جا و ملخ بسیار بود و اما زیان نکند و نم و بارندگی با مضرت بسیار **فصل سیم**
اگر آفتاب دایره بندد در بهمنماه دلیل است بر مرگی بسیار و مرگ گوسفندان
و تنگی معیشت و آفت اشجار و بی کسبی بازرگانان و ناایمنی طرق از حرامیان
فصل چهارم اگر در بهمنماه ماه دایره بندد دلیلست بر نم و بارندگی بسیار و زیان در
انبارها و کیاهها و زیانی نرسد و بیماری چهارپایان **فصل پنجم** اگر هلال راست
برآید در بهمنماه دلیل است بر بسیاری کیاه و نبات و میوه و اگر از جانبی برخاسته بود درخت
درختان از برف و تگرگ بود و عسل بسیار باشد **فصل ششم** اگر در بهمنماه ذوات الاذ

ذناب بینند

ذناب بینند دلیل بر وقوع طالع سلطانست تا آخر آشوب و آشفتگی و خون
ریزش بود و بلاد مغرب و هلاک مرغان و آدمیان و بلاد روم **فصل هفتم** و همچنین
شهب اگر در اینماه شهب بسیار افتد دلیلست بر ترس و ناایمنی و غم و اندوه رعیت
از لشکریان اما غله و حبوبات بسیار بود و زمین بسیار بلرزد و بیماری چهارپایان
خاصه در آخر سال **فصل هشتم** اگر قوس و قزح در بهمنماه در جانب مشرق ظاهر شود
دلیلست بر ظفر دشمنان بر سلطان و هلاک امیران و برف و یخ بسیار بود و میوه ها
را آفت رسد و تجار را نشو و ایمنی بود اگر در مغرب بینند دلالت کند بر ارزانی
غلات و سرما و یخ و مرگ بسیار بود **فصل نهم** اگر در بهمنماه حربه بجانب مشرق بینند
مرد بزرگی بر سلطان غدر کند و کشته گردد و خرابی بسیار در آن ملک واقع شود و اگر
در مغرب بینند دلیل بر قحط و تنگی است در فرنگ و بربر بحدیکه بسیاری از گر
سنگی بمیرند **فصل دهم** اگر در بهمنماه سرخی از جانب مشرق ظاهر گردد دلیلست بر جنگ
و خونریزش در همانجانب و اگر در جانب مغرب بود همچنین اما میوه بسیار و عدل
ملوک بر رعیت است **فصل یازدهم** در حکم ظهور عجایبی که در بهمنماه از آسمان ظاهر
گردد دلیلست بر آنکه زنان بچه اندازند و میان مردم قتال بود و تجار را زیان رسد از
حرامیان **فصل دوازدهم** اگر در بهمنماه مثال شخصی از هوا ظاهر شود دلیل بر سختی زمستان

وتنگی سال و هلاک سلطان آن دیار و قتال لشکریان و هراس مردمان **فصل سیزدهم**
اگر در این ماه رعد بغرّد در اوایل دلیل بر خونریزش و آشوب ولایت و اگر ماه ناقص النور
بود این احکام در سال بعد بود و تا آخر سال باران و نم دایمی باشد **فصل چهاردهم**
اگر در این ماه برق بسیار بجهد دلیل است بر فتنه و خونریزش در مصر و بابل و قحط و زنا
آنجا و باران و بسیاری نبات و بیماری مردم و هلاک زنان در تابستان **فصل پانزدهم** اگر در این ماه
آتش از هوا بیفتد جنگ و خونریزش بود در آن دیار و خصومت پادشاهان و ناایمنی طرق و
اندیشه حریق در آن سال **فصل شانزدهم** اگر در این ماه باران سخت بیارد دلیلست بر درد چشم و
بسیاری غلات اگر باران سخت بسیار بیارد دلیل باشد بر مرگ بسیار و مفاجات و بیماری
صعب بسیار **فصل هفدهم** اگر در این ماه تگرگ بسیار بارد دلیلست بر درد چشم و وفور
غلات و اگر باران سخت بود با اهل دیار خیر و برکت رسد و ملوک با رعیت انصاف کنند
و تجار سود ببینند **فصل هجدهم** اگر در این ماه خاک سرخ از هوا ببارد دلالت کند
بر وبا و مرگ و بیماری سخت و هلاک چارپایان و تفکر و اندیشه رعیت از جور سلطان و فساد
میوه‌ها اما غله بسیار بود **فصل نوزدهم** اگر در اینجا ورق یا کرم بیابد دلیلست بر قحطی و
تنگی دانه و گرانی و بیماری و وبا و جور سلطان بر رعیت و زیان تجار از هوا
فصل بیستم اگر در این ماه غباری صعب ببارد دلیلست بر فتنه و آشوب ولایت

وخصومت

بر خصومت ملوک با هم و خونریزش در اول سال و آخر بصلاح آید و غلات و نبات نیکو بود
فصل بیست و یکم اگر در این ماه ظلمت در هوا ظاهر شود دلیلست بر وفور نبات و در زمستان باران
و نم بسیار بود و تجار را سود بود و اما غرق سفن بسیار بود **فصل بیست و دوم** اگر
در این ماه باد سخت بجهد دلالت کند که سلطان مشرق بحرب رود و لشکرش هلاک شوند
و قحط و پریشانی در رعیت پدید آید **فصل بیست و سیم** اگر در این ماه بانگی از هوا شنوند زمستان
سرد و قلت میوه و نبات و تشویش مردم و اراجیف و مرگ چارپایان باشد
فصل بیست و چهارم اگر بانگی از زمین شنوند در این ماه بیماری و وبا و فساد و زیادتی آبها
و زلزله باشد اما حبوب و انگبین بسیار و پادشاه عدل کند **فصل بیست و پنجم** اگر در این ماه
زمین بلرزد و مردم آسوده و در کودکان بیماری و اجتماع لشکریان باشد اگر زلزله بلرزد
دزدان بسیار و قتال و غمها و بیماری و نم باران بسیار بود **اما احکام ماه شباط**
این ماه در سه سال بیست و هشت روز بود و در سال چهارم بیست و نه روز شود
و در هفتم وی جمره اول افتد و در چهاردهم جمره دویم و در بیست و یکم جمره سیم و در
هشتم آن بلع برآید و طرفه فرو شود و در بیستم آن سعود برآید و جبهه فرو شود و در
اول و دویم آن ماه چار برف یا باران آید و سرما کم شود و در پانزدهم آن زمین
گرم شود و بادی که اشجار را آبستن کند بود و در بیست و ششم آن ایام برد العجوز

باشد تا هشت روز **فصل اول** اگر در سیاه آفتاب کرد دلیل است بر قحط و تنگی در جمیع بلاد
باران کم بارد و در میان بلخ پدید آید و مرگ چارپایان بود و احوال پادشاه پارس بگردد و
خوارج بر وی خروج کنند و ناایمنی بود و مردی از علما با پادشاهی بنشیند و مدتی
بپاید **فصل دویم** اگر در سیاه ماه بگیرد نم و بارندگی بسیار مرغ و ماهی و غله کم اگر لو
نش سیاه بود در میان کفر و اسلام قتال بود و در راهها از دزدان ناایمن بود در
فصل سیم اگر در سیاه آفتاب دایره بندد طاعون و وبا و بیماری بود و نم و باران و
گاه و سرما و نبات فراوان بود **فصل چارم** اگر در سیاه ماه دایره بندد و باران بسیار
بارد و آبها زیاد شود و نبات زمین فراوان و بر رعیت از سلطان عدل رود و در
سال بیماری و تب بسیار بود و آثار و اصلاح آید و در میان ملوک خصومت افتد **فصل**
پنجم اگر در سیاه ماه راست برآید دلیل بر سرمای سخت و برف و یخ بود و اگر از جانبی چمیده
نماید بارندگی در زرع نیکو بود **فصل ششم** اگر در سیاه ذو ذوابه برآید پادشاهی بزرگ بمیرد
و در میان ملوک نزاع بود و حال اهل یمن فساد آمد و در آن جا حریق بسیار بود و در اهوا
ناایمنی بود و آب زیادت شود و بارندگی کم بود و میوها اندک بود و بادها بسیار جهد
و در دریا آشفتگی بود **فصل هفتم** اگر در سیاه ستاره افتد مردی بزرگ بمیرد و د
یگری بجای او نشیند و مردم هیچ رنج نرسد و تجار خسران کنند و راهها ایمن بود

فصل هشتم

فصل هشتم اگر در سیاه قوس قزح بود و در مشرق حجاب دار از ملوک عاصی شوند اگر
در مغرب بود سلطان با دشمن قتال کند و ظفر یابد و ممکن که لشکریان در بلاد خرابی بسیار
کنند و در مصر جنگ بود و باران بسیار بارد و در مغرب یخ بود و تا آخر سال قحط بود و مردم
نهرها روند **فصل نهم** اگر در سیاه در مشرق حربه پدید آید چارپایان و گوسفندان
بمیرند و دد و دام بسیار باشند خاصه در ترکستان اگر وی را در مغرب ببینند اراجیف
بسیار و ملوک همان سمت قتال کنند و کفار مسلمانان خراج دهند **فصل دهم** اگر در سیاه سرخی
در هوا ظاهر شود در مشرق در روز ابر و باران بسیار بود و اگر به شب بود روز انه
دیگر هوا تاریک و مظلم بود و پادشاهی بزرگ هلاک شود و اگر در مغرب بود اینها در آنجا وا
قع شود **فصل یازدهم** اگر در سیاه عجایبی در هوا ببینند سقط بسیار بود و قتال و خسران تجار فصل
واقع بود **فصل دوازدهم** اگر در سیاه هیبت شخصی در هوا ظاهر شود خوارج بر سلطان
آن سمت خروج کنند **فصل سیزدهم** اگر در سیاه رعد بغرد انگور و میوه بسیار بود و اگر سخت
بغرد و رعد در ایامی که از سیاه گذشته چون این سال بگذرد اکثر میوه آفت رسد اگر ماه زاید
النور بود اینها در آینده بود و اگر ناقص النور بود میوه در این سال نیکو بود **فصل چاردهم**
اگر در سیاه برق بجهد و ابر در این سال بسیار بگیرد آبها و میوها و غلات نیکو شوند
و تجار را کار نیکو شود و از مجوسان پادشاه بزرگی هلاک **فصل پانزدهم** اگر در ماه آتش

از هوا پادشاهی بمیرد و پریشانی در مملکت حادث شود و چارپایان بمیرند و بیماری
بسیار بود و در آخر باصلاح آید فصل شانزدهم اگر درین ماه باران سخت بارد سال
نیکو و مردم ایمن و نعمت فراوان و کسب تجار بود و رعیت از پادشاه عدل بینند
فصل هفدهم اگر درین ماه تگرگ بارد پادشاه را اندوه رسد و رعیت از لشکر ستم بینند
غلات کم و در آخر سال قحط بود و مسافران سختی بینند از دزدان فصل هجدهم اگر
درین ماه خاک سرخ بارد و راه بر مسافران بسته و رخ اهل رنج از رنج شکسته گردد
و بسیاری هلاک گردند فصل نوزدهم اگر درین ماه ورق بارد بیماری و گرانی و مرگ چار
پایان بود و زنان و کودکان هلاک گردند در اول سال و در آخر باصلاح آید فصل بیستم
اگر درین ماه غبار در هوا پدید آید در مردم خصومت بود و سلطان بر رعایا ظلم کند و در آخر
سال کسب و ایمنی در مردم پدید آید فصل بیست یکم اگر درین ماه ظلمت در هوا پدید آید مرگ
چارپایان و تشویش مردم بود اما حبوبات و غلات وافر بود و تجار سود بینند
خاصه در آخر سال فصل بیست و دویم اگر درین ماه باد سخت جهد میوه ها بفساد آید و پادشاه
در حرب کشته شود و مسافران زحمت بینند فصل بیست و سیم اگر بانگی از هوا شنوند
درین ماه سرما و قلت میوه ها و کثرت اراجیف بود و خصومت سلاطین شرق با هم
و پریشانی رعیت و بدی معیشت مردم فصل بیست چهارم اگر درین ماه بانگی از زمین
شنوند

شنوند تابستان گرم و خشک و در سال نبات کم و اسعار گران و خوارج بر ملک
خروج کنند و خلق نا ایمن بود فصل بیست پنجم اگر درین ماه زمین بلرزد و دزدان
غلبه نمایند و بیماری بسیار بود و در آخر نیکو شود و در روم و مصر قحطی بود و بسیار
بمیرند اگر شب بلرزد قراء خراب گردد از لشکریان و در میان مردم اراجیف
بسیار بود و در آنجا آفت زنان گردد و جوانان بسیار بمیرند اما احکام ماه آذر
انیماسی دیگر روز نو بود در سیزدهم آن شب و روز یکسان و آن روز در غرب باشد
در چارم آن اجنبیه برآید و زبره فرو شود و در شانزدهم فرغ مقدم برآید و
صرفه فرو شود و در بیست و نهم آن فرغ موخر برآید و عوا فرو شود فصل اول
اگر درین ماه آفتاب بگیرد دلالت کند بر ارزانی غلات و بسیاری میوه و بزرگی را
شام مسموم کنند اگر لونش در حین کسوف سرخ بود گرانی و قحط و ناایمنی پدید آید
فصل دویم اگر درین ماه ماه بگیرد قحط پدید آید اما مرغ و ماهی بسیار باشد و در مصر
جنگ و قتال بود و اموال ایشان تاراج رود و باران کم بارد و ترکمن کشته هلاک
شود اگر لونش سیاه بود میوه را آفت رسد و درد چشم و درد گلو پدید آید اگر لونش
سفید بود سال مبارک و بارندگی و ارزانی بود فصل سیم اگر درین ماه آفتاب دایره
بندد چیزها را برکت بود اگر در اول ماه باشد اگر در آخر ماه بندد بیماری و خصومت

در میان مردم بود و بارند کی پادشاهی بزرگ بمیرد فصل چهارم اگر درینماه دایره
نم و بارند کی و غلات بسیار باشد و سلطان عدل کند خاصه اگر در اول ماه باشد
اگر در آخر ماه بود برخلاف بود احکام فصل پنجم اگر درینماه هلال راست برآید همه
خبرها از نقصان بود اگر از جانبی برخاسته نماید سال نیکو و غلات و میوه فراوان بود
فصل ششم اگر درینماه ستاره گیسودار برآید در مغرب قیصر بمیرد و فتنه و گرانی
در آن سامان بود اگر در مشرق بود و انتهای در آنجا بود و ملوک ظلم کنند اما آخر بصلا
ح آید فصل هفتم اگر درینماه ستاره سفید پادشاه بمیرد و مردم از دوران رحمت
بینند و آخر اصلاح آید فصل هشتم اگر درینماه قوس و قزح ظاهر شود در مشرق
در میان دو سلطان حرب بود اگر در مغرب بود و لیکن بی حرب و مرگ و قحط تا سه
سال خاصه در عرب تلکی کی زنان بمیرند و باران بیاید و خوارج بر سلطان خروج
کنند و کشت را از سرما آفت رسد فصل نهم اگر درینماه حربه ظاهر شود در مشرق
بازارگانان را مال جمع شود و اسب صعبت از هر طرف گرد آید و نم و باران
بسیار بود اگر در مغرب بود تا سه مرگی بیماری بود و ماهی بسیار و ملخ نیکو
هستان بود و پادشاه ظلم کند تا سه سال آخر نیکو شود فصل دهم اگر درا
ینماه سرخی در سمت مشرق ظاهر شود خاصه در اول ماه احوال مردم

نیکو دارزانی

نیکو و ارزانی بود اگر در آخر ماه بود از سلطان بر رعیت ظلم بود و اگر در مغرب بیند و ما
ناقص النور بود زمستان سرد و بزرگی بر پادشاه خروج کند و در رعیت
از پاهان خرابی پیدا شود فصل یازدهم اگر درینماه عجایبی در هوا ظاهر شود درکی
بسیار باشد در همه جا و حبوبات و میوه فراوان بود و کسب نیکو بود فصل دو
ازدهم در ظهور مانند شخصی در هوا پادشاهی بزرگ بمیرد و تنگی و آشوب در بلاد بود
میوه و خرما و انگبین بسیار بود فصل سیزدهم اگر درینماه رعد به خود نبات بسیار
اگر ناقص النور بود و بر مردم بسیار خوش گذرد و غلات و حبوبات نیکو بود
فصل چهاردهم اگر درینماه برق جهد چارپایان را آفت رسد و قتل و غارت و فتنه بسیار بود
تجار را کسب کم و طعام فراوان بود فصل پانزدهم اگر درینماه آتش از هوا افتد
پادشاه ظلم کند و زمستان برف و یخ بندی بسیار بود و ملوک با هم خصومت
ورزند فصل شانزدهم اگر درینماه باران سخت بارد مردم را خیر و راحت رسد و میوه
های و نبات فراوان بود و چارپایان را زیان رسد فصل هفدهم اگر درینماه تگرگ
بارد لشکریان با هم نزاع کنند اراجیف و خبران باز از کان باشد از راه زنان
فصل هجدهم اگر درینماه خاک سرخ بارد قحط و قتال و بی کسی و ناایمنی بلاد بود
فصل نوزدهم اگر درینماه ذنق از هوا بادنم و بارند کی و زیادتی آبها و آفت میوه ها

بود اگر ماه زاید النور بود [illegible] در برکت

بود امّا غلات و نبات فراوان باشد کسب و بیماری نیز بسیار باشد **فصل سیم**
اگر درین ماه غبار سخت پدید آید تابستان گرم و میوه بسیار و بیماری بسیار و
نبات کم و اراجیف بسیار و خلق را از دزدان آفت رسد **فصل بیست و یکم** اگر بار
درین ماه در هوا پدید آید در روز پادشاه حرکت کند و رعیت پریشان و از جور
سلاطین بفغان آیند امّا مردم را کسب و غلات فراوان بود **فصل بیست و دویم**
اگر درین ماه باد سخت جهد تم و بارندگی بسیار و بیماری در مردم پدید آید و بلا
فصل بیست و سیم بفساد آیند دختران و زنان بسیار بمیرند اگر درین ماه بانگی از هوا شنوند میوه ها
فاسد و ناسازگاری زنان و امردان و عداوت مردمان با یکدیگر و فوت سرسام
و ذات الجنب و تبهای صفراوی **فصل بیست و چهارم** در حکم آوازی که درین ماه از زمین
شنوند دلیلست بر هلاک سلطان و پریشانی رعیت و قحطی و در آخر سال خسارت
تجّار از دزدان **فصل بیست و پنجم** در احکام لرزیدن زمین درین ماه دلیلست بر
خسران تجّار و اراجیف و در مصر قتال بود و چارپایان هلاک گردند و بیماری بسیار
بود و بیکی که سلطان بمیرد و اگر در شب واقع شود دلیل است بر قتل و فتنه و مرگی
اگر بار زلزله ستان هم جنبید دلیلست بر فتنه و جور سلطان بر رعیت
امّا احکام ماه شعبان این ماه سی روز بود و هشتم روز از دی ماه بر آید و سماک

فرو شود

فرو شود و در بیت و دویم شرطین بر آید و غفر فرو شود و وفات آدم
علیه السلام دهم درین ماه بوده **فصل اوّل** اگر درین ماه کسوف واقع شود در
دنیا رخنهای عظیم واقع شود و بیماری و فساد اشجار بود اگر در حین کسوف
رنگ آفتاب سرخ شود قتال و آفت غلات و سقط اطفال و مرگی بود و بیکی که
پادشاهی بزرگ بمیرد **فصل دویم** اگر درین ماه خسوف واقع شود در همه جا میوه
و انگور کم و خصومت و بیماری و رمد بسیار و در ماهی قحط و قتال بود **فصل سیم**
اگر درین ماه آفتاب دایره بندد دوران قوق گیرند و مرگ کودکان و بیماریهای سخت
و بادهای سرد بسیار وزد **فصل چهارم** اگر درین ماه ماه دایره بندد سلطان بر
مقام خود مقیم ماند و آبها و غلات بسیار بود و کسب کم و حرب و افزون بود **فصل پنجم**
اگر درین ماه هلال راست بر آید سقط بسیار بود و اگر از جانبی بر جسته بود مرگ کودکان
بسیار اگر هلال در اوّل اینماه نو شود دلیل بر نم و باران است **فصل ششم** اگر درین ماه
ستاره گیسو دار بر آید پادشاه بزرگی بمیرد و میان ماهین و روم و بابل خلاف بود و در بابل
و در پارس نا ایمنی و در عراق ایمنی بود **فصل هفتم** اگر درین ماه قوس قزح را در جانب
مشرق بینند در بلاد اهواز فتنه و در بابل بگیر بیماری و بارندگی و سردی و برف
و یخ بود و در بلاد عرب نیز جنگ میان سلاطین خصومت بود و اگر در مغرب بینند

در بلاد مصر قحطی و نا ایمنی بود **فصل هشتم** اگر درین ماه قوس قزح را در جانب مشرق
ببینند در بلاد اهواز فتنه و در بابل بگریبادی بارندگی سردی و برف و یخ بود و در
بلاد عرب نیز جنگ و میان سلاطین خصومت بود و اگر در مغرب ببینند در بلاد مصر قحطی و نا ایمنی بود
فصل نهم اگر درین ماه در هوا صورت حربه ببینند در جانب مشرق در بلاد پارس
و خوزستان بلا و مرگی و تنگی بود و اگر در مغرب ببینند قتل و خونریزش بود و خاصه
در بلاد عرب و عیون و انهار و بارندگی بسیار بود **فصل دهم** اگر درین ماه سرخی
از سمت مشرق ببینند بلا و آشفتگی در پارس پدید آید اگر در مغرب بود در بلاد
مغرب آشوب بود و آبها و بارندگی و سردی بود **فصل یازدهم** اگر درین ماه عجایبی در
هوا ظاهر شود معمار از مصادره تشویش بود و سفاین غرق شود **فصل دوازدهم**
اگر درین ماه صورت شخصی در هوا ببینند در مردم غم و مرگ مفاجات پیدا شود و قتل و
غارت و نا ایمنی بود **فصل سیزدهم** اگر درین ماه رعد بغرد دلیل خیر سلطان و وفور غلات
اگر در حین غریدن باد شمال وزد زیان سفاین و الکور بود و اگر ماه زاید النور بود
دلیل بر فراخی سال و ترویج اگر ناقص النور بود این جمله در سال آینده بود
فصل چاردهم اگر درین ماه برق بسیار جهد پادشاه مشرق امیر را هلاک کند اگر با
برق باد از طرف عرب جهد دلالت کند بر هلاکت پادشاه این و وفور غلات
وزلزله

و زلزله و مرگی اما آخر سال ایمنی بود **فصل پانزدهم** اگر درین ماه آتش از هوا افتد
جنگ و خصومت در آن سامان واقع شود و مرگ چارپایان بود و میوه را آفت
رسد **فصل شانزدهم** اگر درین ماه باران سخت بارد دلیل بر مبارکی سالست و وفور
میوه و گیاه و باران **فصل هفدهم** اگر درین ماه تگرگ بسیار بارد در پارس و بابل قتال
واقع شود و باران و گیاه فراوان بود و پادشاه بابل بر خصم ظفر یابد **فصل هجدهم**
اگر درین ماه خاک سرخ بسیار بارد اخبار و اراجیف و نا ایمنی و نبات بسیار و حبوب
کم بود **فصل نوزدهم** اگر درین ماه ورق بسیار و بیماریهای صعب در مردم و مرگ
چارپایان و آشفتگی رعیت از مصادره و ظلم بود **فصل بیستم** اگر درین ماه غبار
در هوا گرد آید از پادشاه عدل بینند **فصل بیست و یکم** اگر درین ماه ظلمت در هوا
پدید آید میوه فاسد و زیان تجار و وفور غلات و هلا بزرگیت **فصل بیست و دوم** اگر
درین ماه باد سخت وزد گرانی و بیماری صفراوی و تب گرم و یرقان بسیار بود اما قحطی
بخیر گذرد **فصل بیست و سیم** اگر درین ماه بانگی از هوا بشنوند دلیل بر جنگ و بیماری
و مفاجات و زیان میوه ها و بی کسی مردم است اما باران بسیار بارد **فصل بیست و چارم**
اگر درین ماه بانگی از زمین بشنوند در میان ملوک قتال بود و یکی هلاک شود و بر تباهی دولت
حادث شود **فصل بیست و پنجم** اگر درین ماه زمین بلرزد سلاطین باهم خصومت ورزند

و موت فجأة و باران بسیار بود خاصه در پارس و کوهستان و اگر شب بود و مرگ کودکان
و آشفتگی بابل و خراسان و خونریزش بسیار واقع شود و پادشاهی بزرگ
کشته شود اگر بار ایزد حربه پدید آید پادشاه ظفر یابد و میوه و ماندگی بسیار بود

اما احکام ماه ایار بدانکه ایار ماه سی یکروز بود در چارم آن بطین بر آید
زبانا فرو شود و در بیستم آن ثریا بر آید و اکلیل فرو شود و اگر قبل از بر آمدن ثریا باران
بارد در زمستان تشنگی گیرد والا بر خلاف و ملوط بسیار بود بتجربه رسیده

فصل اول اگر در نیماه آفتاب بگیرد دلیل بر حوادث عظیم و خلل در او باشد و
فساد میوه ها و آشفتگی ملا در است اگر لون آفتاب در کسوف سرخ باشد دلیل بر خون
ریزش بود فصل دویم اگر در نیماه ماه بگیرد دلیل مرگی است در پارس و بابل و باران قحطی
و مرغ آبی و ماهی بسیار بود خاصه در کوهستان و بعضی دلیل بر ترس و بیماری صفراوی
و یرقان دانسته اند و بلاد مغرب خونریزش و مرگی در بلاد پارس اگر ماه در حین کسوف سیاه
بود دلیل بر مرگ زنان فصل سیم اگر در نیماه آفتاب دایره بهبندد دلیل بر بیماری
دزدان و اشرار و بار است اما رعیت از سلطان ایمن نشینند فصل چهارم اگر در
نیماه ماه دایره بندد دلیل بر خونریزش و فتنه است غلات و حبوبات نیکو بود
و نرخ خلایق از گرانی و نا ایمنی فصل پنجم اگر در نیماه هلال راست بر آید دلیل بر بسیاری

مردمان

مردمان لاغر است اگر از جانبی برخاسته بر آید دلیل بر وفور نعمتهاست و نیکویی احوال
مردم اگر ماه عرب تمام بود در آخر سال مردم در خوف نشینند و اگر ناتمام بود سلطان حرکت
کند و رعیت از لشکر ستم بینند و هر که بیمار شود دیر صحیح گردد و سرخی آلبه در کودکان
بسیار بود فصل ششم اگر درین ماه ستاره کیسودار ظاهر شود در روم فتنه بود
و در بابل مرگی بود و غلات کم و در طایف و یمن ایمنی بود فصل هفتم اگر ستاره در
نیماه از هوا افتد مردی بزرگ هلاک شود فصل هشتم اگر در نیماه قوس و قزح در مشرق
ظاهر شود مرگ چارپایان و وفور غلات و مخالفت سلاطین است با مقربان خود و اگر در
جانب مغرب دلیل بر فتنه و ظلم پادشاه است و ممکن که پادشاه بر دشمن ظفر
یابد و ایمنی بود فصل نهم اگر در نیماه حربه در هوا بینند در سمت مشرق غلات
وافر و بیماری بسیار و دشمنان پادشاه بغدر آیند و باران بسیار بارد و اگر در سمت
مغرب بینند ماندگی و تخم بسیار بود فصل دهم اگر در نیماه سرخی در مشرق
پدید آید دلیل بر وفور نبات و زیادتی آبهاست خاصه در مشرق و آشوب در
آخر سال از دزدان اگر در مغرب انجلاء و هرب بود فصل یازدهم اگر در نیماه عجایبی
در هوا ظاهر شود پادشاه بعضی از خدام را هلاک کند و قحطی در همه جا پدید آید و مردم
تا آخر سال در تزلزل باشند فصل دوازدهم اگر در نیماه مانند شخصی در هوا بینند دلیل

بزلزله و بیماری و مرگی و خوارج بیرون آیند و قتل و فتنه و ناایمنی مردم از راه زنان
فصل سیزدهم اگر در بنجاه رعد بغرد دلیل بر نم و باران و مرگی بسیار اگر ماه زاید –
التنور بود دلیل بر مرگ چارپایان و وفور غلات است اگر ناقص النور بود
دلیل است بر وبا و بیماری در آینده اگر وقت سحر بود دلیل بر فساد گوسفندان
و باران و ایمنی و ارزانی بسیار فصل چهاردهم اگر در بنجاه برق بجهد دلیل است
بر حرب و قتال و بستگی طرق از دزدان فصل پانزدهم اگر در بنجاه آتش از
هوا افتد دلیل بر ناایمنی مسافران است و کمی نبات و غلات در آخر سال و دود
مضرت رسانند فصل شانزدهم اگر در بنجاه باران سخت ببارد دلیل بر ظلم پادشاه
است بر رعیت و بیداد لشکریان و هلاک یکی از مقربان اگر بسیار ببارد ممکن که قحطی بود
فصل هفدهم اگر در بنجاه تگرگ ببارد دلیل بر هلاک سلطان است در بسیار و بلا
که لشکریان او خاصه اگر بقدری که زمین را بپوشاند بیاید هلاک چارپایان است
فصل هجدهم اگر در بنجاه خاک سرخ ببارد دلیل بر گرانی و پریشانی ولایت
خاصه در هند و زنگ و نبات و غلات کم باشد فصل نوزدهم اگر در بنجاه
وزق ببارد دلیل بر قحط و فتنه است در بلاد و جور سلطان و بیکسی رعایا
فصل بیستم اگر در بنجاه غبار بلند گردد دلیل بر گرمی تابستان و کمی نبات و آبها

و وفور

و وفور بیماریها و خرما و انگبین و بر رعیت از سلطان عدل رود فصل بیست و یکم
اگر در بنجاه تاریکی در هوا پدید آید دلیل بر فساد میوه هاست و زیان سوداگران و
هلاک بزرگی اما غلات بسیار بود و خلاف سلاطین و پریشانی رعایا و هلاک بعضی در
آن میان و گرانی در آخر سال فصل بیست و دوم اگر در بنجاه باد سخت بجهد در زنگ
و هند قحطی پدید آید و سفاین غرق شوند و بعضی گفته اند که ارزانی بود و سلطان
حرکت کند و تب گرم و یرقان در مردم ظاهر شود و آخر باصلاح آید فصل
بیست و سیم اگر در بنجاه از هوا بانگی شنوند در میان مردم قتال بود و سلطان
هلاک شود و نبات و میوه کم بود و اراجیف بسیار فصل بیست و چهارم اگر در بنجاه
بانگی از زمین شنوند در میان مردم خونریزش بود و آفت میوه و مرگ مفا-
جات و زیادتی باران خاصه در آخر سال فصل بیست و پنجم اگر زلزله در بنجاه آید
دلیلست بر خصومت پادشاهان و مرگ مفاجات و کثرت باریدگی خاصه
در پاس دوم بستان و بعضی در بلاد یونان گفته اند و درین سال موج باد
های سخت در تابستان و مرگ زنان حامله در آخر سال بیشتر است و اگر
در شب آید گاوان و گوسفندان را زیان رسد و اگر در آن وقت تگرگ
بارد پادشاهی در جنگ کشته شود و اگر در آن حال حربه در هوا ظاهر

شود دلیل بر فتح سلطان و بیماری و ارزانی میوه‌ها و نم و باران و تقوی
شهری از ان سامان خراب شود و مقربان سلطان هلاک کردند و سلطان
هلاک شود اگر ماه عرب تمام بود باران بسیار بارد و اگر ناقص بود در پارس
لشکر جمع شوند اگر ماه محرم بود در آن سال باران بسیار و غلات فراوان
و میوه‌ها را آفت بود و پادشاه شهری بگشاید و در وی مقیم بماند اما احکام

ماه حزیران بدانکه این ماه سی و یکروز است و در سیم روز آن دبران
بر آید و قلب فرو شود و در هفدهم روز آن هقعه بر آید و شوله فرو شود

فصل اول اگر درین ماه کسوف واقع شود دلیل بر بلا مردم بزرگ است اگر تیره
شود پادشاه بملکی دیگر غالب شود و در آن مقیم شود فصل دویم اگر درین ماه منخسف شود
دلیل بر ضایع شدن زراعت از گرما و سلطان مال رعیت بلشکری بدهد و امراض صفراوی
بسیار بود و در بلاد مغرب خون ریزش و بارندگی بود و در بابل آب افزون و ملخ بسیار بود
اما زیان نکند اراجیف بسیار و جمعی بکوهستان هلاک کردند فصل سیم اگر
درین ماه آفتاب دایره بندد دلیل بر کمی خرما و گندم و حبوب بود و اندوه رعیت و گرانی
و زیان تجار است فصل چهارم اگر ماه دایره بندد دلیل بر نم و باران و افزونی
انهار و عیون و تنگی زرع و انگبین و روغن و خرما کم بود و سلطان

عدل کند

عدل کند فصل پنجم اگر درین ماه هلال راست بر آید دلیل بر کمی باران و آبهاست
اگر از جانب جنبنده بر آید بیماری و حربها بسیار بود و مردم را از کسب خایب بود
بیمکن که در کوهستان مرگی بود فصل ششم اگر درین ماه ستاره کیبودار بر آید
دلیل است بر بیماری و اگر حربه با او بود پادشاه غلبه کند و در عرب مرگی بود و اگر
از جانب مغرب ببینند فرومایگان بر نیکان غالب گردند و در پارس
قحطی و در میان مردم قتال بود و غلات در سایر بلاد نیکو بود فصل هفتم
اگر درین ماه ستاره سفید دلیل بر تنگی و مرگ چارپایان و آفت میوه و زیان
تجار و اگر ستاره بزرگ سفید بزرگی بمیرد و پادشاه بر خصم غالب و بسیاری را
بکشد فصل هشتم اگر درین ماه قوس قزح ظاهر شود در مشرق دلیل است
که سلطان شهر خود را خراب کند و مرگ چارپایان و جو و گندم و حبوب بسیار
بود و بزرگان هلاک و پادشاه دشمنان را هزیمت کند و ظفر یابد اگر در جانب
غرب ظاهر شود بلاد اطراف ویران و در عرب و فارس تنگی و قحط بود فصل
نهم اگر درین ماه حربه بجانب مشرق ظاهر شود در آنجانب وبا بود و پادشاه هز
بدست آرد اگر بجانب غرب ببینند مردی بر سلطان عاصی گردد و در عقبت پریـ
شان گردد و اراجیف بسیار بود در پارس و بیماری بود و اغنام را هلاک

بود و نبات و غلات فراوان بود **فصل دهم** اگر در نیما سرخی ظاهر شود
در مشرق دلیل بر خصومت سلاطین آن طرف و گرانی و سرما است اگر در مغرب
بود حکم همین است **فصل یازدهم** اگر عجایبی دیگر در نیماه ظاهر شود دلیل بر کمی
غلات و گرانی و آشوب و مرگ دواب و زیان تجار از دزدان خاصه در اول
سال **فصل دوازدهم** اگر در نیماه مانند شخصی در هوا ظاهر شود دلیل بر
فتنه و نزاع ملوک با یکدیگر و یکی کشته شود و رعیت پریشان شوند
فصل سیزدهم اگر درین ماه رعد بغرد دلیل هلاک بزرگی است و آشفتگی ملک
اگر رعد چنان بغرد که خلق بترسند چنان جنگ و خونریزش شود که خلق شهر
بشهر گریزند اگر باد و تگرگ بارد دلیل است بر فراخی سال اگر ماه در آن وقت زاید
النور بود خداوند بر خلق خشم گیرد اگر ناقص النور بود و انجهاد در سال آینده
بود **فصل چاردهم** اگر در نیماه برق بدرخشد دلیل بر کمی باران و آبهاست و غله و نبات
کم و اراجیف و خصومت بسیار بود **فصل پانزدهم** اگر در نیما آتش از هوا
بارد دلیل بر فتنه و گرانی و قحط و بیماریست **فصل شانزدهم** اگر در نیماه باران
سخت بارد دلیل بر غلبت باز بدکیفیت اما غلات خوب و خلق از سلطان
ایمن باشند و بیماری بود **فصل هفدهم** اگر درین ماه تگرگ بارد در زراعت نا

مر قحط

و قحطی بود و کسب کم **فصل هجدهم** اگر در نیماه خاک سرخ بارد دلیل است بر خشکی سال
و آشفتگی ولایات از زنود و دواب و آتش **فصل نوزدهم** اگر در نیماه ورق بارد دلیل بر
عداوت ملوک و قتل لشکریان همه را و گرانی و پریشانی مردم **فصل بیستم** اگر در نیماه
ظلمت پدید آید در هوا دلیل بر فساد میوه ها و غلات و مرگ چارپایان و خصومت مردم و
خسران تجار و اراجیف و گرانی **فصل بیست یکم** اگر در نیماه باد سخت بجهد درنک
و هند قحطی بود و سفاین غرق شوند و غلات کم بود و زمستان سرد و برف و یخ بسیار بود
فصل بیست و دوم اگر در نیماه غبار در هوا پدید آید با باران دلیل است بر بیماری و کمی معاش
و اسقاط اجنه **فصل بیست و سیم** اگر درین ماه کمی از هوا شوند دلیل بر گرمی تابستان و کمی آبها است
و هلاک پادشاه و آشفتگی ولایت و بیماری صعب و مفاجات و آفت میوه ها و کمی خلایق
و بسیاری باران **فصل بیست و چارم** اگر در نیماه کمی از زمین شوند دلالت کند بر جنگ و خونریزش
بسیار و اندیشه مردم و سرما و هلاک چارپایان از سرما مخالفت پادشاهان با یکدیگر
فصل بیست و پنجم اگر درین ماه زلزله شود دلیل بر بارندگی و مرگ بزرگان است اگر در وا
پیدا کند در روم قحطی و مرگ چارپایان بود و بعضی در یونان گفته اند در آخر سال و بابل خراب
گردد و خلقش کشته گردند اگر در شب بود دلیل بر مرگی و گرانی تابستان و آشوب
در بابل و شهری بزرگ خراب گردد و خواص سلطان بمیرد یا پادشاه و پادشاه

مغرب را کار بلند کرد و اکر ماه سی بود پادشاه بابل را بلا رسد و در شام نرخها ارزان
بود و اکر ماه بیست و نه بود دلیل بر بارندکی و بیماری است در آخر سال و بقبولی در پارس
لشکر جمع شود و اکر این ماه با محرم باشد باران و میوه و غلات بسیار بود اما میوه را
آفت رسد و پادشاه شهری عظیم بکشاید و ارزانی بود **اما احکام ماه تموز** این ماه
دیکر وزارت اول روز از وی سعد برآید نعایم فرو شود و چهاردهم از وی ذراع برآید
و بلده فرو شود و بیست و هشتم از وی نثره برآید و ذابح فرو شود حکمای قدیم به
جهه دانستن بارندکی و نم از اول تشرین اول تا آخر خزیران تجربه بسیکو کرده اند و
این چنان است که از شب بیستم تموز تا شب بیست و پنجم آن هر شب پلیته را سنجیده زیر
آسمان بنهند و بامداد باز بسنجند اکر زیادت شده حکم به زیادتی بارندکی و نم است
بترتیب شهور و لیالی مذکور بطریق لف و نشر مرتب که شب بیستم را به تشرین اول و شب
بیست و یکم را به تشرین الآخر و بنهند بیست و پنجم تا آخر اکر پلیته بسیار زیاد شده در آن ماه با
ران و برف بسیار بارد و اکر هیچ نیفزوده هیچ نم و بارندکی نبود و این تجربه بجهت
نیکو و آسانست علیکم بالتجربه **ایضا** این تجربه نیز بجهت دانستن اینکه درین
سال کدام یک از حبوبات و غلات زرعش نیکو بود از هر یک قدری در اول تموز
در تغاری بزرک بکارند چنانکه در هم نرود اما ان کشته را شب در زیر آسمان رها

رها کند

کند چون شب بیستم تموز در آید اول از زیر آسمان بنهند تا بارش کواکب و داو مؤثر
افتد چو روز شود در آنها نظر کنند هر کدام که سبز و خرم بود در سال آینده نیکو و پر
بود و الا فلا و به جهت تسعیر اجناس نیز انبقاعی آزموده است باید در نوزدهم
تموز از هر غله و حبی که بخواهد قدری بسنجد و در خرقه بسته در میان همان غله کذارد تا بیست
و پنجم ماه تموز پس بیرون آورده بسنجد اکر و ازش باشد آن چیز در آن سال کران کردد و اکر
کم شده ارزان و الا بهمان حال باز ماند **فصل اول** اکر درین ماه کسوف اتفاق افتد بزرکی ١
سلطان پارس را مطیع کرده و اهل روم با فرنک جنک کنند و مرک بسیار بود و آنها که الا
در عراق و آذربایجان ارزانی بود **فصل دویم** اکر درین ماه کسوف واقع شود نم و باران ٢
و غلات فراوان و مرغ و ماهی کم و مردم از افزونی آنها بزحمت آیند **فصل سیم** اکر درین ماه ٣
آفتاب دایره بندد دلیل بر مرک سلاطین و آشوب بلاد و سخت تجار نیز زیان ببینند
و آنها کم بود **فصل چهارم** اکر درین ماه ماه دایره بندد دلیل بر نم و بارندکی و مرک چار ٤
پایان و شتران و مرغانست و اخبار و اراجیف و خصومت مردم و فوز نبات است
فصل پنجم اکر درین ماه هلال راست برآید نم و باران بسیار بود و اکر از جانبی
بر جانبی نماید مرک شتربانان بسیار بود و ارزانی اکر هر دو جانب بر جا است سال
نیکو و پسندیده است **فصل ششم** اکر درین ماه ستاره کیسو دار نماید دلیل بر فساد

هوا و بیماریست اگر بانگ سخت با آن در هوا شنوند مردم کارهای خلاف رضای خدا
کنند اگر زهره را متغیر اللون بینند با آن اهل آنجا را در خطر بسیار باشد **فصل**
هفتم اگر درین ماه شهب بسیار بارد دلیل بر بلا و رنج است و محاربه پادشاهان باهم
قتال بسیار اگر ستاره افتد پادشاه هلاک گردد **فصل هشتم** اگر در بیماه قوس و
قزح در جانب مشرق بینند دلیل بر بسیاری نبات و قتال مصریان و در میان ایشان و غلبه
رود میان ایشان و آخر صلح کنند اگر بجانب غرب بینند دلیل بر مرگ چارپایان است
و کوسفندان و در میان شاه فلسطین و مصر جنگ عظیم بود **فصل نهم** اگر
در بیماه حرجه در جانب مشرق ظاهر شود پادشاه آن سامان از جای خود سفر کند
و مردم بحر و صلاح باشد و میوه بسیار بود و اگر بجانب غرب بینند پادشاه آنجا با ایشان قتال کنند
و آخر صلح نمایند و رعیت آسوده گردند **فصل دهم** اگر در بیماه سرخی در هوا
و سمت مشرق ظاهر شود دلیل جنگ و اضطراب و خوف رعایا است از لشکریان اگر آن
سرخی از جانب غرب و قبله باشد دلیل بر قحط و مرگ مفاجات است و در میان
فرنگ و اسلام قتال بود و مضرت بمسلمانان رسد **فصل یازدهم** اگر عجایبی در بیماه
در هوا بینند دلیل بر هلاک بزرگان و جور پادشاهان و رعیت گشت کم اما نباتات
و سبزه وافر باشد **فصل دوازدهم** اگر در بیماه ظهور رسانند شخصی در هوا دلالت کند

[illegible]

برخصومت مردمان و رعیت و هلاک پادشاه و آشوب ولایت **فصل**
سیزدهم اگر در بیماه تغیر شاهی بزرگ هلاک گردد و غلات بغا [illegible] آیند اگر با
او تگرگ بارد زمستان سخت باشد اگر ماه زاید النور باشد علامت خشم خدا و علامت
بندگان و مرگ چارپایان و مردمان اگر ناقص النور بود این جمله در سال آینده بود
فصل چاردهم اگر درین ماه برق بجهد دلیل بر مرگی و قحطی و ملخ و حرب و خسران تجار
فصل پانزدهم اگر درین ماه باران سخت بارد دلیل بر فساد کشت و گرانی غلات
و مطعومات و فساد میوه‌ها و وبا و هلاک وحوش و غرق سفاین **فصل شانزدهم**
اگر در بیماه تگرگ بارد دلیل بر جنگ میان سلاطین و گرانی نرخها و قحط و ارا جیف
و بیماریست **فصل هفدهم** ١٨ اگر در بیماه خاک سرخ بارد چارپایان بمیرند و آشفتگی
در بلاد شرق پدید آید و پادشاه بمیرد و لشکریان کشته و رعیت پریشان گردند
فصل هجدهم ١٩ اگر در اینماه وزن بارد کشتها زیان آید و نرخها گران و
پریشانی رعایا و خسران تجار باشد **فصل نوزدهم** ٢٠ اگر در بیماه غبار در هوا پدید آید
دلیل بر حریق بود و خصومت مردم باهم **فصل بیستم** ٢١ اگر بارکی در هوا پدید آید
دلیل بر آفت ملوک است و در میان مردم بیماری و در میان مرکی و هلاک لشکریان
و کودکان باشد **فصل بیست یکم** ٢٢ اگر درین ماه باد سخت وزد پادشاه آنجا بمیرد

فصل ١٥
افتادن آتش
از هوا دلیل است
بر بیماری بسیار و قحط
و ملخ و حرب و خونریزی
و تری خلقی و خسران
تجار

اینها کم شود و مردم از مصادره برنج باشند **فصل بیست و دویم** ۲۲ اگر در بن ماه بکی
از هوا شنوند دلیل بر قحط است در بلاد عرب و خونریزی بسیار و هلاک پادشاه
و مرگ چارپایان **فصل بیست سیم**

فصل بیست و چارم ۲۴ اگر بانگی از زمین شنوند ملوک با هم خصومت ورزند و جهت
تجار از دزدان و گرانی باشند **فصل بیست پنجم** ۲۵ اگر در بن ماه زلزله شود و مرگی باشد
اگر در آن وقت روز بود بغداد بزرگی بمیرد و شهر بسیار و بیران گردد و اگر شب بود پادشاه مصر
هلاک شود و در بابل و خراسان فتنه و قتال بود **اما احکام ماه آب** انجماسی و یکروز
است یازدهم از آن منزل الطرف در آید و بلع فرو شود و در بیست و چهارم منزل جبهه بر آید
و سعد السعود فرو شود و حکما در بن ماه تجربه آمدن باران این سال را در هر ماه نیکو یافته اند و آن
چنان است که از روز بیست و پنجم بیست و ششم هر روز بعد از ظهر تا شب در آسمان نظر کنند
اگر ابر در هوا بود در هفته اول تشرین اول باران بارد و میوه ها نقصان آرد و در نیم شب
آن روز بود در هفته وسط تشرین اول باران بارد و اگر ابر را در سحر بینند باران
بارد و میوه ها نقصان آرد و اگر در نیم شب آن روز بود در هفته وسط تشرین اول باران

بارد و اگر ابر را

بارد اگر ابر را در سحر بینند باران در هفته آخر تشرین الاول آید و اگر ابر هیچ در هوا
نه بینند در آن ماه باران نیاید و همچنین احکام تشرین الآخر را از روز نوزدهم و احکام
کانون الاول را از روز بیستم دانند بهمین قیاس تا بیستم حساب کنند **فصل اول**
اگر در این ماه کسوف شود شاهی بزرگ بمیرد و خلق پریشان و غله خوب و تجار را زیان بود
و زنو و اراجیف بسیار بود **فصل دویم** اگر در بن ماه خسوف بود در وقت صبح لشکر
بیگانه در آن شهر در آیند و اهل بابل از قتال بیجان بیتند و آخر پادشاه را ظفر باشد و همگی
زمستان سخت و با برف و یخ بود و اسقاط احنبه نیز بود **فصل سیم** اگر در بن ماه آفتاب دایره
بندد تا هفت سال فتنه و مرگ چارپایان بسیار اما نرخها ارزان و کسب کمتر بود **فصل
چارم** اگر در بن ماه دایره بندد چارپایان زیاد شوند و مرغ و ماهی کم باشد اما حبوبات و نعمت
بسیار باشد **فصل پنجم** اگر در بن ماه هلال راست بر آید میوه ها بسیار و اگر از جانبی بر خاسته
نماید ثمر درختان و میوه ها نیکو بود اگر از هر جانب بهم بر آمد مرگ چارپایان و قحطی بود
اگر هلال محرم بود شاهی بزرگ بمیرد و رعیت پریشان گردند **فصل ششم** اگر در بن ماه
نشان کمبود ار بر آید از جانب شرق شاهی بزرگ بمیرد و دو پادشاه در عراق با هم نزاع
کنند و بسیاری کشته گردند اگر در غرب بود نرخها ارزان و بیماری بافراد ان بود و
فصل هفتم اگر در بن ماه نشان سفید دلیل بر مرگ سلطان و نزاع مردمان باهم و با

و ناایمنی مردم از دزدان و غله فراوان بود **فصل هشتم** اگر قوس و قزح در مشرق

ظاهر شود قحط و بیماری و خصومت و ناایمنی در مغرب بود **فصل نهم** اگر در بنماه حربه در

مشرق ظاهر شود در مغرب قتال بود و اگر در مغرب ظاهر شود هلاک دد و دام بود

خوزستان تا سال فتنه بود و اراجیف در بلاد و خصومت بود **فصل دهم** اگر سرخی در بنماه در هوا

ظاهر شود سرمای سخت و فور برف و یخ بود و اگر در مشرق بود در مغرب فتنه و خصومت

بود **فصل یازدهم** اگر در بنماه علامت عجیب در آسمان ببینند بیماری و مرگ و غم در

مردم پدید آید خاصه در بابل اما غلات و نبات نیکو بود **فصل دوازدهم** اگر در بنماه مانند

شخصی در هوا ظاهر شود غم و اراجیف و هلاک پادشاه آنديار بود و لشکر و رؤسا رنج

ببینند و آخر با صلاح آید **فصل سیزدهم** اگر در بنماه رعد بغرّد میوه ها بسیار و زرع

نیکو اما تبهای گرم و بیماری بسیار بود و اگر تابستان شنوند بزرگی بمیرد و اگر بهار آید النون

بود و تنگی و نرخها گران اما میوه و انگور بسیار اگر ناقص النور بود و انتها در آخر سال بود

فصل چاردهم اگر در بنماه برق بجهد مردم را غم رسد و دهلاک سلطان و آشفتگی بلاد بود و

فصل پانزدهم اگر در بنماه آتش از هوا بارد و جنگ و قتال و خصومت پادشاهان

و هم مسافران بود **فصل شانزدهم** اگر در بنماه باران سخت بارد و آبها دباران

بسیار بود و میوه ها و غلات بزیان آید و بیماری و گرانی و وبا و مرگ چارپایان بود **فصل هفدهم**

اگر در بنماه تگرگ

اگر در بنماه تگرگ بارد گرانی و بیماری و وبا و قحط و قتال و موت فجأة و آشفتگی بلاد

و مردم بود **فصل هجدهم** اگر در بنماه خاک سرخ بارد قحطی در بلاد فرنگ و مصر پدید آید و نا

ایمنی طرق و خسران تجار بود **فصل نوزدهم** اگر در بنماه ورق بارد از هوا پادشا

هان با هم خصومت ورزند و پریشانی در رعیت پدید آید بیماری و وبا و فساد

غلات و گرانی بود **فصل بیستم** اگر در بنماه غبار سخت پدید آید سال خشک بگذرد

و زلزله و حریق و خسران تجار و ناایمنی بود **فصل بیست یکم** اگر در بنماه ظلمت در هوا بود مرگ

و بیماری و قحط و قتال و تنگی بود و پریشانی در مردم **فصل بیست و دوم** اگر در بنماه

باد سخت بود در مغرب و بربر قحط و تنگی بود و بیماری از جوع هلاک کردند

و زرع را تگرگ فساد پدید آید و چارپایان هلاک کردند **فصل بیست و سیم** اگر در بنماه بانگی از

از هوا شنوند بیماری و هلاک بزرگی بود و در زمستان باد سخت وزد و دزدان و ناایمنی بسیار

بود **فصل بیست و چهارم** اگر در بنماه بانگی از زمین شنوند پادشاهان را دشمنان بسیار

بود و زمین لرزه بسیار بود و پادشاه بر دشمن ظفر یابد **فصل بیست و پنجم** اگر در بنماه

زلزله بر ور آید دلیل بر بیماری و مرگ پیران بود و با آشفتگی مردم اگر با

زلزله رعد بغرّد در زمستان سخت بگذرد و در بابل و ماهین قتال بود و اگر شب آید طعام

و نعمت فراوان لشکریان خروج کنند و ناایمنی از قطاع الطریق و دزدان پدید آید

اما احکام ماه اول انماه سی روز بود در پنجم آن زهره بر آید و سعد الراحه فرو
شود و بعد هم ان طرفه بر آید و فرغ المقدم فرو شود و این ماه آخر سال رومیانست
فصل اول اگر در این ماه کسوف واقع شود بزرگی هلاک کردد و لشکریان بسمت
مشرق هلاک کردند اگر لون شمس سرخ بود دلیل بر خونریزی است فصل
دویم اگر در این ماه خسوف واقع شود دلیل بر صلاح امر پادشاهان و بسیاری
نبات و میوه و خروج خوارج و قتال و ظفر پادشاه و قتل لشکریان بمکین که با
زندگی و آبها کم شوند و در مغرب جنگ و فتنه بود فصل سیم اگر در این ماه
آفتاب دایره بندد پادشاه در حرب کشته شود و لشکریان در حرب بسیار
کشته شوند و آشفتگی طرق از دزدان و گرانی نرخها و آخر سال ایمنی و رفعت
بود فصل چهارم اگر در این ماه ماه دایره بندد آب چشمها کم و میوه بسیار بود
کشتیها غرق کردند و نبات بسیار و غلات میانه بود فصل پنجم اگر در ماه
هلال راست بر آید ریش و دمل در مردم بسیار بود و اگر از جانبی برخاسته بر آید تند
رستی و سلامتی در مردم باشد و کسب معاش و ایمنی پدید آید فصل ششم اگر در ماه
ستاره دنباله دار بر آید در پارس جنگ و فتنه خاصه اگر در مشرق باشد باران کم
بارد و اختلاف در مردم بسیار اگر در غرب بود دشمنان اهل پارس را بر هزیمت کنند
مقتول کردند

مقتول کردند و کارها بصلاح آید فصل هفتم اگر در این ماه ستاره سفید چارپایان
میرند و سفاین غرق شوند و پادشاه هلاک کردد فصل هشتم اگر در این ماه قوس
و قزح ظاهر شود در پارس قتال بود و بمکین که شاه مشرق و مصر نزاع کنند و شاه مشرق
ظفر یابد و غلات در بلاد بسیار بود اگر در غرب بود میوه و خرما ارزانی
بود و در مغرب قتال بود فصل نهم اگر در این ماه حربه ظاهر شود در میان مردم
خصومت و خونریزی بود و آخر بصلاح آید اگر در غرب بود باران کم
و ایمنی بسیار بود فصل دهم اگر در این ماه سرخی در هوا ظاهر شود در مشرق
قحط و قتال بود و اگر در غرب بود و انها آنجا بود و پادشاه عدل کند فصل یازدهم
اگر علامت عجیب در هوا ببینند رعایا از سلطان ستم بینند و پادشاه هلاک کردد
و تجار از حرامیان خسران بینند فصل دوازدهم اگر مانند شخصی در هوا ظاهر شود
در میان ملوک قتال بود و بسیار از لشکریان رنج کشند و پادشاه در آن سال هلاک
فصل سیزدهم اگر در این ماه رعد بغرد غلات و حبوب کم اگر در پنجم بغرد زنان
بچه بیندازند و میوه را آفت رسد اگر در سیزدهم بغرد مرگ دختران و جوانان
انگور و غلات بود خاصه در آخر سال اگر در بیستم بغرد جانوران هلاک کردند
و غلات و مطعومات بسیار باشد چون انگور و زیتون اگر در بیست و پنجم بغرد

سپاهیان صلح کنند اگر در آخر ماه بغرد ماهیان و مرغان آبی و میوه‌ها و ابنی را انها بسیار

شود **فصل چهاردهم** اگر در بماه برق بجهد قتل بسیار و پریشانی بی شمار اما غلات

و حبوبات و بارندگی بسیار بود **فصل پانزدهم** اگر در بماه آتش بارد آب و نبات

کم و مرگ گوسفندان و تب صفراوی و ظلم پادشاه بسیار و پریشانی کسبه خاصه در آن

سال **فصل شانزدهم** اگر در بماه باران سخت بارد غلها و کسبها بسیار بود و اگر زیاد

از حد بارد خلق را از پادشاه و سپاهیان بیم مرگ بود و ارزانی باشد **فصل هفدهم**

اگر در بماه خاک سرخ بارد آب رودها و بارندگی کم و در عقب آن فساد و درهم و مرگ چار

پایان بسیار و گرانی بی شمار و نباتات کم باشد در همه جا **فصل هجدهم** اگر در بماه

تگرگ بارد نباتات و غلات بسیار و تب و بیماری بر فرار و بزرگی بمیرد و کسب کم **فصل نوز**

دهم اگر در بماه وزغ بارد و بیماریهای صعب و مرگ مفاجات و قتال باشد و تجار

و کسبه را زیان و مرگ دواب در آن سال **فصل بیستم** اگر در بماه غبار سخت بلند

شود قتال و سرمای سخت بود و حبوب نیکو بود **فصل بیست و یکم** اگر در بن ماه باد

سخت بود بزرگان و معروفان انجا هلاک شوند و مردم پریشان اما غلات و نعمت

فراوان و بارکی و میوه بسیار بود **فصل بیست و دویم** اگر در بماه در هوا ظلمت پدید آید

پادشاه حرکت کند و رعیت متزلزل شوند **فصل بیست و چهارم** اگر در بماه بانگی از زمین

شوند دلیل

فصل بیست و سیم اگر در بماه [illegible]

شوند دلیل بر خصومت ملوک و فساد میوه و بسیاری از غلات و حبوب و العیف

فصل بیست و پنجم اگر در بماه زلزله واقع شود دلیل بر گرانی غلات و مطعومات و

حبوبات باشد و در اکثر بلاد و اگر ماه عرب سی بود گوسفندان و ارزانی بسیار بود و اگر

ماه تمام بود بادهای سخت بجهد و بیماری بود و اگر در شب بود غلات بسیار و باران

بسیار و دیگر بخشش بندگان و رنگ و کوهستان مرگی پدید آید و عراق ایمنی باشد

تمت الملحمه **باب دویم** در بیان بیان سفلیاتست و آن عبارت از اشیائیست

که دون فلک قمر است و آن عبارت از آتش و باد و آب و خاکست که آنها را

امهات سفلی گویند که از تاثیرات آبا علوی که کواکب سبعه سیاره اند تولید موا

لید ثلاثه کنند که عبارت از جماد و نبات و حیوانست و طبیعت آنها بجای

ست که مذکور خواهد شد انشاء الله **اول** نار است و مکان طبیعی او زیر

فلک قمر است و روی کره هواست **دویم** باد است که مکان طبیعی او زیر

کره نار و روی کره آبست **سیم** آبست که مکان طبیعی او زیر کره هوا و رو

کره خاکست **چهارم** خاکست که مکان طبیعی او میان کره آبست اما

آتش صرف بسیط و او را اولی میخوانند و محیط بر عناصر ما دون خود است و معیوز آن

بپوست دخانهای غلیظ و ابخره عفن را که از زمین بر در رسند پیوسته بهوا

صافی و روشن باشد و حجاب در میان اهل زمین و افلاک نشود و در میان
جمادات جای کند و نبات و حیوان را بحرارت خود زنده دارد و ماده دخانی
بدو رسد اگر لطیف بود آتش در او افتد و مدتی بر حسب شکل آن دخان بماند یا
چون کوکب ذو ذوابه یا بر شکل حیوانی یا عمودی باشد که بر سطح فلک بگردد
هوا جسمیست بسیط حار و رطب و باد از تموج آن پدید آید چنانکه حرکت آب
از موج پدید آید و هوا و آب دو بحرند و فرق اینست که اجزای آن لطیفست
و اجزای آب ثقیل است و سبب وزیدن آنست که از تاثیر آفتاب دخان
کثیف با از روی زمین بر خیزد و چون بطبقه باد رسد حرارتش شکسته شود و
گشته نزول کند پس هوا متموج و باد حاصل آید چنانکه اگر ضربه بآب رسد
موج حاصل آید و خاک را طبیعت سرد و خشک است در وی بعد حادث نشود
مگر بتلاقی دو باد مختلف و اصول بادها چهار است اول شمال که محل جستنش میان
بنات النعش و مغربست و طبیعتش بارد و یابس است چون از ناحیه می آید
که آفتاب بدان نتابد یا کم تابد و بر برف یخ و جبال بود کیفیات از انجا حاصل
کند و این باد بدن را سخت و حواس را قوی و دماغ را نیکو و شهوت را برانگیزد
و نتاج حیوان بواسطه آن ذکور گردند بر خلاف جنوب جنوب را

طبیعت

طبیعت حار و رطب است زیرا که از سمتی جهد که محاذی خط استوا است
و آنجا حرارت مفرط بود با رطوبت بجا و این باد بدن را سست کند و گرانی
آرد و حواس را کدر و هوا را تیره سازد اما صبا بادیست قریب الاعتدال اگر
اول روز جهد مایل برودت است که بر مواضع بارده گذشته که شب از بعد آفتاب
گذرگاه سرد شده و درین وقت بغایت خوش بود و آمیخته که اندکست چون
شعاع شمس او را فرا پیش در اند و باد سحرگاهی همین است که چون بر مردم وزد
راحت یابد و بیماریها آسوده گردند اما دبور مخالف صباست که در آخر روز جهد
و پیش از آن و پس از آن بجهد و زمان جستنش اندکست اما فلزات نه
جسدیست که از اختلاط زیبق و گوگرد در معادن متولد گردند اگر گوگرد را
حمرتی باشد که ماده را رنگ دهد و زیبق را فرو خورد و حرارت معدن وی را
باعتدال موثر شود زر متولد سازد و اگر زیبق و گوگرد را قوت صبغ بود
سیم متولد سازد و اگر بهر دو ردی باشد آهن متولد سازد و اگر بهر دو ردی باشد و
اختلاف زیبق و گوگرد در کم و کیف و عوارض اجساد مختلف شده اند و اهل
صناعت اکسیر انکو دانند و ذهب شریف ترین فلزاتست با آتش نسوزد و
در خاک نپوسد از شدت امتزاج اجزای ترابی و آبی و بطول زمان جوهر

در مغز کرد و دو جوشش طعم ونقل الحجر است و امور معاش متعلق باوست
اگر گوش ابسوزن زر سوراخ کنند هم نباید اگر داغ بزر کنند زود ملتهم گردد
ارسطو گوید که زر دل را قوت دهد اگر مصروع خورد شفا یابد اگر میل از زر
سازند و در چشم کشند نظر را تیز کند اگر در دهن گیرند بخر را ببرد **فضه** بعد از زر
اشرف فلزات است و در آتش بسوزد و در خاک بپوسد اگر رایحه رصاص و کبریت
بدو رسد شکسته شود و در زیر مطرقه و سیاه گردد اگر نخاله او را با آن و بیاشامند
رطوبات کزج را دفع بود و جرب و عسر البول و خفقان را نافع بود اگر سیم را
بازیبق طلا کنند بواسیر را نافع بود **نحاس** نزدیکست بسیم و فرق میانه آن
با سیم حمرت و یبوست با کثرت وسخ که بواسطه حرارت کبریت و غلظت ماده پیدا
شده اگر حمرت و یبوست کسی تواند از وی برد مراد حاصل است و چون حموضات
بدو رسد زنگار شود اگر در ظروف مسین غذا خورند امراض قتال حادث
شود چون سرطان و داء الثعلب و اوجاع کبد و طحال خصوص ترشی ها
شیرینی که شبی در ظرف نحاس گذارند بازو زی **حدید** تولدش چون سایر ا
جساد است الا آنکه بسیار سخت و باسواد است از افراط حرارت
کبریت و فوایدش بیش از سایر فلزات است کما قال الله تعالی و انزلنا

الحدید

الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس و فولاد نیز نوعی از آنست ارسطو
گوید هر که آهن با خود دارد دل او قوی گردد و نترسد و خوابهای ردی
نبیند خوشدل و در چشم مردم با هیبت گردد اگر زنگ آهن را اکتحا
ل کنند او ساخ چشم را زایل کند و جرب اجفان را ببرد اگر بخورد ورم کبد و بوا
سیر را ببرد و اگر آبی که آهن تافته در آن نهاده باشند درد طحال و ضعف معده را
ببرد اگر مسمار برا در آتش نتابند و بر تیغی محکم بمالند آن تیغ زنگ نگیرد و
این از خواص عجیب است **رصاص** ارسطو گوید که آن نوعی از سیم است ا
که او را سه آفت رسیده در زیبق و کبریت و امتزاج در جوف زمین اگر
طوقی از رصاص در میان درختی بندند نزدیک با حمل ثمرهای او بیفتد اگر صفحه از
بر پشت بندند مانع معوظ گردد و احتلام را منع کند اگر پارچه در دیگ اندا
زند آن لحم پخته نگردد **سرب** تولدش چون رصاص است مگر آنکه ماده
او از بسیاری وسخ ردی است از خواص یکی آنکه الماس را بشکند اگر
بر پشت بندند از احتلام منع کند و شهوت را بنشاند **خارصینی** تولدش
اجساد است و معدنش در چین لونش سیاه و بسرخی مایل هر تیغی که از
وی سازند زخمش مضرت عظیم دارد و از آن بیشتر طلاب ماهی گیری سازند

اگر آینه از او سازند صاحب لقوه در وی بنگرد به شود و منقاشی که از او سازند چون
موئی بدان برکنند دیگر نروید و بدنی جایش را ضرب کنند دیگر بر نیاید احجار
این اجسام از میاه امطار متولد شود و چون صافی بود و در جوف ارض
محتبس شود و اجزای ارضی با وی اختلاط کند و از تاثیر حرارت معدن آن
میاه غلیظ شود و ثقلی در او پدید آید و از آن احجار نفیسه متولد گردد چنانچه
انواع یواقیت و لعالی است و بعضی تاثیرات کواکب را سبب شمرده
اند سواد را از زحل و خضرت را از مشتری و حمرت را از مریخ و صفرت را از آفتاب و رقت
را از زهره و تلون را از عطارد و بیاض را از قمر نسبت داده اند و قسمی دیگر از
امتزاج آب و گل متولد شود بواسطه که حرارت آفتاب چنانکه از تاثیر آن
خشت آجر شود و آجر نوعی از سنگ است پس اختلاف احجار باختلاف مواضع
است و انواع ملح که بورق و شب تولد کند یا انواع زاجات که از عیون
متولد گردد و در بعضی مواضع آب سنگ شود و معلوم نیست که این از
خاصیت آب است یا آن موضع چنانچه از برودت هوا آب یخ شود و در بعضی
مواضع بواسطه خشم باری تعالی بعضی از حیوانات سنگ شده اند شیخ
الرئیس گوید که در کوه جرم کرده نانی دیدم که سنگ شده بود و در وی نشان علامت

شق شود

شق شود و در وی نشان آثار دست بطریق معهود بود و جواهر معادن بلا احصی است
و بعضی را حکما بتوفیق حضرت باری جل عظمته یافته اند و استخراج خواص بعضی
از آنها را کرده و بطریق ترتیب حروف تهجی مذکور میگردد اثمد سنگ سرمه است
و بهترین انواعش آنکه از اصفهان آرند ارسطو گوید اکتحالش چشم را
بغایت سود دهد و اعصاب را قوی کند و آب را منع کند تا از براء آشامیدن اگر
اگر قدری از مشک داخل کنند و با شحم بجای سوخته طلا کنند باید رما به
کند اسفیداج خاکستر رصاص است از بهر دفع درد چشم نیک بود و چون
با داروها بیامیزند اگر او را بسیار سوزند برنج شود و سفیداب قلع به جهت
گزیدن عقرب نافع است و هنگام سوختن بویش بغایت مضر بود و احتراز
از آن واجب است بسد اصل مرجان است سیاه گاهی سفید باشد اگر چون
سرمه بچشم کشند روشنی بیفزاید اگر سماقه او را بر رگی که گشوده باشند افشانند
ببندد اگر مصروع گردن بند سازد به شود تنکار ارسطو گوید که توتیا انواع
سفید و زرد و سبز در بلاد هند معتبر باشد و در سواحل نیز بود رایحه کریه را
دفع کند رطوبات چشم را ببرد و از برای چشم به از توتیا داروئی
نبود زاج تولدش از زیبق و کبریت اخضر است و الوانش سرخ و سبز

ورد و سفید و سیاه است و از بهر دفع جرب نافع و از بهر رعاف و ریشهای
ناصور و درد دندان و اگر او را بر آتش نهند از رایحه او موش و مگس و ا
مثال ایشان هلاک شوند زبد البحر شیخ الرئیس گوید که موی را ببرد و برویاند و
بهق و کلف را ببرد و اگر بر ران صاحب طلق بندند زادن بر او آسان
کرده و اگر درهمی از وی در ده رطل آب شور اندازند و بجوشانند
شیرین شود زرنیخ ارسطو گوید که او را انواع است احمر و اصفر و اغبر اصفر را نطو
دهبی گویند اگر او را با آهک طلا کنند موی را ببرد و اگر با زیت بر سر نهند قمل را
زایل کند و ذباب از رایحه زرنیخ اصفر هلاک شوند اگر در خمیر کنند و موش
بخورد هلاک گردد زمرد سنگی سبز است در معدن زر متولد شود و اگر کسی را
زهر داده باشند سائیده زمرد دهند به شود و هر که بسیار او نگرد نظرش
تیز گردد و با خود داشتنش دفع صرع کند و از جن ایمن دارد و اگر افعی
برو بیند فی الفور چشمش آب گردد مسن سنگی سبز رنگ است و نرم تیغ را
بدان تیز کنند اگر با روغن بسایند و در چشم کشند بیاض را ببرد و شیخ الر
ئیس گوید اگر حکاکه او را طلا کنند بر پستان و خصیه دختران و پسران
بزرگ نشود مقناطیس ارسطو گوید این سنگ را با آهن میلی است با یکدیگر
که یکدیگر

که یکدیگر را جذب کنند معدنش در سواحل بحر هند است و کشتیهای این
سبب مسمار آهن نزنند که چون محاذی معدن رسد تواند که کشتی را چون غرق
از آب بیرون جسته بدان کوه متصل شود اگر بوی سیر به مقناطیس رسد
عملش باطل شود و چون در سرکه اندازند باز به اصلاح آید اگر کسی را براده آهن
خورانیده باشند باید سحاله مقناطیس با او خورانند تا آنها را جمع کرده
بیرون آرد و با خود داشتنش دفع مفاصل کند و از برای سهولت طلق
نیز نافع است و با خود داشتنش دهن را بیفزاید ملح طعام از اجزای ارضی
متولد شود و چون در آب ریزی حل شود و چند نوع باشد کوهی و بحری و
که تلخ بود و خاصیتش آنکه عفونات را دفع کند و در خبر است از حضرت رسول صلعم
که فرموده که ابتدأ بالملح واختموا بالملح فان فیه شفاء و نمک سوده دندان
را پاک کند از وسخ و لبوذی بلغم را زایل کند چون طلا کنند و در ماکول اکثر
اعتدال آنکه او را نیکو و قوباء و جرب را ببرد و اگر با بذر الکتان که بزرگ باشد بر نیش
عقرب بندند فی الفور تسکین کند قطران نوع از صنعی است از برای قولنج شدید
النفع نافع است و بیاض حدقه را ببرد و اگر در دیگ قدری بزند گوشت را
نرم کند و اگر در عجین اندازند سفید و شفاف کند نوره آهک است موی

دارا ابل کند خاصه اگر قدری از زیبق در دودی کنند و جائی که آنک برا
کنند براغیث نمانند یا بمیرند **نوشادر** تولدش چون نمک باشد امینت که
که اجزای ناری در او بیشتر است ارسطو گوید که انواع الوانست سیاه و اغبر
و سفید بهترین سفید آن است از برای بیاض چشم اگر او را در آب حل کنند
و خانه را بدان بوش کنند هوام از آنجا بگریزد **یاقوت** سنگی سخت است
و شفاف و وزنین و الوانش احمر و اصفر و اخضر و ازرق بود اصل حملهٔ آب
صافیست که در میان سنگ سخت باشد و از حرارت معدن ثقل و غلیظ
شود و آتش او را نگذارد بلکه در آتش رنگش بهتر شود و هیچ سنگی او را جز الماس نبرد
معدنش در بلاد جنوب در قرب خط استوا در کمال عزت است جهت کیمیا
ارسطو گوید اشرف انواعش احمر است و اما اصفرش از آتش نیکوتر
برآید و اخضرش را او آتش تاب نبود و این سه قسم اشرف از سایر اقسام
است هر که با خود دارد در نظرها محترم بود و اگر در لب نگذارند افسرده گردد
اما اجسام ذهبیه از آنجمله زیبق است ارسطو گوید مادهٔ آتش چون سیماب است
امینت که از حرارت آفتاب بدرجه سمی رسیده هر که تن را از زیبق بیالاید در
تن او هیچ حیوان متولد نشود اگر در خمیر کنند موش را بکشند هر که نزدیک

دخان او

دخان او نشیند امراض صعب پیدا کند چون فالج و ذهاب سمع و
رعشه و صفرت لون و بخر و نتن دماغ و از دخانش هوام بگریزند یا
بمیرند بصر را ضعیف کند اگر کور نکند **کبریت** از اجزای مائی و ارضی و هوائی
بعضی متولد شود چون اختلاط بعضی قوی شود و نضج تمام یابد پس چون روغن گردد
و بسبب برودت انعقاد یابد ارسطو گوید کبریت را انواع بسیار است بهترش
احمر صافی باشد که در جانب مغرب یافت شود و در عمل ذهب بکار آید و
ابیضش لون بدن را تبدیل کند سفید را سیاه کند و در عیون بیشتر
بود بوی منتنش از آبی که در او ست بباید و هر که در وقت اعتدال هوا
درین آب سیاحت کند از جرب و یرقان و اورام بلغمی و سوداوی و
ریاح فاسده شفا یابد شیخ الرئیس گوید کبریت از داروهای برص است
مادام که تاب آتش ندیده باشد چون او را با صمغ بطم بیامیزند
بهق و قوبا را قلع کند اگر با نطرون بیامیزند طلا کنند نقرس را نافع بود
و کبریت اصفر موضع لسع حیات اگر بسیار افشانند نافع بود اگر بخار
ش بموی سیاه رسد سفید کند و از بویش براغیث و حیات بگریزند
اگر با چیزی از ادهان بود فعلش قوی‌تر بود و اگر زیر درخت ترنج بخور

کنند جمله بریزند قیر منبعش در جبالست که از منابع آب بیرون آید
و چون با آب آمیخته بود نرم بود و چون از آب جدا شود و بهوای سرد
بوی رسد سخت شود و خنازیر را نضج دهد اگر برقوبا طلا کنند زایل کند و
ضماد آن نقرس را نفع دهد نفط در منافع آب بود و بر سر آب آید نوعی
سفید و نوعی سیاه است از خواص اوست که اوجاع مفاصل و لقوه
و بیاض عین را نافع و ریختن آب چشم را سود کند و بقدر نیم مثقال صاحب
درد شکم را نفع دهد چون بخورد و بجهت لسع هوام طلاءش نافع بود و قو
میت دارد که آتش را برباید و باشد که بحرکت او افروخته گردد مومیایی
تولدش چون تولد قیر بود و امیت که لوعش اشرف و عزیز است و معدنش
در موصل و فارس از بهر خلع و کسر و ضربه و سقطه و فالج نافع بود و اگر
بخورند یا طلا کنند بجهت درد شقیقه و صداع و صرع و دوار نیکوست
اگر با آب مرزنجوش در بینی کنند از بهر خناق و خفقان نافع بود عنبر
در تولدش اقوالست بعضی گویند از چشمه زاید بعضی در بحر از میان احجار
مترشح گردد و منعقد گردد گاهی در بحر زنج دیده اند که پارهای عظیم چند
تلی بکنار افتد و باشد که سمکی عظیم از آن بخورد و هلاک شود پس آنرا
گرفته از شکمش

گرفته از شکمش عنبر بیرون آرند و این بهترین اقسام اوست و از وی بوی
کمتر آید و به خاصیت تقویت دماغ کند و حواس را تیز گرداند و ضعف
قلب ببرد و در جوهر روح بیفزاید اما النبات و آن متوسط است میان
معادن و حیوان و هر نباتی را که ساق نباشد تخم خوانند و هر نباتی را که
باشد شجر گویند و آنها را که ثمره بود و بزرگی افزایند و ثمره آنها همان چوب است
که در عمارات و خانها بکار برند و هر یک را ثمره البته از تلخ و ترش و شیرین
و تفه و چون حیوان در اشجار نیز اناث و ذکور بود چنانکه بکرر دیدن
و شنیده شده هیچ در بن تأمل نکرده که آبی در بن درختی چون ریخته شود
چگونه در تجاویف عروق او فرو رود البته تشکیل عروق صغار را با عروق
کبیر وسط اوراق و بدن که آن بمنزله نهری عظیم است که منشعب میشود
شعب چند تا پیوسته آن اوراق سبز و خرم بمانند اگر این رطوبت زیاد
تر از حد اعتدال بود رسد یا نرسد فاسد خواهد شد فتبارک الله احسن
الخالقین و اشجار را این اوراق و ازهار و اثمار بمنزله جامه و بالاپوش
و ما چند چنانکه حیوانات را مو و پشم پوشش است که دفع ضرر حر و برد و ... نشد
شود و آدمی بیچاره را لباس طبیعی نیست چون حیوان و نبات

جامه بد اشتعلش بس نبود که محتاج حیوان و نبات هم شده که اگر این دو نمی بود
پیدا شدنش محال بودی و زیستنش را محال بودی بار بیحال ترتیب حروف
هجی نوعی را که تخم خوانند و کمتر گنیم **ارزن** برنج است و قشر از سمو است
اکلش فی الفور بدر دشکم و دهن و زبان مبتلا کرد و **انفاح** سعال و
خشونت سینه را نفع دهد لیکن هاضمه را زیان آرد و دهی از تخمش از بهر دفع
تب و اوجاع قلب سود کند **املج** که بپارسی او را مرک موش گویند اگر با لیل طلا
کنند زایل کند و بن دندان را محکم کند و بخر را ببرد و اگر بخورند بقدر نخودی با شیر لبه
و سرکه او لو زلنکو کند اگر صاحب طحال آویزند سود دهد استسقا و یرقان را
نفع دهد تریاق هوام است عموماً و ضمادش لسع افاعی را خصوصاً **بادرنجبویه**
که بپارسی بادرنگش خوانند شیخ الرئیس گوید که عقرب را میکشد و بوی بد را میبرد
اکل زیادش جرب سوداوی آورد و خفقان را نافع و فواق را در مانت و فرح
آورد و زیاد خوردنش ظلمت چشم آورد و درد شکم را حادث کند و
عصاره اش رعاف را قطع کند و کندی دندان را ببرد و ضربان چشم را سود
دهد و مثقالی از بذرش عسر البول را ببرد و ضمادش لسع زنبور و عقرب را
نافع بود **بابونج** حشیشی معروف است از بهر صداع بلغمی و قولنج بلیت

بادنجان

بادنجان خوردنش بسیار اخلاط ردیه و خیالات فاسده را زیاده کند اگر
او را شکاف خشک کنند و با تخم سائیده بر پستان دختران طلا کنند بزرگ
نشود و همان پیکره بماند شیخ الرئیس گوید که محرک سوداوست و رنگ بشره را
تیره کند مداومتش جذام آورد و سرطان و بواسیر احداث کند صاحب الفلاحه
گوید اگر خواهی بادنجان را دیر نگاه داری در تخم گداخته فرو بر بعد در سایه بیاویز
که دیری بماند و دوا و امتناعش بواسیر را تسکین دهد **باقلا** اگر در آب نطرون جیبا
بیخ بگذارند زودتر بشر آورد و نطرون در شکوفه اش غم آورد حافظ گوید مداومت
باقلا عقل را ببرد و رائحه نوم از دهان ببرد اگر شکافته باقلا را بر زخمی که خون
بند نکند بنهند بند آید اگر بر جاجه دو بنهند بجیه بنهند اگر بو پوست باقلا را چند
دفعه بر زهار کودک طلا کنند چون سیم صافی بماند اگر موی ابدان طلا کنند
روشن و شفاف گردد **بصل** بپارسی پیاز را گویند صاحب الفلاحه گوید
چون خواهی او را بکاری پوست بدار آن گیشا که ثمره اش بغایت نیکو شود و
هر چند نزولش در زمین بیشتر بود قوی تر گردد وقت طلوع باشد اگر بکهفه
بخورند پخته او مداومت کنند ماده منی بیفزاید بسیار خوردنش
عقل را بفساد آورد هر که بسر زمینی رسد و از پیاز آن بخورد از آب هوای

خون

آن مکان بدبو سازگار کرده و در هوای سموم با خود داشتنش دفع سموم
کند چون با لبنظاهر بدن کشد اگر آبش را در چشم کشند بیاض را ببرد و طلایش
بهق را زایل کند اگر در گوش چکانند طنین را ببرد ندا و تمش ابواب بواسیر باز کند
بطیخ بپارسی خربزه است اگر در شیر و انگبین نهاده بعد بکار برند بغایت
شیرین شود و بویش قوت دارد و بار را ببرد و همچنین عجین را ماسیده کند
اگر تخمش در دوره نهند و بکار برند از ثمرش بوی گل آید اگر دود در بطیخ افکند
در آفتاب بجوشانند و بر سایر بطیخهاش کنند از کرم محفوظ باشند
بنفسج بجهت تقویت دماغ عظیم مجربست و شربتش خناق و ام الصبیان
را نافع بود صداع و موی و ریدرا نیکو اصلاح کند بشرط آنکه از حرارت باشد ثوم
بپارسی سیر را گویند صاحب الفلاحه گوید سیر را وقتیکه قمر در تحت الارض است
رایحه بد نبود اگر ورق او را بر چشم مرمود بندند به کند و طلای اصلش داء
الثعلب را با کلف سود دهد و شور بایش از سموم حفظ کند خوردن تخمش با
عسل و خشار را هلاک کند و طلای زیادش بهق و کبودی جلد را ببرد و بریانش
درد دندان را سود دهد و سعال را نافع بود اگر او را با شراب بکار زده
دهند سود کند و دفع خارش مقعد کند اگر سیر را شکافته بر لسع مار نهند ضرر

او را ببرد

او را ببرد اگر خواهند کبریت زرد الفهمند قدری ثوم کوبیده با عسل درآمیزد
و زن با خود بر دارد و بعد دو ساعت اگر از دهنش بوی آن آید باکره است
والا فلا اگر بخواهند بدانند ولود یا عقیم است در روز دویم ببینند که
از دهانش بوی آن می آید یا نه اگر می آید ولود والا عقیم خواهد بود و مداومت
اکلش بحر را ببرد حمص بپارسی نخود را گویند خوردن خاصّش بحرارت آرد
شیخ الرئیس گوید اکلش لون را نیکو کند طلایش کلف را ببرد و دهنش قوبا را
زایل کند و دقیقش بجهت قروح و حکه سود دهد اگر در آب بجوشانند
و دهن مضمضه کنند درد دندان را سود دهد و پخته اش باه را بیفزاید اگر در
سوراخ مارها اندازند بیرون آیند و دیگر داخل نشوند حنطه بپارسی گندم
است صاحب الفلاحه گوید اگر در وقت کشتن آن دانه بر سرکا و انقح
بریزد حافظ گوید بریانش کرم از معده بیرون کند و مالیدن دقیقش بر چهره
باعث صفا و جلا شود اگر عفص کلب بهنند نیکو نفع کند اگر برابهن کرم
نهند رطوبتی حاصل آید و قوبا را بدان زایل کنند شیخ الرئیس گوید دقیق
گندم چون نشاسته زردی مصفا کند خاصه اگر با زعفران بود حشخاش
دریایی کاهوست صاحب فلاحه گوید اگر بذرش را در میان نان خواه

نهند و بکارند آفتی بآن نرسد از دود و غیره اگر اوراق او را بر کنند
اوراق اعلای او نیک شود و برودت او و عطش نماند و باه را ضعیف
زنانی که از شوهر دور افتند عشبه با گل حسن و سرکه گذارند که کم خواهش کردند
و خوردنش خواب آورد و بعضی با جز اجوزند تا تدارک برودت او شود و
دماغ را تر کند **خردل** نباتی معروفست اگر بذرش را در عصیر اندازند دیر بجوشد
محمد زکریا گوید اگر خردل در سوراخ مار اندازی هلاک شود و شیخ الرئیس گوید از دخان
هوام بگریزند اگر رو بر ابدان بشویند نیکو کند و صفا دهد و کبودی که از خون
مرده در زیر جلد پیدا شود زایل کند **خطمی** گیاهی معروفست سرخ و سفید و بنفش
شیخ الرئیس گوید اگر خطمی را با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب نشینند بهق را زایل کند
و اگر بجوشانند در آب و آب آنرا بیاشامند عسر البول و عسر الولاده را نافع بود
اگر خطمی رومی را با کرات و تخم بکوبند و بر لدغ مار و کژدم نهند نافع بود
و همچنین بیار سموم را اگر سر و لحیه را بدان بشویند موی را نرم کند اگر یک مثقال
از آن بیاشامند قولنج را نافع بود اگر او را بجوشانند و آب آنرا با قاعده
چای بیاشامند امراض صدر را نافع بود و خفقان را نیز **خیار** صاحب الفلاحه
گوید اگر خواهند خیار با قثا زود برسد تخم او را در اطغاری بکارند و هر روز

از اول طلوع

٨٤

از اول طلوع تا غروب پیش آفتاب گذارند اگر باران هم باشد عیبی ندارد شب
او را انتقد کن تا زمستان بسر آید پس او را از اطغار بزمین نقل کن چون بروید چیزی
از اوراق های بالای آن بگیر و که ثمار آورد و بر دوهای بسیار بیشتر از جاهای دیگر ده
رس و اگر خواهی که دود در وی نیفتد چیزی از نانخواه با تخم وی بکارند و ثمره
او به جهت تبهای گرم نافعست و در حال عطش آرد زیرا که چون در معده قرار گرفت
در حال اصفر شود و اگر بذرش را بکوبند و بر ابدان طلا کنند روی را بغایت خوب
کند اگر در شربت خورند ادرار بول کند **خیری** صاحب الفلاحه گوید اگر از سرخ و
سفید و زرد آن در هم بیافکنند و بکارند چون گل آرد بهر سه رنگ بود و بویش دماغ
را نافع بود اگر بیاشامند ادرار حیض کند **دفلی** او را بپارسی خرزهره خوانند و برگش
شبیه ببرگ بید و اعلای ساقش غلیظتر از اسفل است و گلش چون ورد احمر و ثمره
اش چون خیری است و شیخ الرئیس گوید که هر حیوان که دفلی خورد هلاک گردد
و براغیث از وی بگریزند بلیناس گوید که بعضی از ملوک بسبب دفلی که در دقیق کردند
لشکری را هلاک کردند اگر خرزهره را در آب ریزند و خانه را بدان رش کنند در آنجا
برغوث نماند و ارضه برود اگر او را برس مالی و کارد بدان تیز کنی مدتی دراز
تیز بماند اگر در حفره ودق آنرا بریزی براغیث در آنجا جمع شود و اگر در سوراخ

موش اندازی هلاک کردند و خفاش از آن بگریزد **رازیانج** بری و بستانیست
رطبش لبن بیفزاید و ادرار بول کند و حیض و سده را بگشاید و اما بری تحلیل ریاح کند
اگر با شراب خورند بجهت نهش هوام نافع بود و از بهر عفص کلب و قوه باصره را
بیفزاید چنانچه چون حیات در بهار از سوراخها برون آیند چشمهای ایشان تیره
است پس خود را بدرخت رازیانج رسانیده سر و چشم را بدان مالند تا چشمان
روشن گردد **ریواس** نباتیست کوهی از سنگ سخت بر آید بعضی گویند از تاثیر رعد بر آید
وقتی این سخن نزد کسری گفتند گفت تا بر جبال آتش کنند و طبل و کوس نوازند تا
ریواس بر آید تا کذب این قول را کرده باشد شیخ الرئیس گوید ریواس نافع
طاعون کند و زهره را تیز کند و عصاره او در چشم دفع حصبه و خال کند چون مست
او را بخورد هشیار گردد **ریحان** شاه سفرهم است شیخ الرئیس گوید بوییدن او نافع
اگر دو درم تخم او را با شکر بیامیزند و در زیر نعل طلا کنند دفع خفقان کند اگرچه او در اعلاج
نبود و از بهر درد و رعاف نافع بود **زعفران** گیاهی معروف است و او را اصلیست چون
بصل که دقیق از آن حاصل آید و مردم از آن خورند و شکوفه اش زعفرانست
بصل کوبیده اش چون حلبه بود اگر خشک کنند چون دقیق شود و بدانش رنگ
را نیکو کند و چشم را روشن اگر بدان اکتحال کنند زدقت را از دیده ببرد و قوت

باه بیفزاید

باه بیفزاید و ادرار بول نماید اگر آبستن خورد بچه بیندازد و مفرح دماغ و مقوی آلت است
و زیاد از یکدرم سم بود در خانه که زعفران بود سام ابرص نیاید و بعضی گویند
که اگر زادن بر زنی دشوار بود یا افتادن مشیمه ده درم زعفران در بن بگیرد و در بستان
بار نهد و این خاصیت عجب است **سلق** چغندر را گویند صاحب الفلاحه گوید اگر بن
را سرگین بسپر کنند اصل او قوی شود اگر او را در خمر آغاز بعد از شبانه روزی سرکه
شود شیخ الرئیس گوید از بهر داء الثعلب نافع بود اگر موی را بدان شویند سیاه گردد
و عصاره اش ثالیل را دفع و قمل را هلاک کند اگر برابر اره کرک بدان سقوط سازند لقوه را
زایل کند **سمسم** او را بپارسی کنجد نامند شیخ الرئیس گوید اگر عصاره ورق
او را بر سر نهند موی را دراز کند و بدانش نفع و هبریه و شقاق را طلا سازند اکلش
تن را فربه کند خاصه چون مقشر بود و بر لسع عقارب و حیات نفع عظیم بخشد و ادرار
حیض کند بدانش را اگر با بذر الکتان یا بذر الخشخاش بریان کنند در ماده منی بیفزاید
سنبل گیاهی خوشبوست زبان را گزد الا بوی دهان را نیکو کند اگر او را در دهان
گیرند نوازل را دفع کند و منع نماید اگر با سرمه در چشم کشند بیاض را ببرد و دماغ
را قوی کند و خفقان را اکلش نافع است **سوسن** گیاهی مشهور است نوعی
سیاه نوعی سفید نوعی زرد و نوعی آسمان گون ضمادش نهش هوام را نافع

نافع است و بوئیدنش خواب آورد و اگر طلا کنند کلف را ببرد و صداع را نفع دهد و اگر
بیخ آنش را سوخته بهم سرشته کنند اگر با سرکه طلا کنند جرب را ببرد و اگر با عسل طلا کنند
بهق را ببرد و دهن سوسن آسمان گون بچه را از رحم بیرون آرد اگر بر شکم طلا کنند و آب
بول را بگشاید و اصلش نیز همین خاصیت دارد و صاحب الفلاحه گوید اگر سوسن
را در دعائی تو که ار و درش را به بندند هر سال تازه بماند هر که قدری از وی بیرون آرد و در
در آفتاب نهند چشمها بگشاید و لفایف و منتشر شود و اصل این سوسن کلف و بهق را ببرد
و از بهر نهش حیات سود دهد شبنم گیاهیست خوشبو که او را نمام گویند چون بوئیش دلالت
را بشکند ضمادش بر پیشانی و شقیقه درد را فرو نشاند و اسهال کند و از بهر گزیدن زنبور نافع بود شیخ
الرئیس گوید اگر در جائی او را بگسترند هوام در آنجا نمانند و بوئیدنش قمل را هلاک کند اگر آنرا
با سرکه بپزند و سر را طلا کنند نسیان را ببرد و اگر بیاشامند فواق را زایل کند و حب القرع را
پاک کند و درد معده و شکم را ببرد و ولادت را آسان کند شاهتره گیاهیست بغایت تلخ
و باعتقاد شیخ الرئیس جرب و حکه را نفع دهد و بن دندان و معده را قوی کند شبت از حالات
عجیب او اینکه صاحب الفلاحه گوید اگر زمین را شیار کنی و آب بهی و بذر بکاری تا سالی
بگذرد شبت برآرد خوردنش ظلمت بصر و خواب آورد و اگر بسایند و با سرشند و بر سر
نهند رکبند و اصلاح آرد بلیناس گوید اگر شبت در زیر دستار کسی نهند در خواب

عطط

عطط نکند و ترس از وی برود و بذرا و در شیر بیفزاید و فواق را نفع دهد و باد و منی الکم کند
طرخون گیاهی مشهور است چون او را بجاید حس ذوق را باطل کند و قوت باه را بسیار
نافع است شیخ الرئیس گوید طرخون درد گلو آرد و شهوت باه قطع کند و اصلش عاقرقرحاست
اگر با سرکه بپزند و در دهن گیرند درد دندان را زایل کند و دندان سست را سخت کند حب الثعلب
انواع است نوعی از آن زهر قاتل است و بدین تجربه کنند که قلیلی از آن بخورند خواب را
ببرد چون افیون و نوعی که بی عیب و استعمالش رواست آنست که ورقش سبز و ثمرش [illegible]
از نوع مخدره اش اگر چه استعمال کنند جنون آورد و کمودت لون و فواق و بعصاره
هرکدام اکتحال کنند باصره را تیز کند فجل صاحب الفلاحه گوید که اگر خواهند که فجل بزرگ شود
چوبی را بر زمین فرو برند بدان مقدار که خواهند برویند پس چوب را بیرون آورده آن گود را
پر از کاه کنند و تخم ترب بر آن کارند و بالای آن سماد ریزند که در آن حفره طرب بیخ آن
چوب بروید اگر بذرش را در عسل کنند و بعد بکارند ثمره اش شیرین شود و خواصش
اگر چون بخورند بعلت تحریک فضلات فاسده آروغ آرد و این بوی آن فضلاتست و ترب
قاطع آن فضلاتست و هر کس آروغ بدبو نیاورد که حکم بر معده با فضلات فاسده اوست
و الا چون بعد از ثوم خورند رایحه ثوم قطع کند و اگر نفساء فجل خورند شیرشان بسیار شود
اگر مرد خورد قوت باهش بیفزاید اما او آواز را ضعیف آرد اگر بر خوردنش مداومت کنند

معده را پاک کند اگر پارهٔ از وی در عقرب اندازند هلاک کند عقرب اگر فجل خورده را بگزد زیان ندارد
و خوردنش موی صاحب داء الثعلب را برویاند و تولید قمل کند و چشم و سر و دندان را زیان
دارد اگر فجل با عسل ضماد سازند کبودی اطراف چشم را زایل کند اگر عصارهاش در گوش عقرب
چکانند بکشد اگر کلف را بدان طلا کنند ببرد اگر سله مارگیران را بآب فجل و نوشادر بشویند ماران
هلاک شوند اگر صاحب یرقان بخورد عصارهٔ ترب بیاشامد زردی از او ببرد و اکتحالش
رطبا با بش چشم را جلا دهد و از خانه که در او ترب باشد عقارب بگریزند و خوردن تخمش باه را
بیفزاید قثا صاحب الفلاحه گوید اگر قثا را خواهند که بر صورت حیوانات یا هیئات دیگر
سازند قالبی بهمان قسم بسازند و قثا را در کوچکی در قالب کنند که هنوز کوچک باشد و قالب
داشته باشند بنوعی که هوا در او داخل نشود و پس ملاحظه کنند تا قالب پر شود پس قالب
را بگشایند و در آورند که همان نقش را گرفته صاحب الفلاحه گوید اگر زن حایض در مقثار در
و قثا بزبان آید و نبات خشک گردد چنانچه تخم در وی تلخ شود و شیخ الرئیس فرماید که ورق
قثا صالح بود و از بهر عضه کلب و خوردنش تشنگی بنشاند و رایحه او نافع بود و تخمش
ادرار بول کند و اگر روی بدان طلا کنند رنگ را نیکو کند و حرارت را بنشاند قنب
گیاهی معروفست بری و بستانی بری تش را گویند بالا چند ذرعی شود و ثمرهٔ
او فلفل سیاه هندیست و قشر سفید و از بذرش دهن حاصل توان کرد و نوع

بستانی

بستانی او شاهدانج است که بنگ جزو ورق آن نیست و استعمالش چه با گولا چه مشروبا
عقل را مشوش و اعضا را مخدر میکند بنوعی که اگر وردی در عضوی حادث شود درد نکند اجزای
از آن بود و اکل خورد را از هر اندوه و غمی غافل کرده اند بعضی از رندان او را مانع ورود
و کلید اشتهاء اند اگر چه این اشتهاء را غیر صادق شمرده اند لیکن صاحب این قول
را تصدیق نمیتوان کرد و گروهی اسرارش خوانند و مخروری مزاج اگر مداومت
بدان کند البته دیوانه شود یا بعلت خناق گرفتار آید بذرش شاهدانج است
که مردم در گندم بو داده بکار برند و از بهر نفع در چشم خوردنش نفع دهد شیخ
الرئیس گوید که بسیار خوردنش باعث صداع و ظلمت بصر است و ماده منی را کم کند دیگری گوید
که تحلیل ریاح و درد بدن و درد عضش و درد گوش را ببرد بعضی عصاره از او در اقش حاصل شود
که چون حرارت ببیند چون موم نرم شود و او را بطریق تدخین استعمال کنند و این قسم از بسیار ام
لطیفه تر و مضرتش کمتر است بعضی روغن از او در اقش حاصل کنند و در خلوتها بکار برند برگ
بقدر نخودی از آن خورد را تا سه روز بخشند اگر نیره بعضی برگ سحق کرده او را با شیره
شیره خورند یعنی شیربنگ بازی و باشتغال این طرح مخالطت میکنی که بجز خسران حاصلی
نه بینی زیرا که صاحب این احوال را از ننگ نام و صبح و شام خود خبری نیست و معصیت
و طاعت را نزد او فرقی نیست گاهی فاعل گاهی مفعول و برخی عامل شطری معمول است العیاذ

بالله من شر النفس والشیطان وفساد الشرب والدخان **قطن** در پارسی پنبه را گویند
هرچه ناعم‌تر بود تن را فربه‌تر کند و هرچه خشن‌تر تن را لاغرتر کند شربت عصیر و قشر
اسهال بازدارد خاصه کهنه و کلّه افشره خوردنش را اگر سوخته در پای دندان ریش شده
باشند باصلاح آورد **کاذین** معروفست خاصیتش آنکه دل را خوشی و عمر از ایل کند
کتان نباتی مبارکست از او جامهای نفیس بافند و پوشیدنش اکام باز اصلاح
آورد و تن را فربه کند و محرور را اجتیاز انفع بود خصوصا در تابستان و بذر الکتان چون
ضماد کنند الآمر ابرد و اگر با النطرون و الخمیر بود کلف ببرد و با شمع مرض اظفار را ببرد
و چون با فلفل و عسل خورند باه را قوت **کرات** او را بپارسی کندنا گویند اگر او را کوبید و بر لسع
عقرب با زنبور نهند درحال الم ببرد و کرات بسیار خوردن ظلمت بصر آرد و شیخ
الرئیس گوید کرات شامی ثالیل را ببرد و از خوردن آن خوابهای بد بینند و تخم
را بیان دارد و بواسیر را سود دهد اگر بجایند و بر جروح نهند خون ببندد و گویند
از عصاره آش را با چندان عسل اگر زن بنوشد حیضش گشاده کرده و آواز گرفته را
خوردنش سود دهد **کرفس** گیاهی مشهور است بری و بستانی بوی دهن را نیکو
کند و مردان و زنان اکلش قوت جماع بیفزاید اگر بر عضو برص طلا کنند ساکن کنند
و شیخ الرئیس فرماید که نوع بریش داء الثعلب را سود دهد و نوع بستانیش

ثالیل را

ثالیل را با جرب نفع دهد و باد کیکه از کرفس ممتلی شده باشد اگر دمش کژ و کار بر او مشکل
شود با مدرا و ان ظهور عقارب کرفس نخورند اگر اصل او را در پای دندان نهند درد دندان
را ساکن کنند و تخمش استسقا و عسر البول و اخراج شیمه را سود دهد اگر در سمان قوم تخم او را
بخور کنند جگر را ادرار باز دید آید **کمون** در پارسی زیره را گویند کبوتران او را
بسیار دوست دارند و مورچه از رایحه او بگریزد شیخ الرئیس فرماید هر که با آب بپزد وی
بشوید لونش صافی شود و بسیار خوردنش صفرت رنگ آرد اگر عصاره او را با سرکه
صاحب رعاف بوید قطع رعافش کرده و لعصاره او اکتحال کنند و دید از روشن کند
لصف کبر را گویند صاحب الفلاحه گوید که او را ثمره ایست که او را کبر خوانند
و عشتر و دیران بوید او را انیک پرورند و بلیخ دهند و با ترشی خورند اصلش
بجهه عرق النسا و فالج بود و قشر بجهه بواسیر سود دهد قوت باه بیفزاید و تریاق
زهرهاست اگر او بیه در گوشش رفته باشد آب کبر در وی چکانند بکشد و اگر بر بهق
طلا کنند زایل سازد **لوبیا** گیاهی است معروف گویند اکلش خوابهای
بد آورد و دیگری گفته که تن را فربه کند و شیمه بیرون آرد و او را حیض کند و از خون
حیض و نفاسش نیز پاک کند **نیلوفر** گیاهی معروفست که در آب روید اگر گلش
را در سایه خشک کنند در آتش نسوزد شیخ الرئیس فرماید که خواب آورد و درد

ساکن کند و باه را الم کند اگر تخمش را با زفت بیامیزد و بر داء الثعلب طلا کنند نفع
دهد **حاشا** گیاهی است معروف شیخ الرئیس گوید قوت باه را زیاده کند و ضمادش
وجع را بنشاند و دندان از زبان دارد **مازریون** صغیر و کبیر گیاهست معروف که گیاهها
دو نوع بود و کبیرش چون ورق زیتون بود و حب او آتش از برای بهق و برص
و نمش صالح بود و اگر با کبریت بود و فعلش قویتر است و بیش از دو دانگش سم بود
اگر و نمک مستسقی و هند اسهالی عظیم آرد بحدی که استسقا را زایل کند لیکن علاج
بدان نکردن اولیتر است **مرزنجوش** گیاهی معروفست شیخ الرئیس گوید نافع است
از بهر صداع و درد شقیقه و طبخش بجهة استسقا نافع بود و عسر البول و درد
شکم و ضماد وی صالح بود و از برای لسع عقرب و اگر زنبور گزیده درهمی دهند
از درد و اسهال وجع ساکن **نعناع** گیاهی مشهور است معده را قوی کند
و فواق ابر و قوت باه را بیفزاید و منی را بیفزاید و کرم معده را هلاک
کند و اگر زن پیش از جماع بخود بر گیرد هیچ آبستن نشود و اگر بدان
ضماد کنند صداع را بنشاند و از برای عضه کلب نافع بود و عصاره او با کره
اسهال و مویه را قطع کند و اگر با حب الرمان خورند هیضه را دفع کند و غیر
او گوید که نعناع با سرکه خوردن قوت باه را در حرکت آرد و معده را قوت دهد و قوی

استلائی را

استلائی را بنشاند **هندبا** در بار کاسنی است بغایت تلخ است بستانی که قرشش بهتر بود
و حضرت امیر المومنین میفرماید که در هر ورق از اوراق او شفاست و شیخ الرئیس
گوید اگر نقرس را بدان طلا کنند نافع بود و درد جگر را ساکن کند و نوع دوم بر سبیت
اکتحال بدان چشم را از بیاض پاک کند اصل او ضمادی نافع است از بهر لسع عقارب
و حیات و زنبور و سام ابرص و رتیلا **یقطین** کدو را گویند اگر تخمش را در عسل اندخته
بعد بکار برند شیرین شود و از خواصش آنکه مگس بر درختش ننشیند و مور از گلش ریزه
بچیند **فی بیان الاشجار و در فهاد و ثمار و حبوب ترنج** گرم سری است صاحب الفلاحه
گوید بار ورق کند در زیر درخت ترنج گستراندن سبب بسیاری ثمره آن است
و نقادن آن اگر ضعیف باشد بورق کند او بپوشانند قوی گردد و جاییدن ورق
او بوی دهان را خوش کند و بوی سیر و پیاز را زایل کند و خواص مسطور است که هر که
ورق ترنج را بسایند بزیت و بوره عجین کنند هر که دهند دوستدار اوی
گردد و اگر خواهی که درخت بسیار بماند در آنچه بینداری که همه ساله بر درخت بماند
در زیادت شود اگر در میان جو نگاهدارند بسیار بماند قشرش بوی دهان را
نیک کند عصاره قشرش برص را ببرد و بجهة افاعی بسیار نفع دهد که ضماد
کنند قشرش را در ماء قشرش تیز برص و وبا را به کند اگر قشرش را در ثیاب نهند

سوس از آن بشکفند در ایجاد وفا و هوای وبائی را ببرد و اکتحال آتش چشم را
روشن کند و کلف را ببرد و حبش را بعد از سحق چون بر گزیدهٔ عقرب بنهی حال درد
ساکن کند همچنین بار گزیدهٔ … را اگر با جلاب ضماد کنند **تفاح** اگر در بن او رجیع
آدمی و خوک بکار برند تمام سرخ شود و ورق و اغصان آن نافع است بجهت تخم
و شکوفه اش دماغ را تقویت کند شیخ الرئیس گوید مداومت بر خوردنش وجع
اعصاب آورد و بعضی گفته اند اگر اغصان او بر نقرس طلا کنند وجع او زایل کند
و خوردنش ضعف دل را زایل کند و تفاح ناپخته نافع همه سموم خاصه زهر عقرب
را اگر سیب بر ورق انجیر بپیچند و در زیر گل بنهند مدتی بماند در میان …
رمان نیز بماند و لون و طعمش نیکوتر شود **توت** از درختهای غیر معروف
است اگر ورق توت سیاه با آب باران بپزند از بهر خضاب موی بغایت نیکو بود
و اگر اغصان و ورقش را در دهان مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند اگر توت
سیاه را بر گزیدهٔ عقرب بنهند درد ساکن شود اگر توت سیاه را با … انجیر
بخورند بدبو را از حب القرع پاک کند **تین** صاحب الفلاحه گوید چون خواهی
انجیر بنشانی اگر اندکی در آب اندازی بعد سه روز در زیر سرگین گاو کنی
و بنشانی طعمش بغایت نیک شود و اگر در زیر درختش خرچنگی اندکی

تلخ و سوس

تلخ و سوسن بشکفش … کنی ثمره خود نگاه دارد و شیرین شود و اگر شیره چوبش
بر موضع لسع چکانی زهر به بالا ترقی نکند و اگر قدری از شاخه او در دیگ
اندازی گوشت زود مهرا شود و اگر چوب انجیر در بستانی که کرم در او افتاده
پراکنند جمله هلاک شود و ورق تازه اش با انجیر خام رعاف … ببندند
نفع دهد عصاره ورقش آثار وسم ببرد شیخ الرئیس گوید که انجیر خام ضماد
ثالیل و خیلان بهق را دفع کند و مداومت بأکلش فربهی آورد و رنگ را
نیکو کند و تولید قمل کند و رطب و یابس او درد سر را نافع است شیر انجیر را
نند اگر بر سر نهند عمل النحر نکند و اگر بر … طلا کنند … و اگر با بول …
او ثالیل قلع کند اگر با عسل در چشم کشند غشاوه را ببرد و دخان ورق و چوبش
دفع پشه و خرخس نماید **جوز** درخت سردسیری است اگر خواهند که پوست
ستش بدرست شکند چند روز در بول گاو کنند عسل بالغ اندازند بعد
بکارند و قدری خاکستر بر وی افشانند چون درختش مثمر شود جوز آن
بغایت نیکو بود و اگر مغز جوز را درست از جلد برآرند و آن را در کاغذ
یا خرقه یا ورق شجری بپیچند و بکارند ثمره اش را قشر چون کاغذ بود
اگر درخت جوز و فستق را نزدیک هم بکارند بغایت خوب شود و اگر

جوز برا سوراخ کنند و در دیگی که دود در او رفته اندازند جمله شپش او را
برگیرد و همچنین جوز را در زیت اندازند هرگز متغیر نشود و اگر عضو کلب دیوانه
را بدان جوز ضماد کنند نافع بود و شیخ الرئیس گوید اگر جوز در رطب بر آرد
ببرد و رماد پوست جوز قروح را خشک کند اگر جوز را با پوست بسوزانند موی را
سیاه کند **دلب** چنار باشد بسیار جاها از وی قش خفاش بگریزد شیخ
الرئیس گوید اگر برگ چنار را با سرکه بجوشانند و بر عضو سوخته نهند نافع
همچنین وجع اسنان را **رمان** درخت گرمسیری است صاحب الفلاحه گوید اگر
در وقت کاشتن قدری عسل در پای او بریزی ثمراتش بسیار شیرین شود و اگر خواهند
که هیچ از ثمره او نریزد و تلف نشود و بکمال آید قدری قشیشای حجری بر شاخی
از آن او بزنند جمله باصلاح آید اگر مسماری از ارزیز در زیر ساق او کوبند
همین عمل کند و بیشتر هوام از رایحه چوبش بگریزند شیخ الرئیس گوید حب
رمان خاصیتی عجیب دارد و دفع هوام را همچنین دخان چوبش دفع حیات کند
و سایر هوام اگر پوستش را در حبوبات آمیزند جانوری در آن متکون نشود
سرو اگر حب و شاخ او در آتش نهند پشه و آنچه بدان ماند بگریزند
اگر از نشاره چوبش بنادق سازند و در میان آرد اندازند مدتی بماند

وتلف

و تلف نشود و ورق او را با ورق درخت گل در سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و گوشت بن دندان سخت کند و بوی
دهان خوش کند و ورق او تنها بر بهق نهند زایل کند و جراحات را نیک کند و رماد
ورقش سوخته را باصلاح آورد و از دخان چوب او پشه و امثال آن بگریزند
سفرجل او را بپارسی به گویند اگر چوب او را بسوزانند رمادش عمل توتیا
کند ورقش نیز چنین است شکوفه اش در تقویت دماغ بی بدل است و آمده است
از حضرت رسول الله صلعم که سفرجلی را شکسته و پاره از آن بجعفر بن ابیطالب داد
فرمود که کل فانه یصفی اللون و یحسن الولد اگر زن در ماه سیم از حمل سفرجل
خورد بچه اش را صورت نیکو شود و یکی از عجایب حالش آنکه اگر او را
بکارد پاره کنند آتش برود و اگر بدست بشکنند آتش نیاید شیخ الرئیس
گوید که سفرجل عطش را ببرد و معده را قوت دهد اگر با انگور پیش هم گذارند
انگور را فاسد کند اگر خواهند که سفرجل را مدتی تازه نگه دارند در نشاره چوب
باید نهاد و اگر چوب انجیر بود بهتر باشد اگر او را در ورق انجیر بپیچند و نگذارند
تا ورق بر او بخشکد پس با گلی که موی در او باشد او را در گل گیرند و نگذارند
پیش آفتاب تا بخشکد مدتی بماند و در آنجا خواهند **سماق** درخت کوهیست

صمغ او درد دندان را تسکین کند شیخ الرئیس گوید که ثمرهٔ او معده را قوی کند
و ضماد شش ضربه و ورم را نیکو کند و سیاهی که از ضربه بود ببرد اگر صاحب
بواسیر با او حقنه کند بواسیرش نیکو شود و در سنونات بن دندان و ادویه عین
نیز بکار رود و تسکین حرارت و قطع صفرا نیکو کند **عناب** ورقش از بهر
درد چشم نافع بود اگر از حرارت باشد و ثمراتش خون را بنشاند اگر بر روی
طلا کنند زنگ روی را نیکو کند و جاییدن برگش داءالقلاع را ببرد **عود** از
از جزایر هند آرند شیخ الرئیس گوید که چوب عود را هر که بخاید دهانش
خوشبو شود و بخارش دماغ را نافع بود با شکر و حواس را تیز کند و فرح
آرد **غبیرا** سنجد را گویند چون در آب بسیار بماند و بپوسد زنان از بوی
شکوفه اش شهوت وقاع در خود ببینند بی اختیار اگر ثمره اش را در شراب
کنند دیر مست شوند و از قی و بول بسیار منع کند **غرب** سفیدار را گویند
شیخ الرئیس گوید اگر چوبش را بسوزانند و رمادش را یا سوخته اش را با سرکه
مخلوط کنند و بر ثالیل ضماد کنند زایل کند اگر ورقش را بسایند و بر
جراحات پاشند خشک کند شکوفه اش تاریکی چشم ببرد و از صمغ
او بورق متولد شود و نافع است آن بورق تاریکی چشم را **فلفل** در نواحی

همزن

هند است که آن موضع را ملتان گویند و آتش هرگز از بیخ خالی نبود و فلفل بواسطه
وزیدن باد از درخت در آب ریزد و اهل آنجا از روی آب گرفته بیاورند
و در زمستان و تابستان درختش از ثمر خالی نشود و شیخ الرئیس گوید اگر نطرون
با فلفل بر بهق طلا کنند زایل کند و اگر زن وقت جماع بخود برگیرد حامل
حامله نشود **فندق** درختی مشهور است اگر چوب او گرد عقرب دایره کشند
مادام که آن خط باشد از دایره بیرون نشود و بقراط گوید قوت دماغ بیفزاید
و شیخ الرئیس فرماید که ثمرهٔ او نافع بود گزیدن هوام را و قوت باه بیفزاید
اگر روغنش مدتی در چشم کشند زرقت از چشم ببرد اگر بر سر طلا کنند
نیز همین عمل کند غیرا گوید اگر فندقی با خود داری از لدغ عقرب ایمن
گردی اگر بریان کرده اش را با داء الثعلب طلا کنند زایل کند و مداومت
بر اکلش همان نماید هوشش تیز گردد و اگر فندق را بسوزانند با زیت بیامیزند
و در چشم کودک کشند زرقت چشمش را زایل کند **قرنفل** در پارسی میخک را گویند
که بشکل یاسمین است الا آنکه آن سیاه است شیخ الرئیس گوید که قرنفل بوی دهان را
خوش کند و نظر را تیز کند و غشیان را دفع کند و دماغ را قوی گرداند و فرح
و سرور جلب آورد **قصب** انواعش بسیار است منها قصب السکر از بهر سعال

ودر وصد رنافع بود ومنها القصب المعروف که از ان بوریا بافند اگر پاره‌ای
را یکی از آن قصبها ماری برزند بر جای بماند ونرود تا هلاک شود واگر بار زنی
نماند وبرود واگر قصب تر بکوبی ودر دیگی که پر نمک شده بنهی از نی شوری آن
را ببرد و بیخش را خرمی عجیب هست که اگر بکوبند و بر عضوی که در او پیکان باشد بگذارند
او را بیرون آورد ومنها قصب القناة که از این نیشاوند آن و کبودی که از خون در اندام
باشد ضمادش ببرد لیکن اگر کس نزدیک آن رود چون او را در جا
بهای دیگر خاصیت نبود ومنها قصب الذریرة این نوع در زمین هند
بود و گویند این قصب را جنبش باد چون بر یک دیگر ساید از ایشان
آتشی برآید و جمله بسوزند و رماد او همین تاثیر است که خفقان را سود
دهد و دل را قوی کند و تبها را زایل کند کافور درختی است در هند که کافور
صمغ اوست و ببر موکل بر درخت اوست که کس نزد او نتواند رفتن مگر وقتی
وقتی معلوم که اندرخت را بضرورت رها کنند ~~آب کافور برآید اگر ساق~~
~~بشکافند بارهای کافور~~ منجمد و گر با گوید اگر بالای درخت او را سوراخ
کنند آب کافور برآید اگر ساق بشکافند بارهای کافور منجمد برآید شیخ الرئیس
گوید استعمال کافور صداع را ببرد و حواس را قوت دهد لیکن شهوت

و چوب اندرخت متخلخل باشد که کافور در آنها است

را قطع

را قطع کند و پیری آورد گرم درختی است بسیار نفع صاحب الفلاحه
گوید اگر شاخ تاک از جائی برداری که در او قوت ثمره باشد در همان
سال که کاری ثمره دهد و بهتر آنست که از درخت جوان برگیری و در نیمه
اول از ماه باشد و طرف صبح برگیری و طرف شام بکاری و بعد از
کاشتن سر او سرگین گاو ملطخ کردانی و در بر او چیزی از بلوط و نخوداب
بیفشانی تا بیخش قوی گردد و ثمره نیک آرد و چیزی از باقلا تازه در آید
اگر این شود و طالعش آید عجایب بسیار در او بینی و اگر خواهی که کرم در گرم
نیفتد باید و اسپ را در وقت بریدن از بیخ آن با ضفدع ملطخ کنی
که کرم در او نیفتد اگر خواهی سرما بر آن درخت آفت نرساند فلفل را
تدخین کنی چنانکه دود به همه باغ برسد آنگاه ثمره ظرفها را بدان بکها
برافشانی او را آفت سرما نرسد اگر آن آبی که بعد از بریدن رز از آن
میچکد بخورد گویند که شارب خمر است مشروط بآنکه نداند پس از آن کرده
آن نکرد شیخ الرئیس گوید انگور را بعد از چیدن از درخت بلا فاصله
چون خورند اطلاق آورد و بدن را فربه کند و قوه باه بیفزاید و ماده
منی را با حصه او در ارتجبه بهنش اجاعی تدخین کردن سود دهد و رمادش

باسرکه نوبه و بواسیر زایل کند لیکن خمر و سبب حدوثش را چنین ایراد کرده اند
که روزی جمشید با سپاه بشکار غزالان مشغول ناگاه یکی از لشکریان چند
خوشه انگور از درخت گرمی دید و چیده بود و نمیدانست چیست او را
نزد جمشید آورد جمشید فرمود که این را باید اول بکسی که مستوجب قتل باشد
داد که اگر قاتل باشد دانسته باشند مستحق قتلی را دادند و دیدند احوالش متغیر
شد لیکن آثار هلاکت در وی نیافتند قدری دیگر افزودند دیدند
برقص آمد حرکات عجیب از او مشاهده کردند تا بیخود شده بیفتاد چون
برخاست گفت مرا دوباره زهر دهید باز دادند و بجز سلامت از او
چیزی نیافتند پس مردم از آن لذت و طرب خبر شدند و جمشید نیز
از آن بخورد و بفرمود تا در بلاد از آن درخت بنشانند و بسیار شد
و بجهت دوا بعضی فقها جایز شمرده اند لیکن حضرت ختمی پناه فرموده اند خیر الادام
الخل اگر خون از جائی گشاید چون سرکه ریزند بایستد و اگر طلا کنند
نافع بود از برای جرب و سوخته و اگر بدان طلا کنند صداع را بنشاند
در حلال اگر از حرارت بود و استسقا را تحلیل کند و شهوت طعام باز
دید آورد اما زبیب باز فرمود نعم الادام الزبیب یشد العصب و یذهب

الوصب

الوصب و یطفی الغضب و یرضی الرب و یطیب النکهة و یذهب البلغم و یصفی
اللون و طبیبان گویند مویز معده را قوی کند و اگر با تخم خورند شکم را ببندد
و اگر بی تخم خورند اطلاق آورد **کمثری** بپارسی امرود گویند صاحب الفلاحه گوید
که مدتی این میوه بر درخت بسیار بماند ظرفی بتابانند و چیزی از زنگ آنجا کنند
و کمثری در میان آن بنهند و رها کنند که زمان بسیار بماند و شکوفه اش از انار بری
عجیب است در تقویت دماغ و شیخ الرئیس گوید که ثمره او صفرا و تشنگی را
بنشاند اما قولنج آورد و صاحب الفلاحه گوید اگر خواهی که کمثری بسیار بماند
قدری زفت بر سر او بمالند که بسیار بماند **لبان** درختی است در شهر عمان
ورقش چون ورق آس و کندر صمغ اوست گویند چون را زخم زنند
کندر بیرون آید و کندر را مرکبا با ادویه های دماغی بخورند دل را روشن
کند و در قوت حافظه بیفزاید اگر با بضه بطا او را بر قوا نهند زایل کند **لوز**
بادام است صاحب الفلاحه گوید اگر بادام را در عسل نهی و بعد بکاری ثمره
اش بسیار شیرین شود و اگر خواهی پوستش بدست شکسته شود میخ و در
در بول طفل تا بالغ بگذارند و بعد بکارند که مراد حاصل است اگر زن
حایض با بادام از درخت برگیرد فی الفور تلخ گردد و در بادام مغز شیخ الرئیس

فرماید که بادام تلخ قولنج بگشاید و اگر بغت دانه قبل از خوردن چیز موثر نشود
کبر کرم سیر لب وخواصش چون ترنجبین اما لیمو را خواصی عجیب است در دفع
ضرر سم حیات و افاعی چه اکلش چه ضمادش نارنج صاحب الفلاحه گوید اگر
زیر درختش نرگس کاری ثمره اش شیرین و نیکو گردد و ورقش رایحه بصل از دهن
ببرد و شکوفه اش مقوی دماغ و دل است و خواصش چون ثمره ترنجبین
حبش دهن را خوشبو کند و دخانش مورچه را هلاک سازد نارجیل جوز هند
است و مغز ترش خوش طعم باشد و خشکش حب القرع از بدن پاک کند و منی
بیفزاید خاصه با شکر خورند و روغنش بواسیر را سود دهد گویند از پوستش
اگر فتیله سازند و در میان جمعی روشن کنند مجموعه را خواب غالب آید
نخل درختی است مشهور و مبارک و کرمیری حضرت رسول صلعم فرموده
اکرموا عمتکم النخلة از بهر آن نسبت عمی با ما دارد که فضلات طینت آدم است ۲۲ اول
و اکثر احوال و صفاتش با آدمی ماند بچند وجه دوم آنکه او را ذکر و انثی بود سیوم آنکه قامت مستوی دارد
آنکه شاخ که بر سر او بود چون مغز سر اگر آن بفساد آید نخل بمیرد چهارم
اگر از او شاخ ببرند تلف نشود پنجم آنکه بر وی لیف بود چون موی بر اندام
آدمی و اگر نخلی دو سال بار ندهد و دو شخص تبری بر گرفته پای نخل آیند یکی
بادکوید

باد گوید میخواهی چکنی گوید میخواهم این نخل را با این تبر بیندازم که دو سال است که ثمر
نمیدهد پس آن دیگری ضامن شود که این دفعه از وی بگذر اگر بار نیاورد همین عمل را
توان کرد صاحب الفلاحه گوید که این عمل مجرب است نه با نخل تنها که با سایر نیز
همین اثر دارد و باید در میان ذکور و اناثشان جدائی نیندازند که ضعیف و زار
شوند و اگر ماده از نر دور باشد چیزی از نر نزد ماده آرند بار گیرد و میان عرعر
و نخل عداوت بود در زمینی که عرعر بود نخل بفساد آید اگر کرات نبطی را بکوبند
و قشرش را معجون کنند و نخل را بدان بمالند طعم ثمره و بوی او بغایت خوش
باشد چون نخل را بسوزانی چوبش را چون گوشت آدمی هیچ فحم نبود اگر چوبش
را بر سقف بندی بشکند و اگر مغز شاخش بکافی و بر روی آن نصف بنیاد از
استوار بماند و اگاه را عادت طبع را نرم کند و در قوت باه بیفزاید ورد
مستغنی الوصف است میل بمسالة وصف او را عنبر شاخ بیشتر آید صاحب الفلاحه
گوید اگر خواهند که زود از قمع بیرون آید او را آب گرم دهند اگر خواهند
که اولش بکمال بود در وقت نشاندن چیزی از ثوم در میان قضبها می نهند
حیات از چوب گل بگریزند اگر نزدیک درخت وی کسی را مار بگزد هیچ جان
شود اگر خار در اعضا شکسته باشد گل طلا کنند که بیرون آید صاحب کامل را

بوی گل زبان دارد و برگ کلش مسهل است بشدت **یاسمن** درختی مشهور است
مختلف الالوان سفیدش بهترین از آن سه شیخ الرئیس گوید که رطب و یابسش سفید و بنفش و زرد
دافع کلف است و لقوه و فالج را سود دهد در بوئیدن لیکن رنگ را زرد
صاحب عسر البول اگر بر قضیب طلا کند بول بگشاید محروری مزاج را بوئیدنش
نافع بود **اما الحیوان** علیکم بالتجربه
و آن عبارت از دابه و سباع و حیات و غیرهم است و مشتمل بر هشت
باب و هر بابی مشتمل بر سه فصل بطریق ترتیب حروف تهجی که فصل اول
مفتوح و دویم مکسور و سیم مضموم است **باب اول** در الف مشتمل بر سه فصل
فصل اول در الف مفتوحه **اسد که سلطنتش بر سباع را دو جدا نی**
به پارسی شنیدم که غیر شیر بود **به ترکی ارسلان نام دیگر شد پرس**
زابلخان که بنا در شیر گیر بود او را ملک سباع شمرده اند که بقوت
و شجاعت از سایر سباع برتر و بفضیلت خصال صافی گهرتر است چنانچه
بغیر صیدی که خود کند نخورد و از فرط سخا قلیلی از صید خود خورده باقی
را بجا گذارد تا سباع دیگر بخورند و عور بران نکند و از صدای طبل و دف
او را خوش آید و از دیدن روشنی غضبش فرو نشیند و اگر کسی پیش او

تذلل کند قصد او نکند اگر چه گرسنه باشد و بجهة اصلاح غذائی که خورد ملح
در بیماری گوشت کیپی خورد تا به شود و چون بیکاری وا و نشیند سعد خورد
تا بیرون آید و اگر جراحتی یابد که مکس او را نتواند پرانید او را هلاک کند گویند
از خروس سفید و طاوس گریزان شود و از صدای او جمیع حیوانات بگریزند
بجز از گوش که از ترس نتواند رفت و چون گرسنه شود قصد او کند
تا صید بگریزد و پیش از آنکه آدمی او را ببیند از آدمی بگریزد و اگر در ظلمت
کاو را دیده بگریزد و قصد او کند و مور عدوی اوست و چشمانش در
چون شعله آتش نماید **خواص اجزائه** ٢ او را کسی بخورد بغایت دلیر گردد و صرع
و خنازیر و داء الثعلب را طلا کردنش مفید است بواسیر را نیز اگر بر دیوار بلند
سباع از او بگریزند اگر در خانه نهند موش و عقرب و سایر هوام از آنجا
بگریزند اگر در ظرف آبی اندازند هیچ دواب از آن آب نخورد و گوشتش
از بهر فالج و استرخا نافع بود اگر خایه اش را با ماء الورد بخورند بقدر
درهمی مرد عاقر و زن نازا شود و اگر چنگالش با خود دارند دلیر شود و اگر
در آب اندازند هر حیوانی که خورد شود و بعد از آن فربه شود و نشستن بر پوستش
صاحب بواسیر را نافع است اگر صاحب تب ربع رد زنی خورد بر آن

بجنبد و جامه بر خود انداز د و تا عرق کند به شود و اگر پوستش بر طبل بندند
هر اسب که صدای آن شنود بیمار شود و اگر مویش بسوزانند سابح بگریزند
اگر سرگینش را المکسی که شراب را دوست دارد با شراب بخوراند دیگر شراب نخورد

ارنب که بپارسی تو خوانی خرگوش / ترکانش بگفتگو توشقان گویند
شیعیش حرام گوشت دانند لیکن / از عامه بسی حلال لحمش گویند
در حرمت بحریش همه متفقند / صد بار اگر بحر قلزم شویند
بحریش بسر بود چو بریده بتن / ماهی صفت است و اهل بحر این گویند
چون است وی از پای قصیر است تمام / در راه فراز خوشتر میپویند

[illegible]

خرگوش بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و سکون رابع بر وزن سر پوش جانوریست معروف که ماده آن حیض بیند و بعضی گویند ماه بماه بهم آید

اگر زنی پنیر مایه نرش را بیاشامد پسر زاید و پنیر مایه ماده اش دختر آرد و اگر
خون او را بیاشامد حامله نگردد و اگر مغز سرش را بخورد حامله گردد و مغز بریان
کرده اش را با فلفل خورند ارتعاش از بدن ببرد اگر خونش را بر بهق اسود طلا کنند
نافع بود و اگر بکد اکت مغز سر او را با یک حبه کافور مردی بخورد هر زنی که او را
ببیند دوست دارد و طلب مباشرت کند و این حیوان چون زن حایض شود و گوشت
و علف هردو میخورد و در وقت خواب چشمانش باز بود و اگر دو حبه از مغزش
در او قیه شیر گاو کنند و بیاشامند اثر پیری در خود نه بیند و همیشه در حالت

جوانی ماند

جوانی ماند و اگر سرگینش را زن با خود دارد مادام که با او ست بار نگیرد و اگر
و اگر او بخواب ببیند با زن جمیله ملاقات کنند و اگر او را ذبح کنند زنی
را تزویج کند اما باقی نماند و اگر گوشت او را بخرند بخورد روزی بحساب یابد
و اگر صید کند یا بچه او هدیه ازند روزی او افزاید و برقص داده شود
و بر دشمن غالب گردد

ایم را و بپارسی خواند مار / ترکی من ایلانش خوانند و شمار
این ماه نر بود بی گفتگو / افعی آن مار و شاخ برشخو
الجه مار از قسم اسود سیاه / ار بد آن نوعی که خسبد در گیاه
اصل آن ماری که تازد بر سوار / از بن دندان بر آرد زود آر
افعی اجنش یکی ز انواع اوست / کش نباشد ز اهل عالم هیچ دوست

مار بفتح اول و الف کشیده و سکون ثالث معروف که در عربی حیه و ترکی ایلانش گویند

دگویند این نوع در چهار ماه که برودت غالب است در زیر خاک پنهان شود
و چون بیرون آید چشمانش نابینا شود و بالهام غیبی خود را بدرخت رازیانه
رساند و سر و چشم خود را بر برگ او ساید بینا شود و اگر در میان
او و درخت مذکور هزار فرسخ فاصله بود لا محاله خود را بآن برساند
و اگر دم او را ببرند و دندانش بکنند بعد از سه روز بر آید و اگر چشمش را

از حدقه بیرون آرند و بعد آب سائیده بجای چشمش بچکانند دوباره صاحب
چشم شود و اگر او را بکشند تا سه روز در حرکت باشد و کار دو چشمی را در اثر بعث
تمام بکوزد و اکتحال چون او بعد از اضمحلال (باید و هرکه) او را با خود دارد و سحری در او تمام
اثر نکند و اگر دندان طرف چپ او را صاحب درد دندان سائیده بر دندان کند از
آسایش یابد و اگر زنی بر خود او بیزد مار بگزد و طلا بر او دفع سائر سموم کند
و اگر در مکانی که موی او را کنده باشند بمالند دیگر موی برنیارد و اگر دندان
او را صاحب ربع بخود دارد تب او زائل شود و اگر پوست او را با سرکه بجوشانند
و صاحب درد دندان مضمضه کند دردش ساکن شود و طلا بر پیش او بسیار
نافعست و اگر از سر و دم او را ببرند و باقی را بریان کنند و صاحب مرض
استسقا بخورد شفا یابد و اگر کسی نوشادر در دهن بگیرد تا آب شود و در دهن
مار افکند بمیرد و هرکه این طلسم را بر چهار قطعه کاغذ نوشته در چهار کنج
خانه دفن کنند حیات از آن خانه بگریزند و داخل نشوند

١١ ١١١٣ ٧ ١١١ ح ح ه ه ١١١٨ ١١١ ٩٩٩
٩٩ ١٩ دادم لاح ا داح طا

تعبیر دیدن او در خواب دولت و زن و فرزند باشد و اگر با او نزاع کند خواهد
که او را بگزد با دشمن در آویزد و اگر بیند که ماری از دهن او برآمد اگر بیمار باشد
بمیرد

اسپاریع

بمیرد و اگر بیند که در بستان و بساطینش میروند دلیل بر آمدن سیل است و اگر ماری
در فراشش خزیده گشت زنش بمیرد و اگر بیند زنش ماری زائید ناخلف فرزندی
یابد و اگر بیند که مار بجائی فرو رفت رئیس آن سرزمین بمیرد و اگر بیند که مار
او را فرو برد سلطان گردد و اگر با او تکلم کرد و سرور یابد

ارضه کش ترک اغاج دلن گوید … کو خورد چوب هر کجا جوید
که اغاج قوردیش خطاب کنند … جستجویش چو در تراب کنند
بیشتر زیر خاک پنهانست … ارضه [illegible] نام نامی آنست
بگذرد چون زعمر او سالی … حق کرامت کند بدو بالی

و این آن دابه است که عصای سلیمان ع را بخورد تا بیفتاد و نمل که مورچه
است اگر از عقب او آید او را گرفته بخانه خود برد و اگر از پیش روی
او آید حریف او نشود و بجهت خود خانه از چوب سازد در نهایت خوبی
چون خانه عنکبوت و از یک جهتش مربعی بنا کند که آن خانه او و قبر او است
و پیش از موت قبر ساختن از خواص او ست و اکلش حرام است تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مبارزه در علم و طلب حلال است

اساریع آن کرم سرخ رست گو … ترکی چمن قوردی نام اوست

اهنس　　الیس　　ابل

سر و چشم او هست سرخ و سفید　　بر یکی نیمه زین رشتن کام دست

اکلش حرام هرگاه او را خشک کرده بسایند و بر اعصاب بریده
گذارند فی الفور نفع بخشد و اگر او را سائیده با روغن کنجد مخلوط کرده
بر قضیب طلا نمایند معظم و غلیظ گردد تعبیر دیدنش در خواب دلالت
کند بر وزد و شخصی که بریا اظهار ورع نماید و بعضی گفته اند که کرم
سبزیست که در سبزه زارها و خیارزارها پیدا شود

اهنس از شناسی او را ای عزیز　　هست آن ماهی سرخی چشم تیز
گوز شقراق و غراب اندر وجود　　آید اندر ظرفهای هر ورود
ماند آوازش ها و از شتر　　لحم و میوه هر دو میجوید بخور

و تربیت و آداب قبول کند و بعضی صاحب قمری صدا آرد و گوشتش حلال است

الیس آن ماهی بود اندر بحار　　گر خصومت هست طبعش بر کنار
گر خورند اهل عداوت لحم او　　بر یکی خوان مهربان سازند خو

و گویند بسیار قوی جثه است و اکل لحمش باعث محبت گردد در میان دو دشمن

ابل آن وحشی است کاندر پارسی بود گوزن　　که به ترکی و سخن ترک بعنی خوانند مرال
گر کمر از خوف صیاد ان جهد آن　　در شمار عقد شاخش میشود معلوم سال

گوزن بفتح اقدم و ثانی و سکون ثالث نوعی از گاو کوهی است

و بیشتر در هند

و بیشتر در هند و سند و دار المرز و فارس یافت و ماهیان بحر را از و بدن او
و او را از ملاقات ماهیان بسیار خوش آید و بدین سبب ماهی گیران چون عزم
صید ماهیان کنند پوست گوزن پوشند و از ابخوردن حیات سبل کام
است بحدی که منی بسوراخ ایشان گذاشته چنان بخود در کشد که مار
از سوراخ سر بردن آورده از طرف دم او بخوردن مشغول گردد و باشد
که مار جای از اطراف لب و دهان او را بگزد و هر جای از گزیدن او نماید
و بعد از خوردن و گزیدن حرارت و شوری و دردی پیدا شود و از چشم
او آب ریختن گیرد و در گوی که در زیر چشم اوست جمع شود و بمرور منجمد
گردد و مانند چرکی که از گوش آید و آن تریاق است جمیع سموم را و این
حیوان را بعد از دو سال دو شاخ بروید مانند و میخ و در سال سیوم از شاخ
او شاخه بر آید و همچنین تا سال ششم که شاخهایش چون درخت شود و پس از آن
سالی یکبار فعل شاخ بیندازد و بجایش فوراً بر آید و نیم رسته پیش سر خود را از تابش
پیش آفتاب نگاه دارد تا سخت شود و ارسطو گفته که این نوع گوزن را باز
و آواز گیرند و ماده آن که ساز میزنند او را استماع است و خواب کند چون صیاد
آن بستند که گوشش سست شد از عقبش در آمده او را بگیرند قضیب او از پی است

و شاخش مصمت است نه مجوف و بسیار فربه میشود و گوشتش حلال و اگر
اگر شاخ او را بخور کنند همه جانوران بگریزند و شاخ سوخته او اصلاح و [illegible]
دندان را محکم کند و حرکت و زردی دندان را ببرد و اگر پاره از اعضای او
نزد کسی باشد مادام که با اوست خوابش نبرد و اگر قضیب او را خشک کرده
بخورند قوه باه بیفزاید و اگر خون او را بخورند سنگ مثانه را بشکافد
و تعبیر خوابش در بقره و میشه بباید

فصل دویم در الف مکسوره

انسان که بپارسی مردم خوانند ممتاز به نطقش از بهایم دانند
جز آنکه نطق بخواص و نفع [illegible] جز آنکه نطق از همه ممتاز است

از خواص مجربه صورت او آنست که اگر صورت کودک خوبروی و را [illegible]
کشیده باشند که زن او وقت مجامعت نظر بروی بود نطفه که در رحم
او منعقد گردد شباهت تمام بآن صورت پیدا کند و اگر صاحب درد
دندان مرده آدمی را با خود نگاه دارد درد دندانش ساکن گردد و اگر دندان
آدمی و استخوان طرفه است بهند را در زیر سر نایم گذارند بیدار نشود و
تا برندارد و آب دهان آدمی خصوصا ناشتا نافعست گزیده هوام را و تناول
شیر آدمی با عسل سنگ مثانه را بشکند و خوردن آدمی منی بقدر درمی شفای

هر درد و بیماریست

هر درد و بیماریست و اگر بر گزیده سگ دیوانه آدمی بول کند نفع عظیم بخشد
و ذریره سوخته ناخن او را هر که خورانند دوستدار وی گردد و سائیدن
بول او نافعست جمیع سموم را و بواج سائیده او را اگر صاحب نقرس طلا
کند درد ضربان وی ساکن گردد و نافعست جراحات را که دردی کرم با
و حکه که در انگشتان قدم باشد و عرق او را با غبار آسیا اگر خمیر کرده بر ورم
پستان نهند نفع دهد و اگر بر پستان کم شیر نهند پر شیر گردد و اگر منی او را
خشک نموده با سداب کوبند و بر آکله نهند صحت یابد و اگر خمیر از خارج حلق
بمالند خناق را ببرد و اگر بخود سرگین او را با سرکه تند مخلوط نموده
صاحب قولنج و عسر البول بیاشامد صحت یابد و اگر نجو کودک یعنی غایط
در وقت تولد او را خشک نموده بسایند اکتحالش بیاض عین را ببرد
و اگر بر گزیده آدمی بمالند شفا یابد و اگر لعاب دهن روزه دار را در گوش
چکانند کرم گوش را بیرون آورد و اگر بازراوند مخلوط نموده بر بواسیر نهند
صحت یابد و اگر ناف کودک اولی که پسر باشد بریده در زیر نگین انگشتر نهند
از مرض قولنج در امان باشند و باید که انگشتر و نگین نقره و طلا نباشد یا نقره و زنی که به
موی آدمی بخور کنند از ورمهای رحم ایمن باشد و اگر زن را ببینید از خون نفاس

خود بر پستان مالد دیگر بار بگیرد و اگر دندان اولی که طفل بیند از دهنش آنگه اگر
بر زمین رسد در نگین انگشتر نهند با هر زنی که باشد بار بگیرد و اگر بول کسی را
که به مسبت [?] نرسیده باشد بر صاحب مرض بخورانند شفا یابد و اگر بول آدمی
را با خاکستر میوه مخلوط سازند و بر موضعی که خونش بند نیاید پاشند بس آید
او آزده که اگر کسی را اجاره رعاف خواهی نام او را با خون دماغ او بر خرقه
نوشته پیش نظر او گذارند که باز ایستد و اگر منی آدمی را خشک نموده با شکوفه
سنجد بر زنی که حلیله اوست بخورانند از عشق شوهر بیقرار شود و اگر خاکستر عیسوس [?]
و خاکستر شونیز با زبل کهنه آدمی مخلوط ساخته خمیر کنند بر محل بچه گذارند
مثبت بچه خواهد بود و اطبا نوشته اند که اگر خواهی بدانی که زنی حامله
میشود یا نه بفرما تا سر سیری که برادر پیاز است در پنبه گذاشته بخود بردارد
تا هفت ساعت اگر بوی سیر از دهانش آید علاج کند و الا فلا **تمه** آدمی آبی چون خاکی
است الا آنکه صاحب دم است و بیشتر در دریای شام یافت شود و اکثر صاحب
بچه سفید اند که اهل دریا ایشان را شیخ البحر نامند و آنچه دیده اند صاحب فهم
و فراست و عقل و کیاست نبینند **تعبیر** اگر شخص معروفی را بیند تعبیر دیدن
و اگر مجهول باشد دشمنی را بیند اگر مرد بر جسمی را بیند صدیقی را بیند اگر کودک

بیند خویشان

اگر
بیند کودک بیند خویشان او آیند اگر بیند کودک خود بردی [?] و اهل شهری که بیتی
گرفتار بند شد از آن محنت نجات یابند و اگر بیند از زمین برون آمد باز به آسمان
بزمین آمد صاحب غمی در آن ملک نماند و اگر بیند که بآسمان رفت از سوراخی
که به تخته کشوده شد و آن سوراخ بهم برآید بمیرد و اگر کودک برهنه او را
او را گرفت ملک الموت را بیند اگر جوان ترک یا مرد بخیل بیند دشمن بی
دیانت بیند اگر بیند جوان ضعیف دشمن ضعیف بیند اگر جوان گندم گون
بیند دشمن غنی بیند اگر جوان سفیدروی بیند دشمن حبشی بیند زن در خواب دنیائی
است اگر زن خوب روست چیز خوب یابد و اگر بد روست بد یابد و اگر زینه
باعث زیادتی نعمت او گردد و زن جوان دشمن او ست و اگر زن فربه
بیند سال پر نعمت یابد و لاغر سال قحط زن روکشاده دنیای بی تعب
است که بدست آید اگر زنان باستقبالش آیند دنیا روی بوی کند و اگر
او را دنبال آرزوی کند دیدن انسان به صورت امرد [?] کم روهی بیند اگر بیند
او را خصی کردند ذلت بیند نصاری گویند او را بمنزله عبادت و نعمت و فرج
رسد اگر بیند سر آدمی در دست دارد یا صد دینار یا هزار درهم یا صد درهم
رسد دیدن سرهای بریده دیدن رؤسای قوم باشد اگر از گوشت

یا موی آن چیزی برگرفت از ایشان نفعی بیند اگر خود را جسیم و بزرگ بیند
بریاست و منزلتی رسد اگر سر خود را بریده بیند اگر بنده است آزاد
و اگر غمگین است خوشحال گردد و اگر در مشقت است راحت یابد اگر بیمار شفا
بیند اگر سر خود را چون سر سگ یا خوک یا اسب یا استر یا حمار بیند مشقت
یابد اگر چون سر مرغ بیند سفر بسیار کند اگر بیند که سر حیوانی میخورد بچیزی
رسد که امید آن نداشته و عمر دراز یابد اگر سر خود را چون سر شیر بیند
ریاست و بزرگی یابد اگر بیند که گوشت خود میخورد غیبت او کنند و عکسش
عکس آنست اگر زنی بیند گوشت زنی میخورد با هم مساحقه یعنی بهم مالند
اگر بیند گوشت خود میخورد زنا کند والله اعلم

آوز بفتح الف و تشدید ثانی بروزن جوز نوعی از مرغابی بزرگ است بکسر اول هم آمده است

اوز آن مرغ آبیست که او | گو همچو فلکی بر روی آب رود
گاه غواص وار در بن بحر | از پی لولو خوشاب رود
سر خود از بیضه آورد بیرون | بر سر آب چون حباب رود
ترک من خواندش همی اردک | بهر صیدش چو با شتاب رود

گوشتش حلال و گرم و تر است بافراط مولد بلغم است امزجه حاره را بسیار
نفع دهد و روغن زیت قبل از طبخ اگر باد بمالد و ادویه زیاد در دی کنند

او را بیع لهضم نماید اگر خصیه او را مدبریان کرده بخورد و با زوجه خود
مباشرت کند فی الحال بار گیرد و صاحب داء الثعلب و ذات الجنب
روغن او را طلا کند نفع بیند مداومت باکل زبانش قطر البول را ببرد و خصیه او
و شتر مرغ هر دو بسیار غلیظ است اگر کسی مایل بخوردن خصیه وست بهتر آنست
که زرده او را بخورد و زردی بیضه همین حالت را دارد و تعبیرش در ربط بیاید...

ابن آوا را که ترک زبانم | گفت چقال است چون شنید بتش
پارسی بود شنید و گفت شغال است | اینکه تو خواندی خیال فسنج چنینش

ابن آوی بعربی آرا بفتح اول و ثانی بالف کشیده سعی و آنست در پارسی

خیکها و ماخنهای را زدارد و آنچه از طیور دریابد بخورد و مرغ خانگی را زیاده
چندان نترسد که از شغال چون شغال اگر بر بالای درخت یا دیوار باشد خود را
دار حمله خواص او آنکه زبان او را در هر خانه که گذارند خصومت در میان اهلش
پیدا شود و اکل گوشتش نافع است صرع و جنون را که در آخر ماه وقوع یافته باشد
و خایف اگر چشم راست او را با خود دارد از چشم زخم و خوف ایمن گردد

بود اباله آن مرغ ابابیل | که بر کیش قرا النقوح آمد
ولی در پارسی باشد پرستو | که سنجیش هلاک پیل آمد

شغال بفتح اول و ثانی بالف کشیده جانوریست معروف گویند در زمان انوشیروان بهم رسیده در العالم

اباله در پارسی پرستو است و جمعش ابابیل ابن جبیر گفته که مراد آن

اِبِل

آبال بکسر همزه و با و الف کشیده و فتح لام و سکون یا ستوریست که جمعش ابابید است

طریست که ما بین زمین و آسمانست و در هوا تعیش میکند و بیضه و جوجه می آرد و بعضی
او مثل سایر طیور نیست و کفها چون کف کلاغست عکرمه گوید ابابیل آن مرغان
سبز بودند که از دریا بیرون آمدند که سر آنها چون سر سباع بود و ابن عباس گفته
که آنها شبیه بودند بمرغابی و گردن و پاهای دراز داشتند و بعضی او را شبیه
بخفاش دانسته اند عباده بن موسی گفته که گمان میبرم که زرازیر باشد که نوعی
از عصفور است عایشه گفته که ابابیل اشبه طیور است بخطاف نوعی از پرستو که الان
در مسجد الحرام مأوی میکنند و ابیل راهب نصاری را گویند چنانچه علیه السلام
ابیل الابلین گویند تعبیر و سایر خواصش در خطاف خواهد آمد ان شاء الله

ابل بکسره همزه و با و سکون لام شتر را گویند

ابل ان کشتی هامون نورد است | که ابر دکف در خلقش نظر کن
صفتهای نکو چون دیدی از وی | بی ارشاد خود دل را خبر کن
قناعت بار بردن و تواضع | چو دردی یافتی زو خوبتر کن
خرامش کرفت از وی نبایان | خدا را ای آدمی از خون حذر کن
شتر کر از پی خر شد چه افتاد | تو از آن بی ادب یکجا گذر کن
نهد از بار او بر خر ببرد | خریتها تکالی حذر کن
مهان از این کهان دایم برنجد | سخن اینجا ببر مختصر کن

ابل دریایی

ابل در پارسی شتر گویند و ترکی دوه از جمله بدایع صنع است و آیه افلا
ینظرون الی الابل کیف خلقت مدح این مدعا بر اهمیت قاطع از جمله خواص او است
که اگر تا ده روز آب نیابد بر آن صبر تواند نمود و بهر گیاهی که در بیابان باید قناعت
تواند نمود و اعظم از آنکه ماکول سایر انعام بوده باشد یا نباشد گوشتش حلال است
و بعضی گفته اند که چون نظر او بر ستاره سهیل افتد فی الحال میرد و اگر پشمش را در
آستین عاشق نهند عشقش زایل گردد و اگر مست از بولش بیاشامد هشیار گردد
و اکل گوشتش باه را زیاد کند و حفظ را قوت دهد و بعد از جماع بول او نافع
ورم جگر است و مغز ساق بز او را بر کاه زن در میان پنبه یا پشم نهند در سه
روز متوالی بعد از طهر بردارد و مباشرت واقع شود حمل گردد و اگر چه زن
نازا باشد و از جمله خصال او است که هر حیوانی در رفتن برابر پیش گیرد او را
بدنبال اگر خر باشد تعبیر اگر در خواب بیند که مالک گله شتر گشته عاقبت نیکو
و سلامتی در دین بیند و اگر بیند شتر بر سر میچراند بر ابل ها و بیچا حاکم گردد و دیگر
شتر بسیار در شهر بیند دلالت کند بر حدوث امراض و حروب ابطال
گفته اگر بیند که گوشت شتر میخورد بیمار دیگری گفته اگر اکل لحم شتر در خواب
کند ضرر ندارد که گوشت شتر میخورد و اگر بیند مالک شتری شده او را بدولتی

دوه نقیع ... و سکون

نقیک بدو رن نزدیک ... لفظ ... خاص شتر ... من محمدان

مبید وس

اردیّه اطوم اتن

فصل سیم در الف مضمومه ذکر دال وسطوئی پیدا شود باقی تعبیر خواص در حمل باید

اردیّه بزرگوار هست بزرگجثه تر از بدخشان کزو داغ کچی مانند برکان چون چندین آید

اگر شاخ و ناخن او را صلایه نموده در روغن زیره مدد بر بدن مالد کسی

که از پیاده رفتن او را تعبی رسیده باشد طلا نمایند رنج او زایل شود

مرتبه که او را کوبا چیزکی نموده باقی خواص و تعبیر در باب دال ذکر خواهد آمد

اطوم آن لاک پشت است بدین نشست که زکش تو سباعه نام کرده است

اکلش حرام و ذکرش در باب سین و قاف بیاید ان شاء الله تعالی

اتن بود چو آن مرغ سیاه که منقارش چو با سر خفته خوش رنگ

از ین چو اند ترکانش قزل قوش که آده که آده آرد اندر آهنگ

مرغ سیاهیست که چون قمری طوقی در گردن دارد و پای و منقارش سرخست

که پارسی سار و ترکی قزل قوش نامند آده آده از صوتش مفهوم گردد در جای

خود خواهد آمد والسلام باب دویم در بای موحده مشتمل بر سه فصل فصل اول در بای مفتوحه

هست بازی باز لیکن ترک خوش الحان فا ر حقایش خوانده اند دل افکار من

باز معروفست و چند نوعست مختلف الاشکال و همه انواعش حرام است و صید

طیور کند چنانچه از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله پرسیدند از صید باز

بضم همزه و سکون را مهمله و کسر دال مهمله و تشدید یا تحتانی و حرکت آخر گویند

و بترکی اراغ کچی نیز

اطوم بضم همزه و طا مهمله لاک پشت و بترکی تسبغه گویند

بازی باشه

فرمود که ما امسکن علیک فکل یعنی آنچه باز بجهه تو نگاه داشت بخور

و اقسام او پنج است بازی و زرّق و باشق و بیدق و صقر که

چرغ است و مزاج باز از امزجه طیور خمسه گرمتر است لهذا تاب تشنگی

نیارد و بیشتر مکان او در جنگلهای پرشاخ و برگ و جاهای پرسایه کند و سریع

السیر تر از سایر اقسام است و ماده هر یک از اقسام خمسه نر از نر او و باز

را مرض بسیار است و بیشتر عارض میشود که لاغر شود و احسن انواعش آنکه

پرش کم و چشمهایش سرخ بود و کمتر آن آنکه کبود باشد و چشمهایش سرخ

و آنچه ازین دو قسم کم باشد انست که زرد باشد و از صفات محموده

باز آنست که دراز گردن و فراخ سینه و بعید المنکبین یعنی میان دو دوشش

وی فراخ باشد و نادوش مجرد و طی الکل بود و رانهایش دراز و پرش فرود

گذاشته و ذراعین وی درشت و کوتاه و پنجه او در اعطاف اشند اکتحال بسره

او جهت ازدیاد نور آب چشمهای دارد و اگر از سرگین او در بینی دروغی که انداز

باشد ما رکیر اگر چه باز باشد

باشه آن مرغ شکاری که باشه خوانند عرباش که گفتار و بترکی قرقیت

صبر بر تشنگیش عقبیت چو باز و به از او در که صید از بن وی از آتش قرقیت

۱ بوزن

بیدق . بالام

پادشاهانش همی باشد بهیت از عاجش / که بهای صید چو بربست ز جان بر قیمت

بهترین دو صفاتش آنکه در منظر کوچک و باریک و دراز و براق کوتاه باشد اگر یک درهم
از مغز سر او را با اندک آب سرد مخلوط کنند و صاحب خفقان سوداوی بخورد
بخورد شفا یابد و اکتحال زهره اش تیرگی چشم را ببرد

بیدق آنست که عصفوری اگر صید کند / مرد صیاد شود در ازو زین تحجیر
هست در شکل چو باشوق ولی بد اندیشه / هست کوچکتر ازو این سخن از جان بپذیر

اگر از اهل امارت هر یک از این اقسام خصوصاً باز را در خواب بیند
سلطنت یابد اگر ببیند که از دستش بگریخت ملک از دستش برود و اگر ببیند
قدری از پر و بال او در دستش ماند چیزی از ملک بدستش بماند اگر او را
ذبح نموده بروز ظفر یابد و دلالت بر موت سلاطین جابر کند اگر ببیند که از
گوشت او بخورد از مال سلطان چیزی یابد و بجهه اهل حرف دیدنش در خواب
ریاست باشد و دیدن باشوق دلیل بر یافتن فرزند بود و السلام

بالام بود گاوی در جنت فردوس / کش لحم برای اهل جنانست غذایی
روشنتر ازین خواهی اگر با تو بگویم / این قصه و مخفی نکنم از تو کلامی

در خبر است که شخص یهودی در خدمت حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله
عرض کرد

باله

عرض کرد که یا رسول الله چون روز قیامت زمین خبزه یک شود یعنی قرص
نانی از برای اهل حضرت پس طعام و نان خورش ایشان چه خواهد بود
حضرت فرمود بالام و نون پرسید که اینها چه چیزند فرمود بالام
گاو بهشت و نون ماهی است که از زیادتی که از زیادتی جگر او هفتاد هزار

باله آن ماهیست کاندر بحر اعظم جای اوست / هر کجا روز آید شب یکدم رود وی او

باله گویند ماهی بزرگیست در بحر اعظم که طول او پنجاه ذرع است و او را
اهل دریا عنبر نامند و در صحاح آورده اند که باله ماهی بزرگیست در دریا
و صاحب عجایب المخلوقات گوید ماهی بزرگیست که طولش به پانصد ذراع
یا بیشتر میرسد و در بعضی اوقات گوشه بال او مثال بادبان بزرگ کشتی
از آب بیرون آید و اهل کشتی مضطرب گشته طبلها زنند تا برود و چون
ظلم او با حیوانات بحری بکمال رسد حق سبحانه و تعالی ماهی خوردی
را که مکافات نام دارد بر او مسلط گرداند تا در گوشش رفته و او را
آرام نگذارد پس باله از شدت درد متوجه قعر بحر گردد و چندان
سر بر زمین زند که هلاک گردد و جثه اش چون کوه بزرگ مرتفعی
بر روی آب افتد و جمعی از زنگیان اکثر اوقات مترصد این احوال

ببغا

احوال هستند چنگال‌های آهنین در وی اندازند و او را به ساحل کشند
پس شکم او را دریده عنبر از او بیرون آرند در باب عین و گر عنبر
او رمتعلقه یعنی خواهد آمد ان شاء الله تعالی بیاید والسلام

ببغا نبود بجز آن طوطی شکرشکن — که ز عکس خود در آئینه مربی در آموز سخن
در پس آئینه چون گوید مربی نکته — آنچه در گوش وی آید خود همان گوید سخن

ببغا ببائین با اول و ثالث مفتوح و ثانی ساکن با غین معجمه طوطی
را گویند که به دره نیز نامیده شده و آن مرغیست سبز رنگ
و سرخ منقار و زبانش چون زبان آدمی پخته گویتر او را انجبه و او را انجبه
انقطاع بصوتش مدتی آورده در قفس نگاه دارد و اکلش اشمار
طیبه است و نوعی از آن سفید است منقار با سیاه و پای سیاه که یکی را بجهت
معزالدوله خلیفه بهدیه آورده بود که بر سرش مو نیا رنگ
فستقی بود و الحال بجز سبزش یافت نشود و این حیوانیست نرم خلق
و تند فهم و قوه تامی بر نقل اصوات دارد بدین سبب ملوک و اکابر او را
نگاه دارند تا که آنچه از هر کس بشنود به پیند بگوید چنانچه درین باب
خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی فرموده است

در پس آینه

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند — آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
و اغذیه خود را چون آدمیان بدست گرفته بخورد و یکی از فصحا در وصف
او گفته انها صبیحة ملیحة ناطقة باللغة الفصیحة عدت
من الاطیار والانسان تومی بانها انسان تنهی الی صاحبها
الاخبار بکشف الاستار و الاسرار یعنی وصف میکنم خوش
یلیجی را که ناطق بود به زبان فصیح گویا شمرده شده بود از مرغان
و زبان او میرساند که مگر آدمیست که اعلام میکند بفصاحت خود اخبار
و ظاهر بسیار زیر پرده‌ها و میگشاید اسرار را اکلش نابر اصح حرام و بعضی
حلال داشته‌اند دلیل آنکه ذوات المخالب و ذوات السموم ملیت
داشتباه طیبه میخورد و اگر کسی زبان او را بخورد در جریان کلام
فصیح گردد و اکل زهره‌اش ثقل زبان آورد و اگر خون او را خشک
نموده بسایند و در میان دو دوست بپاشند عداوت بهم پیدا کنند
اکتحال سرگین او که مخلوط بسرکه باشد دفع رمد ظلمت دیده نماید
تعبیر دیدنش در خواب دلیل مردم کذاب برده فروش
باید و فیلسوف را باکار اما دلیل پسر و غلام و تعلیم بود

بغل

بغل
بفتح الموحدة و سکون غین معجمه
در پارسی استر و ترکی
قاطر گویند

بغل آن حیوان که باشد مادرش خر بود — یا که مادر خر پدر اسب این از آن کمتر بود
انکه مادرش خر بود از خبث بود از نکه او — هست بابش اسب اگرچه استر فخر بود

بغل استر و ترکی قاطر گویند گوشتش شدید الکراهت و الخبث این آن است
که پدرش خر باشد و درازترین عمر حیوانات اهلیست و این منبت و آینست
مگر از علت جماع و استر را بچه پیدا شد تعلبت انکه مشیمه اش قوت
پرورش بچه ندارد احیانا اگر آبستن شود در وقت زادن بمیرد
اگر چرک گوش یا دل او را زن بخورد یا با خود دارد بار نگیرد خاکستر
سم او با خون او را در زیر آستانه گذارند موش و سایر هوام
از آنخانه گریزان شوند اگر عاشق در جائی که استر غلطیده
باشد نغلطد عشقش زایل گردد بجهة رفع زکام اگر سرگین او را بو نموده
براو تف کنند در رابعید از رفع زکام گردد و هر که با بر آن
سرگین نهد زکام منتقل بر آن خواهد شد و اگر چرک گوشش در تیز آب
کرده بنوشند می اسهال مت گردد تعبیر دیدن استر در خواب دلیل سفر
راکب اوست و طول عمر او و اگر ببیند بر استر ماده سیاه سوار و آمد از
از سفر باز آید یا زوجه اش مفارقت کند

[illegible]

بقر گاو

بقر

بقر
بفتح با و قاف و سکون
را و معطله پارسی گاو
ترکی سغر

بقر دانی کدام آمد ز انعام — همانکو بچه اش را عجل شد نام
بکاوی کشته راضی لیک خر منیت — که این گاوی ز خر بودن بری نیست
اگر این گاو خر بودی با این شاخ — نه از وی خانه ماندی آباد و نه کاخ
اگر گاو خر بودی بدین زور — نه کس بگذاشتی در نزدیک دور
اگر این گاو خر بودی بدین جاه — بزم قرب او کس را نه بد راه
اگر این گاو خواجه من غلامم — که از خرمنیت حاصل هیچ کامم
ز آیه انکر الاصوات یاد آر — بجا گاو خر در خانه مگذار
که خر هست و لکن او را خرمنیت — بگوی اهل معنی جای خرمنیت

بقر پارسی گاو و ترکی سغر گویند اسم جنس است بر نر و ماده
هر دو اطلاق کرده منقولست که عیسی ابن مریم ع بماده گاوی گذشت
که بچه در شکم داشت و زادنش نزدیک شده بود و نمی زاد عرض
کرد یا کلمة الله از حق تعالی بخواه تا زادن بر من آسان گردد عیسی ع
عرض کرد یا خالق النفس خلصها در ساعت بزاد اگر زنی زادن
بر او مشکل شود این دعا بر او بخوان که بسهولت خواهد زاد و بجهة تسهیل
ولادت این دعا را نوشته بشویند بنوشاند بسم الله الرحمن الرحیم

لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم لم یلبثوا الا ساعة
من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون از مولای متقیان ع
منقولست که فرمود که بجهه شفای مردم هیچ چیز بهتر از روغن گاو
که گاهی بخورند و در عرب متداولست در سالی که باران نیاید یا کم آید داغ آتش
در گوش گاو گذاشته سر دهند تا باران آید گوشت و شیر و روغن بهمه
حلال و پاکیزه است اگر گوشت او را با زرنیخ سرخ در خانه بخور کنند
حیات و عقارب از آن خانه بگریزند و اگر بر طرفی بمالند و در خانه گذارند
آنچه کیک در آن خانه باشد در او شوند اگر شاخ او را اصلایه کرده
در طعام صاحب تب ربع کنند دیگر تب نکند و نعوظ را قوت دهد
طلا نمودن خونش خون جاری را باز دارد و اگر زهره او را با کندر اصحاب
بواسیر طلا نماید نفع کامل بخشد و خلاص یابد و اگر بر موضعی از بدن
که اثر سیاهی بر او باشد بمالند سیاهی را ببرد و اگر با عسل مخلوط
نموده اکتحال نماید تاریکی چشم را ببرد و اگر با انطرون و غل و شحم
حنظل بمقعد صاحب بواسیر نهند نفع دهد اکتحال زهره گاو سیاه
بجهت دید بصر نماید اگر از آب چشم گاو که بیرون آورده باشد چیزی

بنوشند در روز

بنوشند در روز خوانده نشود و در شب خوانده شود و اگر موی او را
سوزانیده با آب بیاشامند درد دندان را نفع دهد و اگر با سکنجبین
بنوشند سپرز را برطرف کند و اگر با عسل بیاشامند حب القرع را از
شکم بیرون آرد اگر خصیه او را خشک کرده بسایند و بیاشامند
تهیج باه کند و قوه نعوظ دهد و معین بر مباشرت گردد و اگر قضیب
او را خشک نموده بسایند و بر بیضه نیم برشت پاشند و بخورند قوه
باه را زیاد کند و اگر سرگین او بر زگیل طلا کنند نزدیک بریزد
و اگر بر ورمهای طلا نمایند نرم کند و اگر بر سوراخ موران بخور
کنند قبل از بیرون آمدن دیگر بیرون نیایند و بر نقرس طلا کنند
نفع دهد بجهه حامل بخور کنند بسهولت زاید و اگر بچه در رحم مرده
بیرون آورد و مشیمه را نیز بیرون آرد و در هر خانه که بسوزانند
جانوران از آن خانه بگریزند و سوخته آتش را اگر صاحب رعاف
در دماغ کشند خون باز دارد و اگر بر عضوی که خار و پیکان در او
جا کرده باشد چند نوبت طلا نمایند بیرون آورد و اگر با کبریت بر
خرقه کتان طلا نمایند و بسط کنند بر شکم آب روده را بچکاند

بقرهٔ وحشیه

بقرهٔ وحشیه بود گاوی — که بکوه و کمر چرد چو غزال
نه چو انسی که بینیش در شهر — گاه در پیش و گه از دنبال

گاو کوهی است و بترکی داغ صغری گویند چهار صنف اول مهاة دویم ایل
سیم یحمور چهارم ثیتل و همه اقسام اربعه را به تشنگی صبر بسیار است
بحدی که اگر آب هیچ نیابد باستنشاق هوا اکتفا نماید و بقرهٔ
وحشیه اشبه حیوانات به بز اهلی و شاخش بغایت سخت است
و بان خود را از صدمهٔ سنگ شکاری نگاه میدارد گوشتش حلال
اکل مغز ساقش علاج فالج است اگر پاره از شاخش با کسی
باشد سباع ضاره از او گریزند پوست سم و شاخ او را هر کس
را هر جا بخور کنند حیات و عقارب از آنجا بگریزند اکل شاخ
او که سوخته باشد با طعام قاطع تب ربع است و با شربه
آشامیدنش قوه باه دهد و رعاف را که شدیدش به بندد طلای
سوخته شاخ که مخلوط با سرکه باشد در مقابله بیرون دافع برص است
تناول شقاقلی از او موجب غلبه بر خصم است باقی در باب سیم بیاید
بقرة الماء گاو عنبر است سر از بحر بر آرد و چرا کند والله اعلم بصحت

هذا النقل

بقرهٔ ماء

هذا النقل چه اکثر بر آنند که عنبر از قعر بحر بیرون آورند و اگر این
نقل صحیح باشد سرگین او مقوی دماغ و حواس و دل بقر بنی اسرائیل

بقرهٔ ماء گاو عنبر دان — که بدریا ز ساحل آید خود
غیر ان قسمی که کرده جدا — بیش از آن هیچکس نخورد و نبرد

بقرهٔ بنی اسرائیل او را ام قلیس و ام عولف نامند و او گاو ماده بود و
کوچک و دو شاخش بر یکدیگر پیچیده می بود چون اراده برخاستن
از جای خود کند قمله از او بجهد یعنی شپشی را بگیرد و پشت او را بسکافد اگر آن شپش را
دنبلی درآورده بچشم صاحب بیاض عین کشی سفیدی از چشم او ببرد
و اگر خود را بر موضعی که مو نداشته باشد بکشد موی بر آرد و ممکن است
که این گاو شبیه همان گاو است که شپشش در وقت برخاستن از او می
افتد تعبیر دیدن گاو سفید چاق در خواب دلالت کند بر سال پر نعمت
و فراوانی و دیدن گاو سیاه لاغر بسال قحط و تنگی و یک گاو کج ابلق
باشد از سر بیع دلالت کند بر سختی در آخر سال و گاو زرد دلالت بر سرور
و خوش حالی و گاو تیره رنگ دلالت بر سختی کند سال و دیدن نصف
گاو دلیل بر مصیبت خواهر و خواهر است و اگر بقرهٔ دیگری بدو بشد

با زن غیری خیانت کند و اگر بقره او را بدوشند همان تعبیر دارد
بآواز کردن او دلالت کند بر مردمان قهور پی او ب و اگر بیند که گاو بزاد
بیدو او زار با نمیکند در آنسال بمیرد و دیدنش در خواب و دیدنش
در خواب بجهة اهل زراعت خیر و برکت است اگر بقره در خانه او آمده
شاخ باو زد دلیل بر زیان در مال اوست و پیه اوست بجهة کسی
که لاغر و بریان کردن او امن از خوفست از عایشه منقولست
که قبل از جنگ جمل در خواب دیدم که بر تلی هستم و گاوی فریاد میکند
بر سر وی معبر گفتم گفت در حوالی تو جنگ شود و جنها در خون
افتند و بعد چنین شد در جنگ جمل و اگر بیند که بقره اش شیر گوساله
خورد زن بر دختر خود قیادت کند اگر بنده بیند که بقره زن آقا را
میدوشد او بخولید خواهست والسلام

بقه کیک نام دیگر باشد بعوضه در عرب … بزرگ کن کو د موجاکش خواند و نیز د بید بر
پارسی برکم زنبنش چون پشه بدادم جرگش … کو بداز این پشه بر من تلخ شد عیش و طرب

بقه و بعوضه پشه و بزرگی کو رموجک باشد بعوضه آنکه شش پا و چهار
پر و خرطومی چون خرطوم پیل دارد و بقه آنکه سرخ و بدبوست

دپرندارد

و پرندارد و آنرا ملخ نیز گویند نیز گویند اکل هر دو بجهة غذا حرام
در عجایب المخلوقات مذکور است که اگر ملخ داخل نشود و نشاره صنوبر
نیز بهمین خاصیت دارد و از بخور علق که زلو باشد و عاج و پوست
حاسش و شاخ سرو نیز فرار کنند و این پشه دو صنف است یکی پشه
بزرگ است لیکن پاهایش خفیف تر از آنست و رطوبتش ظاهر و در عراق
عرب و شام او را جرجس گویند و در خلقت شباهت بفیل دارد و غرایبی
که هست آنست که پیل را شش پا است و خرطوم فیل مصمت نیست و از پشه
مجوف و نفوذ کننده هر گاه بر جسد آدمی یا حیوان دیگر دست یابد
خرطوم فرو برد و خون او بمکد بحدی که از امتلا خود را هلاک کند و حرص او
مرتبه ایست که خواهد جسد و مسامات آن حیوانرا پاره کند تا خون بر آید و از عجایب
آنست که با این حقارت جثه و ضعف حال شتر و سایر دواب اربع را
نیش چنان زند که بکشد و هر جانوری از مرده آنها خورد بمیرد و منقولست
که هر که را پشه در گوش رود و یا مشکلی پیش آید دو رکعت نماز بقصد آن
آن مطلب گذارد و سه نوبت بگوید یا حلیم یا علیم یا عظیم که از پشه گوش
بر آید و مشکلش آسان گردد و بعضی از اهل مغرب بجهة افسون پشه و غیره

۲ در حاشیه قلقند و شونیز بخور کنند پشه گریزد

بنات الروم — ببر

این افسون را نوشته در ارکان خانه گذارد و سوای درب خانه تا از زحمت
ایشان ایمن کردند و گزه موسی یغضب علیه قال هذا من عمل الشیطان انه عدو
مضل مبین عطیش عطیش عطیش عطیش مت ایها البق عطیش
عطیش ارحل ایها البق والا الغضب الله علیک کما غضب
علی راجل القاضی و وکیله و از جمله خواص بلخ آنکه هر گاه او را بیابند
در سوراخ ذکر صاحب عسر البول کنند رفع مرض او را خواهد نمود

از بنات الروم گویم باز چیزی گوش دار — در کنار بحر روم از مگذری ای هوشیار
ماهیان چند بینی چون زنان اشفته موی — باد و پستان بزرگ و زرف فرجی آبدار
بس کلام آرند بمعنی و بس قهقهه زنند — بر رخ هر کس که گیرد شان بشوخی در کنار

ماهیان چند اند در بحر روم بصفت مذکور هر گاه که صیاد آن بجهة صاحب
بحر از این ماهیان آورندی ایشان بطریق مزاح گفتی که راست بگوید که
شما را با ایشان مقاربتی واقع شده یا نه و در لسان الماء ذکر ایشان شده

ببر در پارسی هست آنکه خوانند — پلنگش گیک ترکی خوش بنام
که منهم نام او را نیک دانم — به یولنا رش زنامش میر بدم

گوشتش حرام باشد که بخبی درد و بدن با شیر بدو در میان ایشان دشمنی

ببر را در عربی نمر گویند و در ترکی پلنگ و بفرنگی بولنارش گویند

بسر حد

برزون — برغوث

بسر حد کمالست و او را بربید و فرانق نیز خوانند زیرا که ماده اش از باد
بار گیرد و چون باد بد ود وکسی را قدرت بر صید او نیست مه باشد که بچه
اش را بدزدی با پیسواری بگیرند و در قفس آهنین کنند و کودکان او را مونس
وی سازند تا مونس گردد و مقامش بیشتر زیر درخت کافور بود و کسی
را از بیم او نزدیک آن درختها گذار نبود مگر اوقاتی که بضرورت از آن درختها
دور شوند از جمله خواص آنکه زهره اش را با آب ممزوج نموده بصاحب
سرسام و برسام طلا کنند نفع عظیم بخشد و اگر زن بر او بر او در ماه بار گیرد
و اگر آبستن باشد بچه بگذارد و اگر قاب پای او را روز دوشنبه بر بندد دست
بدار رفتن زیاد خسته نشود و هر که بر پوستش نشیند حب القرع زودی بخشید

برزون بود آن اسب که مادر پدر او — باشند عجم و در عرب او را والاخطل
گویند و بسی سست بود گوش فراخ — ضدش عربی آن شنو اسب مکمل

برزون
بکسر اقعد و سکون زا و ضم
ثالث بود که انده و نون
ساکن بغیر ایر که پدر او عربی
عجمی باشد

هر زنی که خون او بجوشد بار نگیرد بخور سرگین او بچه و بچه دان هر دو بیرون آرد
و اگر خشک کرده بر رعاف و زخم پاشند خون باز دارد فصل سیم در باب الممدوده مضمومه

فصل دوم در باب الممدوده

برغوث بود کیک ولی زره ببر است — کشتش اکل حرامست بر مومن دین دار
دشنام بگیرد او را بن کیک از شوش — زان نعمی همی کرد خود این قول نگهدار

کبک کبک کند هر سحر از بهر مازت　　از بستر غفلت برون عاقل و هشیار

در هر خانه که موی اسب عتیق یا پوست نارنج بخور کنند براغیث در آن خانه
خانه نکنند و اسب عتیق اسبی است که پدر و مادرش هر دو عربی
باشند بر خلاف برذون و اگر کبکی در گوش راست کسی پر دو حبه چپ
او را به پیچانند کبک از گوش چپش پر دو حبیه راست او را　و اگر کوهی
به پیچانند بیرون آید تعبیر دیدنش در خواب دشمن ضعیف بود و اید
بعضی مردم او باشش تعبیر کرده اند اگر چند که او را گرفتند مالی بدست او آید

براق از برق آمد اشتقاقش　　که از و نام نامی شد براقش
برفت از فرش اندر تکاف قوسین (و بطرفة العین)　　فراز عرش اندر قاف قوسین

اگر خود یا نظیرش در عالم یافت شدی خواص و تعبیرش را ذکر کردمی
گویند که اسبی بود سفید از استر کوچکتر و از حمار بزرگتر که در فضاها بجهانی دست گذاشتی

بلبل بود آن مرغ که در عرصه گلزار　　از گل مدهی آسوده و دل از زحمت خار
بالحق گل از خار شکایت ننمودی　　جز بر رخ گل دیده بحسرت نگشودی

گویند روزی سلیمان ع او را بر شاخ گلی دید که میخواند بهر امان فرمود
میدانید که بلبل چه میگوید عرض کردند خدا و رسولش بهتر میدانند

فرمود

فرمود که میگوید که امروز نیمه از خرمائی خورده و خاک بر سر نیاکرده ام و غم فردا دارم

بوم را جغد گفت و کنگر خواند　علیکم فنا　پارسی گو چو در معنی عنت
پارسی ترک تغز گفتارم　　بایقوشش بگاه صحبت گفت

بوم را در پارسی جغد و کنگر خوانند و ترکی بایقوش گویند کنیت او ام الخراب
و ام الصبیان و مطلق بوم را غراب اللیل نامند جهت آنکه شبها بخانه طیور
رود و جوجه و بیضهای ایشان را بخورد و تا صبح نخواند و هیچ مرغ او را در زیر نقاب
او نبود و بعضی از طیور او را در روز برادر غلبه بسبب عداوتی که طیور را با اوست
صیادان او را در زیر دام نهند تا طیور بر گرد او جمع آیند و در این زمان بزرگان
بزرگ او را سار و توش و کوچکش را بایقوش نامند و از اکاذیب عربست
که چون انسان بمیرد روح او در صورت بوم بر قبر او نوحه کند اکل جمیع انواعش
حرام از خواص او آنست که هرگاه او را ذبح کنند یک چشم گشاده باید و یکی
پوشیده اگر چشم گشاده او را در زیر نگین خاتم نهند هر که دست کند خوابش نبرد و اگر
چشم پوشیده اش در زیر نگین نهند یا دام یا هر که باشد از خواب بیدار نشود
و اگر در این دو چشم اشتباه کردی هر دو را در آب گذارند مهره بر روی
آب ایستد و منونه در زیر رود هر کس گفته اگر دل بوم را در دست زن

تنین

باب سیم در بیان قرشت
مشتمل بر سه فصل فصل
اول در تنا مفتوحه

زن خوابیده بیند آنچه در آن روز کرده بگوید اکتحال زهره اش دفع ظلمت بصر کند و دل او اگر در پوست گرگ بسته با خود دارد از دزد و هوام محفوظ ماند اکتحال از پیه گداخته او در شب مثل روز چیزها نماید تعبیر دیدنش در خواب دلیل دزد مکار یا ملک ستمکار است و کابر و احمق تعبیر کنند والسلام

تنین در پارسی مار بزرگیست | که در ترکی بوک ایلانش گویند
گروهی نوعی از ماهیش دانند | گروه دیگر از صحرائیش جویند

گویند دندانهایش به بلندی نیزه است و درجثه بدرشتی نخله خرما است چشمهایش سرخ مدور درخشنده دهانش گشاده اندرونش فراخ و آنها که دریا دانندش گویند از جنبش او دریا بموج آید و بر حیوانات بحری تمام غالب آید و گویند که گاه باشد که بر ساحل بحر آید و دود ابر بسوی را بقوت نفس بخود کشیده بخورد چون ظلمش از حد بگذرد ملکی با مر ملک علام او را در ربوده در میان گروه یاجوج و ماجوج اندازد تا سر از تخمش را خورند باتفاق غیر ماکول اللحم است بعضی اکل لحمش را موث شجاعت دانند اگر خونش را بر قضیب طلا نمایند از مجامعت لذت عظیم دهد تعبیر دیدنش در خواب یافتن پادشاهی است اگر بیمار بیند بمیرد گویند زنی در خواب دید اژدها

زائیده

زائیده پسری آورد که سلطنت عالم نمود و صحیح است والسلام

تم بود مرغی که اندر شکل بط ماند او | گرچه گردن زو فرو تر دارد و منقار هم
لحم او باشد حلال از یافتی ور اصیبد | خاصه چون بر خوان کنی مهمان را ای همام
تنوط بود دار کوبه بنام | که خود را معلق کند شب ز شاخ
که ترسد فرود آید این آسمان | بر و تنگ سازد جهان فراخ
تنخل بود آنکه صید او است کلنگ | تنخل اکلش همه لحم است و چو بور است برنگ
همچون سگ کوچکی است در جثه ولی | از سگ بود افزون بفسون سازی و رنگ
تتیس باشد نر بز اهلی | و خنثیش بز بر همین نام است
ترک من سیس خواندش بسخن | گر ز حال و خوش انعام است
صاحب ریش و منصب شاخ و قار | سید قوم و سیس ایام است

اگر ریشش را بر صاحب تب ربع بندند شفا یابد و صاحب صداع بر سر او بندد خلاص یابد اگر پیرز او را در منزل صاحب طحال آویزند با پیرز خشک گردد و صاحب سپرز شفا یابد اگر قاب پایش را سائیده بیاشامند باه را قوت دهد اگر بول او را بجوشانند تا غلیظ شود و مثل اشکرد اخل نموده حمام جرب طلا کنند جرب ببرد اگر سر کعب او را زیر سر کودک نهند بارام بخواند گریه نکند

توَرَم بود آن مرغ که بر شکل کبوتر — دارد دو پر و بر سر پر خار جگر دوز
تا پاک کند کام نهنگ از پی حاجت — وز هر بن دندانش برد رزق بهر روز

مرغیست بر شکل کبوتر که او طیر التمساح گویند و او را دو بال از خار باشد که سلاح او ست هرگاه نهنگ شکار بسیار خورد و در بن دندان او گوشت پاره بسیار بماند و در آزار افتد مرغ مزبور را بامر حق تعالی در دهن او آید و دو بال یکی بر فک علی و یکی بر فک اسفل نهنگ گذارد تا دهنش بهم نیاید و گوشت پارها را از بن دندان برآورده بخورد و او بروزی و نهنگ براحت رسد از جملهٔ خواص او آنکه اگر یکی از خارهای بال او را در موضعی که کس بول کرده فرو برند مادام او در وی باشد آن شخص بیمار باشد و اگر دل او را بر کسی فرو برند که دلش درد کند دردش ساکن شود

تمساح که در پارسیش نام نهنگ است

ترکان چخند بن هم لوی شارند

ماهی است بر صورت سوسمار دهنش فراخ و شصت دندان در فک اعلا و چهل در فک اسفل و میان هر دو دندان بزرگ دو دندان کوچک باشد مربع که چون دهان بهم نهد دندانهای اعلا و اسفل در میان یکدیگر جای کنند و او را چهار پای و دمی طویل و زبانی دراز و پشتی چون پشت لاک پشت باشد که آهن

در او نرود

و را او فرو برد و جز در نیل مصر این حیوان نبود و بعضی گویند در دریای سند نیز هست و او بسیار صاحب قوت است در آب او را همچنان کشت مگر از زیر بغل زخمی منکر توانند زد و جثهٔ او بطول دوازده ذرع و بعرض دو ذرع یا بیشتر و چون خواهد با ماده جفت شود در ساحل بحر آمده ماده را بر پشت انداخته با او جفت شود و گاه باشد که نتواند برگردد و در بحر در بیضه نهد آنچه در بحر افتد سقنقور گردد و عجب آنکه او را مخرج نیست چون معدهٔ او پر شود بجانب بر آید و دهن گشاده مرغی که او را قطقاط گویند بیاید و آنچه در بطن او ست بخورد و آن غذای او و نهنگ راحت یابد او چاده امر لیس گوید که او را شصت و دندانست چهل در فک اعلا و چهل در فک اسفل و همیشه فک اعلاش متحرک و اسفل ساکن است و بدترین سباع بحر است چهار ماه در زیر آب نهان بود در زمستان و سگ آبی دشمن او ست پس نهنگ بخواب رود با دهن گشاده سگ آبی مذکور خود را گل آلود ساخته بجز در دهن او در آید و در رودهای او را بخورد و بعد از آنکه او را کشت جوف او را شکافته بیرون رود و دندانها و لغایت غیر مأکول اللحم است اگر چشم راستش را بر چشم صاحب رمد بندند و چشم چپ بر چپ شفا یابد و اگر پیه او را در گوش گذارند درد گوش ساکن کنند

واگر در گوش بچکانند کری را ببرد اگر دهنی از این پیه فتیله ساخته
روشن کنند جمله وزغ های آن نهر بمیرند اکتحال زهره اش مزیل بیاض
چشم است اگر دندانش را مردی بر جانب راست بندد قوت جماعش دهد
جگر او را اگر بر صاحب صرع بخور کنند شفا یابد اگر از پوستش
بر پیشانی قوچی بندند بر همه قوچها غالب گردد و اکتحال سرگینش بیاض چشم
برد و بویش چون بوی مشک است تعبیر دیدنش در خواب دلیل مسلط بود
با دزد و صاحب مکر و فریب باب چهارم در ثاء مثلثه مشتمل بر دو فصل چون ثا مکسور نیامده
ثُفْل بروزن قُنْفُذ بچه روباه را گویند تا دو روز بعد از تولد او

ثور گاو نر بود ولیکن بترکی اگر است / کنیت او در عرب باشد ابو المحل ای رفیق
خاک زیر بول او را از پس غسل و جماع / گر بخود ساری طلا بجزی ناز و عمیق

مثانه او را خشک نمایند و بسایند و با سرکه و گلاب مخلوط ساخته در فراش
کسی که شب در بستر بول میباشند ریزد بول نکند اگر خصیه وی را بندند بنشاط آرد
و بسرعت زمین بشکافد اگر از بول او بر زمین بنویسند اثر کند بحدی که خوانده
شود فصل دویم در ثاء مضمومه ثُعبان اژدهای بزرگ و این در غیر مصر نباشد
در اکثر خواص او گذشت و در باب حا بیاید ثُعلب بپارسی روباه و بترکی
تولکی گویند

تولکی گویند و خالف ترین حیوانات از آدمیان اوست و با کمال مکر و حیله
با سباع کنار میگردد و از جمله حیلهای او در طلب روزی آنست که خود را
مرده صورت کند تا حیوانات نزدیک او آیند در جهد گرفته بخورد و بر
پشت سرگین اندازد و بول کند چون از تعفن آن منبسط گردد شکمش دریده
بخورد و چون از کیک آزار بیند چیزی از پوست در دهن گرفته تدریجا داخل
آب شود و کیکها کم کم در آن پوست پاره که در دهن دارد جمع شوند یکدفعه
زیر آب رود و پوست پاره را از دهن رها کند و برگهای بسیار بعضی بر در خانه
خود گذارد تا گرگ صید بجهای او نکند ابن جوزی آورده که وقتی شیری
مریض شد همه سباع بعیادتش آمدند جز روباه گرگ نزد شیر نمامی کرد که همه
بعیادت تو آمدند جز روباه شیر گفت چون نزد من آید مرا آگاه کن تا سبب نیامدنش
پرسم گرگ چون روباه را روز دیگر نزد شیر دید بیادش آورد شیر گفت ای
روباه چرا بعیادت من نیامدی روباه گفت از پی دوای درد تو میگشتم شیر گفت
آخر دوا جستی گفت بلی اطبا مهره ساق گرگ تجویز نمودند پس شیر چنگ زده
ساق پای گرگ بدرید و قالبش بر آورد و گویند گرگ صید روباه کند و روباه
صید خار پشت و خار پشت صید مار و مار صید گنجشک و گنجشک صید ملخ و ملخ صید

زنبور نحل و او صید مگس و مگس صید لیث و الله خیر الرازقین و دندان او را
اگر بر کودک بندد در خواب نترسد و خلقش نیکو شود و اگر زهره اش را مصروع
سعوط نماید صحیح شود اکل گوشتش دافع جذام و لقوه کرد و طلا بر خصیه
اش نافع است نقرس را مرطوبین را نشستن بر پوستش نافع است اگر خون
او را بر سر کل مالند موی بر آرد و هر که با خود دارد حیله محیلی در وی اثر نکند
زهره اش اگر بر طلا رنگ مس شود یکمثقال از جگر او را اگر با شراب مخلوط
کنند و بیاشامند سپر را بر طرف کند زهره اش کحلی را سود دهد معبر
اگر در خواب بیند که با روباه بازی میکند زنی را بخواهد و زن او را و اگر با
او منازعه کند با مرضی در خود نزاع نماید اگر بیند که روباه را انگشت بزن
ارجمندی رسد اگر بیند که شیر روباه میخورد از مرض شفا یابد اگر بیند با وی جنگ
میکند با اهل خود جنگ کند باب پنجم در جیم مشتمل بر سه فصل فصل اول در جیم مفتوحه

جاموس که خود جاپش در پارسی گویند / ترک نامش را کامیش کو بچه زبان دارد
هست از پیه لاغر گوشش بعد قوت / زان تن بوحل سکین بپوستش نهان دارد

جوامیت در کمال زیرکی که اگر راعی وی او را بنامی سه مرتبه بخواند هر وقت
او را بآن نام بخواند اجابت و با آنکه او از پشه مترسد شیر از او بترسد و اگر

[illegible]

و اگر در غیر منزل خود کذارندش خواب نکند و حرارت خود و بچهای خود
کند و اگر صاحبانش در دایره جای کنند و آنها را از لب دایره جای
دهند کسی داخل آن دایره نتواند شد و نرش در جنگ باری از نر دیگر
بگریزد مدتی در بیشه پنهان شود تا هر وقت که در خود قوه مقاومت با او
بیند از پی او آمده تلافی کند و اگر در آب پنهان شود بحدی که جز دماغش
از آب بیرون نماند از جمله خواصش آنکه اگر در خانه پوستش را بخور کنند
پشه از آنجا بگریزد با آنکه خود از پشه عاجز است اگر پیهش را با نمک
اندرونی مخلوط ساخته بر کلف و برص طلا کنند شفا یابند ارسطاطالیس
گفته که در مغز سر او گرمیست که هر که با خود دارد مادام که با اوست خواب
نکند معبر دیدنش در خواب مرد شجاع است اگر زنی بیند که شاخ او را
دارد زن سلطانی کردد اگر شوهر دارد دلیل جاه شوهرش گردد

جدی را بزغاله میگویند اندر پارسی / لیک ترکم از کلک تلقش همچو اند نام
گوشتش پاک و حلال و معتدل باشد بجی / لحم او بهتر بود گر شد کبود و سرخ فام

لیکن مورث قولنج است و مصلحش عسل است بسیار فربهش خوب نیست
چون بطیع الهضم است و اکل لحمش دمل را نافع است اکلش در زمستان

جراد

بدود و تابستان نیک و در بهار و خایف متوسط است تعبیر دیدنش در خواب دلیل فرزندانست و خوردن بریانش دلیل بسرت اکل زراعش نجات از هلاک است خوردن پهلویش از طرف چپ هم و غم است اکل از نصف اعلا تا نافش دلیل زن دو حرامست و نصف دیگر دلیل پسران باشد والسلام

جرادهٔ ملخ زان تو در پاریسی

اگر نرک گوید چگردش چه غم — نباری جراد آمده جمع او

نرشش نر و ماده سیاهست هم — گویند چون از بیضه برآید دوبا و چون بال گیرد غوغاش باشد و در زمینی که اهن فرونرود دم خود را فرو برد و بیضه نهد و در اوایل که دانه غلات در زمین متغیر شوند و نمو کند و چون حاصل خوشه آرد و شیره بند داد نیز بال گرفته در حاصل ریزد و لعاب دهنش هر گیاهی را بسراند و در اشش باریست دو در سینه دو وسط دو در عقب و نشانه غبار است در حرکت و نزول تابع سلطان خود ند چون نحل بجمعیت برخیزد و بجمعیت نزول کنند ابن عمران آورده که روزی ملخی نزد حضرت رسالت پناه بر زمین افتاده که بر بالش نوشته بود نحن جند الله الاکبر ولنا تسعة وتسعون بیضة ولو تمت لنا المائة لاکلنا الدنیا بما فیها یعنی ما لشکر خدای کبیریم و ما را نود و نه بیضه باشد اگر صد تمام شود همه دنیا را با هرچه در اوست بخوریم پس آنحضرت فرمودند

اللهم بارک

اللهم اهلک الجراد واقتل کبارها وامت صغارها وافسد بیضها وسد افواهها عن مزارع المسلمین ومعایشهم انک سمیع الدعاء پس جبرئیل نازل شد عرض کرد که این دعا باجابت مقرون گردید و تا قیامت ملخ را در مزارع امتان تو تصرفی نیست مگر آنکه حق خدا و نیز انگاه دارند و متابعت احکام شریعت کما هو حقه نکنند بروایت دیگر از حسن ابن علی منقولست که فرمود از پدرم شنیدم که از رسول الله شنیده بود که بر بال ملخی این کلمات مکتوب بود که انا الله لا اله الا انا رب الجراد ورازقها اذا شئت بعثتها رزقا لقوم واذا شئت بعثتها بلاء یعنی منم خداوندی که نیست معبودی بغیر من و منم پروردگار ملخ و روزی دهندهٔ ویم هر وقت خواهم بجهة قومی روزی سازم او را و هر وقت خواهم گردانم بجهة قومی بلا انشا نیز آورده اند که عموریه را چون وفات نزدیک شد صداعی عارض او شد که قدرت بر سواری و حرب نداشت اهل عموریه سبب را دانستند کلاهی بجهة او فرستادند و صداع را از سرش بر داشتند عمو را عجب آمده امر کرده تا کلاه را شکافتند و رقعه یافتند که این آیات بر او ثبت بود که بجهة رفع صداع مجربست که در کلاه یا مقنعه خود گذارند بسم الله الرحمن الرحیم ذلک تخفیف من ربکم ورحمة بسم الله الرحمن الرحیم یرید الله ان یخفف عنکم وخلق

الانسان ضعیفا بسم الله الرحمن الرحیم الان خفف الله عنکم ان فیکم ضعیفا
بسم الله الرحمن الرحیم حمعسق بسم الله الرحمن الرحیم الم تر الی ربک کیف مد الظل و لو شا
لجعله ساکنا بسم الله الرحمن الرحیم وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع
العلیم و از جمله خواص ملخ آنکه اگر ملخ تری تجبه عسر البول بخور کنند
نفع دهد از شیخ ابو علی سینا مذکور است که اگر دوازده ملخ اسر و پاها از تن
بر کنند و با قلیلی از مورد خشک مخلوط ساخته صاحب استسقا بنوشد نفع عظیم
بخشد و اگر ملخ دراز گردن را بر صاحب تب ربع آویزد شفا یابد اگر سفیده او را
بر کلف طلا کنند کلف زایل نماید ملخ بحری حیوانی است ۲ و نصف موخر چنان
است و از هر طرف ایمن و ایسر ده دست دراز دارد شبیه عنکبوت الا آنکه
دستهای عنکبوت درازتر است و جثه‌اش بقدر گرده نانی است بعضی کوچکتر
و هر یک را دو شاخ باریک سرخست و چشمهای برجسته و این در بلاد مغرب
بسیار است که بریان کرده میخورند و طبعش گرم و خشک است و بالجمله
دافع جذام بود تعبیر دیدن هر نوع ملخ در خواب نزول عذاب الکلش خیر
و نعمت است اینند در نقل میکند درهم و دینار زیاد باید اگر ملخ
اگر ملخ طلا بر او بارید آنچه از دستش رفته باز یابد

۲ که از او ربع و نصف
بوش از جانب ...
خرقتیت بقدر

جمل ازکک

حمل

حمل از کک وود در ترکی در پارسی
شتر زشم زند از من اگر بنو شنی
گر بخواب آید تو ان ارج خواهی شد
ور شوی خود شتری با دکمه بر بینی

اگر بینی با تو حمله کرد با سفیهی خصومت کنی اگر مهارش کشی گمراهی را براه آری اگر بینی از شتر خوردن
غنیمت بزرگی از اهل کنی اگر دو شتر با هم در جنگ بینی میان دو سلطان جدال بینی
اگر بینی شتران در پی هم میروند باران آید اگر بینی بر بختی سوار شده بخت و دولت
یابد با خلوت کر بینید یا اموال از کف رفته و غربت افتد در حیوة الحیوان مذکور است
که شخص عائنی در خراسان با جمعی بر سر راهی نشسته بودند قطار شتری را دید که از
هم می آیند با حضار گفت کدام یک را میبینید تا او را بکار برم یکی اشاره به بهترین
آنها کرد شخص عاین بشکار آن شتر چوش نقار را به نظر بر میان قطار از پای
در آورد صاحب شتر چون آن حال را مشاهده کرد بفراست دریافت که مردی
جمع در آمده گفت بگوئید بسم الله عظیم الشان شدید البرهان همه اجابت
کردند بجز آن شخص عاین پس صاحب شتر گفت بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله
عظیم الشان شدید البرهان ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن حبس حابس
من حجر یابس و شهاب قابس اللهم انی رددت عین العاین علیه و فی احب
الناس الیه و فی کبده و کلیته الحم رقیق و عظم فیما له یلیق فارجع

البصر هل ترى من فطور ثم ارجع البصر كرتين ينقلب اليك البصر خاسئا وهو
حسير چون این کلمات با تمام رسید شتر برخاست و عاین را دیده از حدقه
بیرون افتاد و این دعای شریف بجهت رفع چشم زخم مجربست علیکم بالضبط
والتجربة **فصل دوم در جیم مکسوره** جنّ پری اجسام لطیفه هوائیه‌اند و متشکل باشکال
مختلفه میگردند و در حدیث آمده که ایشان سه صنفند صنفی در لباس
لباس حیات و عقارب و صنفی در لباس طیور و صنفی در لباس حیات اعقاب
آدمیان و این طایفه اخیر مکلفند بآنچه در حق ایشان مقرر است و در حدیث آمده
که جنیان از رسول الله صلعم طعامی طلب کردند حضرت فرمودند که استخوانی
که بر او نام خدای برده باشند ماکول شماست و سرگینی که از حیوانات افتد
علف دواب شما و لهذا ممنوع است که باین دو استنجا کنند باستخوان حرام
و سرگین بکروه و فرمودند که باستخوان دندان مزنید و او را از گوشت پاک
مکنید که آنچه بهتر است از خانه شما میبرند انس ابن مالک گوید که با رسول
خدا از کوههای مکه بزیر می آمدیم پیری از برابر پیدا شد تکیه بر عصای خود
نموده بر آنحضرت سلام حضرت پس از جواب فرمودند که رفتار برفتار
جن می ماند عرض کرد بلی فرمودند از کدام طایفه عرض کرد که من هامة

ابن الهیم

ابن الهیم ابن لاقیس ابن ابلیسم آنحضرت فرمودند که نمی بینم میان تو و ابلیس مگر دو
پدر گفت بلی پرسیدند چند سال از عمر تو گذشته گفت بهمه دنیا را دیده و خورده ام
مگر اندکی روز قتل هابیل حاضر بودم و بدست نوح ع ایمان آوردم و با وی
در کشتی بودم و در وقت القاء ابراهیم ع در آتش با وی در میان آتش بودم
و با یوسف ع در چاه رفتم و بخدمت شعیب ع رسیدم و بعد انبیا ایمان آوردم
و از موسی ع تعلیم تورات و از عیسی ع تعلیم انجیل گرفتم و مرا امر کرد که سلام
او را به تو که پیغمبر آخر زمانی برسانم پس حضرت فرمودند چه حاجت داری عرض کرد
که تلقین کلمه ایمان و تعلیم قرآن خواهم پس اسلام عرضه کردند و قرآن آموخته بروی
دیگر عرض کرد شهادت در رکاب تو خواهم حضرت فرمودند باین آرزو خواهی
رسید تا در جنگ بدر در رکاب آنحضرت بدرجه رفیعه شهادت رسید و گویند
که از اولاد ابلیس بهمین هامه است و بعضی از مومنان جن که از نسل اویند به
بهشت خواهند رفت و در خانه که اسب عتیق باشد و نارنج یا ترنج داخل
آنخانه نشود و اسب عتیق آنست که پدر و مادرش عربیت دعا جن گرفته در باب
قاف و یا خواهد آمد انشاء الله **تعبیر** دیدنش در خواب دلالت بر اصحاب
مکر و حیله کند اگر جن گرفته را معالجه کند با اصحاب مکر جدال کند اگر بیند جن

جرز . جعل

فصل سیم در جیم مضمومه

جن را تعلیم قرآن میکند بر بایت رسد اگر بیند داخل خانه اش شهد ندارد و زد
احتیاط کند اگر ببیند او را جن گرفته توانگر گردد اگر زنی بخواب ببیند با فرعون
کار کند که حامله گردد و فرزند دیوانه زاید **جرز** موش بزرگ که بزرگتر از موش
دشتی است و سیاهی در دم اوست و خواص جرز دزدی از وی بد گویند

جعل هست آن بقشلو گردانی — که دو زبان قوردشش گویند ترکان
دگر زغفوق هم گویند اورا — بدشنش کرکی جو بند ترکان

بهایم را از وجع بگزد رنگش بسیار سیاه و سرخی بر شکمش بود بزرش را دو
شاخ است بیشتر در خوابگاه گاو و گاومیش سرگین و انها پیدا شود و نجاسات
و سرگین حیوانات را گلوله نموده او را بسوراخ خود برد و بطریق قهقرا یعنی پس
پس راه رود و از بوی خوش بمیرد و بوی ناخوش و نجاست زنده گردد و دو بال
و بالش در وقت پرواز ظاهر شود و گویند از غایت میلی که بغایط دارد در حراست
آدمیان کند که کی بقضای حاجت روند تا به نصیب خود رسد و شش پای
دارد و با کوهان مرتفع و اکلش حرام است از جمله خواص اگر خشک نموده و نمک زنند
خوردنش عقرب گزیده را نفع زیاده بخشد **تعبیر** دیدنش در خواب دلیل
دشمن است یا مسافری که بیاید

جند بادستر که اغلان آینش
خوانند ترکی

جند بادستر

خوانند ترک و قندز شش هم بنام — هست چون روباه سرخ در شمال
باشد اندر دشت قبچاق مقام — حیوانیست شبیه بسگ آبی

در روباه سرخ پشم بهترین انواعش در دشت قبچاق یافت شود و سمور نیز همانست
و او را دست و پا ضعیف و بسینه راه رود و سرش چون سر آدمی و دمی دراز دارد
و چون صیاد در طلبش جد بسیار کند و خصیه ظاهر خود را بدندان بکند بر زد
وی انداز و چون داند که غرضش از صید او همین است و اگر خصیه کنده او را
صیاد به بیند برود خوابد تا به بیند که خصیه ندارد و از او در گذرد و خصیه
باطن او را ظاهر بکند بیشتر در آب پنهان شود و گاهی بر خشکی آید و با
و جز خشک خورد و خصیتینش بجهت رفع سموم اثر عجیب کند که سائیده بمالند
مزاجش گرم و خشک است و در امراض بارده که در شش و دماغ بهم رسد
نفع از ادویه مینت و بجهت بادی که در گوشت پیدا شود نفع عظیم کند و اگر
روغن او را گرفته بر سر مصروع مالند فی الفور شفا یابد بجهت فالج و سستی
اعضا و نقرس بارده نفع عظیم بخشد بجهت خفقان نیز نافع است که از برودت
باشد و پوشیدن پوستش بجهت پیران و صاحبان طبع بارده بسیار نیکو
اکل گوشتش دفع فالج کند و اگر انثی بوزن درهمی بخورد از جند

بادستر بعد از یکروز هلاک شود **باب ششم در جانوران مشتمل بر سه فصل فصل اول در جانوران مفقود جوح**

حجل کبک بُوَد آن که رنگش ملک — نر کبکش خوانند و حنبل و ایل
که پا و منقار او هست سرخ — نبرد پیرو از جز یکبد و میل

و آن دو نوع است تهامی و نجدی و آنچه نجدی است سبز رنگ و تهامی فاخته رنگ
و هر دو نوع را دست و پای سرخ است و بچه کبوتر است و ماده اگر نر را نیابد
از غایت شهوت خود بخاک غلطد و منی خود در او زیر پر خود ریزد و بعد بیضه
نهد و بچه ازو آید و آنچه نر باشد بر حضانت او کند و آنچه ماده ماده حضانت او
کند و نر در آشیانه بسر برد و ماده در آشیانه و هفت سال عمر کند و چون دو نر
بر ماده برخورند بر سر او باهم جدال کنند و ماده یار غالب گردد و گوشتش حلال
گوشتش حلال و با کمال اعتدال و سریع الهضم از جمله خواصش آنکه اگر کسی جگر او را بقدر نیم
مثقال در وقت نخستین فرو برد از ترس و فزع ایمن شود و اکتحال زهره اش دفع
غبار چشم کند اگر ماهی یکبار از زهر او که خشک کرده باشند در بینی سعوط کنند
ذهن را زیاد و نسیان را کم کند و باصره را قوت دهد بیضه اش الطف از بیضه مرغ
است و نافع است صاحبان فراغت را مضر است گرفتاران زحمت و مشقت
را و بخش در آب بهتر است از بخش در روغن و آب باید مساوی باشد با ان

۳ و گاه باشد که بیشتر از آن او را ... بار آرد ... جانب او بیضه نهد و بچه

دربها

و قدری سرکه و نمک در آب ریزند تا بجوشد و طبخ هر ضیه بدین سیاق ولی آب
اما بریان کرده اش مولد سنگ مثانه است و مورث قولنج و اگر زیره و
نمک در آب ریزند در شکم را نفع دهد مطبوخ او با سرکه و پیاز عضل دافع
سایر اوجاع بطن بود و باقی در باب قاف بیاید **تعبیر** دیدن او در خواب
دلالت کند بر زنی که الفت نگیرد و باشد که دلیل محبت او الاد بود

حیه اندر پارسی مار است و ترک ایلانش خواند — گرچه مارش از دو صد افزون بود اندر جهان
در سجستان از بهشت افتاد و پس زاد و ولد — کرد در آن سرزمین و ماند نسلش جاودان

سهیلی از مسعودی نقل کرده که چون مار از بهشت بیرون افتاد در سجستان
قرار گرفت و اگر بوزاو را نمیخورد ارض سجستان از اهلش خالی ماندی مار
هست که او را اصله گویند و او چنان است که چون عمرش هزار رسد ریشش
شبیه روی انسان شود و نظر کشتن آن از خواص اوست و نوع دیگر
هست که او را اصل و مکللة الرأس گویند یعنی تاجدار هر چه بر او بگذرد
بسوزد و در حوالی سوراخش گیاه نروید و مرغ در اطراف او اگر پرد بسوزد
و هر جانور نزدیک بر او بی بسوزد و هر آدمی که از دور او را ببیند بمیرد
و اگر کسی او را بکشد از امان خود اگر سواری نیزه او را زند با اسب هلاک شود

واین نوع در بلاد ترکستان بسیار است و هزار سال عمر کند و بعد خطوطی
که بر شکم دارد بیضه نهد و موران بقا دارند الا فیلی و بدترین انواعش اژدها
واقعی است و عقرب چون مار را بگزد بمیرد و بیضه او سفید و سیاه و تیره رنگ
و سبز و منقوط و ناهموار و درخشنده و متحرک است و سبب اختلافش معلوم
نیست و در میان آن بیضه‌ها چیزی شبیه بحرکت میباشد و آلت رجولیت او
بجز چیزی که چون خطی مستقیم که در شکم وی چسبیده شده چیزی معلوم
نیست و بجز آنکه گاهی بیکدیگر بپیچند از مباشرت چیزی معلوم نیست زنانش
مشعوق و موصوفست بشدت حرص که هر چه یابد فرو برد و نخاید و اگر لقمه درشتی
فرو برد خود را بدرختی بپیچد تا منکسر شود و چون بگزد منقلب شود و بعضی گمان
کرده اند که زهر میریزد اگر طعام نیابد بنسیم تعیش کند و بعد از چند گاه بهم گشته
شود و هر چه عمر بیشتر کند ضعیفتر گردد و اراده آب نکند لیکن از شراب نگذرد
و گاه باشد که بمنی خود را هلاک کند و در جای بسیار اقامت کند و ماده
حضانت بیضه کند تا بچه آرد و در کسب معاش قوت عظیم دارد و سیر کند
تا سوراخی دیده در او فرو رود و چشمانش چون مسمار در سر او فرو رفته است
و در چشمخانه نگردد و از مرد برهنه بگریزد و از دیدن آتش او را خوش آید

واقبال بدان

واقبال بدان طرف نماید و نهایت دوستدار شیر بود و تا زمانه که عرق آب
با او آلوده شده باشد اگر بروی ریزند بمیرد و اصل مارها البته و چون حاکی
شوند در خاک زنده کانی کنند جاحظ گوید که حیات بر سه نوعند یکی آنکه
گزیده او را هیچ تریاق سود ندهد مثل اژدها و افعی و مارهای هندی
و نوعی را تریاق سود کند و آنکه بیشتر گزیده او را هلاک کرده آنست
آنست که سمیت چندانی ندارد چنانچه شخصی را ماری در خواب فرو برد و دیگری دید
و مار را بنفیک بجست پس از آنکه او را ضایع کند و شکمش دریده آن شخص را
بیرون آورد و جسد مار را از او مخفی داشت تا مدتی بر آن بگذشت تا اتفاقا
بار دیگر آن دو شخص در آن مقام آمده جسد پوسیده همان مار را دیدند
پس آن شخص بگفت که روزی مار تو را فرو برد و من ترا از شکمش بر آوردم و تو را
خبر نشد فی الفور آن شخص بمرد و این دعا بجهت رفع اذیت سموم نفع عظیم بخشد
بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم
در حلیة الاولیاء از یحیی ابن عبد الملک منقولست که روزی در مجلس سفیان
ابن عیینه بودم شخصی را فرمود که برخیز و آن حکایت بدیعی که از مار دانستی
بگوی تا هیچ عاقل بعد ازین اعتماد بدشمن خود نکند اگر چه با او در مقام دوستی

برآید پس آن شخص برخاست و گفت از ابن جبیر شنیدم که روزی بقصد شکار بصحرای
رفتم و ماری بسرعت تمام خود را بمن رسانیده گفت یا ابن جبیر مرا پناه ده تا
خدا ترا پناه دهد که دشمنی با شمشیر برهنه از پیِ من میرسد گفتم بیا در زیر جامه ام
گفت ظاهر می شوم گفتم در بغلم گفت ظاهر میشوم اگر در اندرون خویشم
جای دهی عنایت کرم است گفتم ترسم مرا بکشی گفت بخدا که نکشم پس دهن خود
کشودم تا داخل شد بعد که آن سوار رسید و او را ندیده برفت گفتم دشمن تو
آمد و رفت حال اگر خواهی برون بیا گفت یا ابن جبیر حال یکی از دو امر اختیار کن جگرت
بشکافم و دلت سوراخ کنم گفتم یا ابن زودی خلاف عهد جایز داشتی گفت از
تو احمق تر کسی ندیدم که با وجود عداوتی که در میان من و پدرت آدم ع بود
اعتماد بعهد سست و قول نادرست من کردی گفتم حال امانم ده تا در این صحرا
گوری بجهت خود کنده و در آن بخوابم پس آنچه خواهی بکن گفت برو و مشغول شو
چون باین عزم حرکت کردم روی دل بقاضی الحاجات آورده با رقت قلب
عرض کردم یا لطیف الطف بلطفک الخفی یا لطیف یا قدیر اسئلک بالقدرة
التی استویت علی العرش فلم یعلم العرش این مستقرک یا حلیم یا علیم یا علی
یا عظیم الا کفیتنی هذه الحیة پس بعد از چند قدم جوانی را دیدم و از احوال

واضطرابم

واضطرابم تفتیش کرد کیفیت را گفتم برگی شبیه برگ زیتون بمن داد که بخور چون خوردم
آثار انقلاب در معده من پیدا شد و مار قطعه قطعه شده از من دفع شد باز آن جوان را
گفتم که تو را کاش شناختم که بشکر خدمت گفت چون تو باین دعای مبارک مناجات
کردی غریو در میان ملائکه افتاد و خداوند مرا در آسمان چهارم امر فرمود که برگی
از درخت طوبی بجهت تو آورم و داد تو را از آن دشمن اندرونی گرفتم والسلام
در خبر وارد است که چون ماری در خانه ببینید او را بکشید و بگوئید اناشدک بعهد نوح و بعهد
سلیمان بن داود ع ان تؤذینا پس اگر باز ظاهر شود او را بکشید حدیث مار
بر طول کشید بچند کلمه از خواصش اختصار باید کرد اگر پوست او را در میان رخت گذارند
از خورد سوسه ایمن شود اگر پوستش را بر روغن زیت خمیر کنند و بر دندان کرم
خورده گذارند وجعش ساکن گردد و اگر پوست او را بریان کرده با پوست بیخ کبر
و زراوند طویل و بلادر متساوی الاجزاء خمیر کرده بر کسیکه ثالیل یعنی زگیل داشته
باشد قدری بخورانند زگیل وی بریزد و اگر ندارد و دیگر بر نیارد و اگر دل او را
بر صاحب تب ربع بندد و دیگر تب نکند و باقی خواص او در باب الف در افعی گذشت والسلام
تعبیر اگر مار مرده بیند از شر دشمن محفوظ ماند اگر او را گزید و ورم کرد مال
وافر یابد اگر بچه اش را خورد از دشمن مال یابد و اگر خام خورد غیبت دشمن کند

حلزون

واگر دید مارا از مکانی برطرف شد و باجادث شود و از آن مکان سفر کن اگر با ما
حرف زند مسرت یابد اگر مار سیاه گیرد ملکی بدست او آید و مار سفید دشمن ضعیف
است و مار واژدها دلیل عداوت در اهل و اولاد است اگر ماری از دست بیند لخت از غارت دو ور افتد

حلزون بود آن کرم که در ظرف بطل	خوابش بود گوشه های صدر کبار
تر کانش همه بابی وتولاغی مانند	هر جاش که بینی ز درا کمبار

این همان حیوان است که در گوشهای جلد و خانه اوست چنانچه هر وقت در طلب باده خود
در حرکت آید خانهاش همراه او بحرکت آید و چون در رفتن احساس در شیئی کند منقبض گردد
و چون نرمی چند منبسط شود و از خوف بعضی از حشرات سر در خانه خود فرو برد گوشتش
حرام و اگر پیشانی را با و طلا کنند مانع ریختن آب در چشم گردد و اگر سوخته
او را در دارو کنند اکتحالش سپیدی چشم را ببرد و نشف رطوبات کند والسلام

حمام است کبوتر به پارسی لیکن	بتر کیش بود نام عجز کو کرچین
اگر چه خواند عرب هر کدام صاحب طوق	بد از طیور حمامش چو نیز تشنو ابان

مفردش حمامه است و حمام بر جمع و مفردش صادق آید چون اسم جنس است و آن
دو قسمست بری و اهلی بریش آنست که در برجها مقام کنند و در مغارها و کوه
و جاهای گرند و اهلی آنکه در خانها و او آشیانه و مختلف اللوان باشند و حضرت مقدس

نبوی امر

حمام

نبوی امر کرد بود که از پی کبوتر میرفت فرمودند که شیطانی پیروی شیطانی میکند اگر
مقصود کبوتر پرانیدن نباشد این حدیث منافی احادیثی است که در صواب نگاهداری او
وارد است و از طبع کبوتر است که مسافت بعیده در مدت کمی طی کند و نامه آورد و حب
وطن جبلی اوست و بعضی گفته اند که در یکروز سه هزار فرسنگ قطع کند و باشد که دو سال
از مکان خود غایب شود و باز از غایت فطانت راه بمنزل خود را شناخته
عود بمقام خود کند خوشش و ظرافتش از شاهین بیشتر است در حدیث وارد که کبوتر
و باز نمیرد تا مبتلای بفقر نشود و گویند آن دو کبوتر که بر در غار بیضه نهادند کبوتر
وحشی بودند و کبوترهای حرم از نسل آن دو کبوترند که در روز فتح مکه سایه بر سر
رسول الله صلعم انداختند و حضرت ایشان را دعا کرد و برکت بخشید ابن زهیر گوید هر صفتی
که در مرد و زن آدمیان دیدم مثل آن در کبوتر دیدم ماده او اراده نمیکند مگر
نر خود و نر اراده نمیکند مگر ماده خود و نر و ماده از هم جدا نشوند مگر آنکه او را بنا بود
تا با دیگری انس گیرد و ماده بچه نر خود را آبستن میشود و پیش از موافقه او رامی بود
و در نهایت عفت است بحکم آنکه در وقت مباشرت دم خود را بگشاید تا عورتش
دیده نشود و در مدت ششماه مباشرت نکند و در ششماه مباشرت کند
و در چهارده روز بچه آرد و دو بیضه نهد از اول نر و از دوم ماده برآرد

درمیان گذاشتن دو بیضه یکشبانه روز فاصله باشد و نر تا نیمروز بر بیضه نشیند
و ماده تا شام و شب نیز بهمین طریق تا بچه بر آید پیش از آن اول خاک شور در بن
آنها ریزد تا هر چه بعد باشد میل خورند و در نظر بچهای خود مباشرت نکنند زعم
ارسطو آنست که هشت سال بیشتر تعیش نکنند اکل لحم جمیع انواعش حلالست
از جمله خواصش آنکه اگر شخص آبله دار بقرب خانه ایشان یا در خانه که او است
باشد شفا یابد زیرا که مجاورت امان است از آبله و فالج و سکته و سبات بر معنی
است که صاحبش را همیشه خواب آید و اکتحال بخون تازه اش جراحت چشم
را نفع دهد و اگر پری از ان کنی و از خون همان موضع اکتحال کنی نیز همان خاصیت
دارد و اگر بر بینی مالند قطع رعاف کند و اگر بزیت مخلوط نموده بر سوخته آتش
نهند شفا یابد و سرگین او را اگر در میان کرم ریخته صاحب عسر البول را دهند
شفا یابد اگر با سرکه بر صاحب استسقا مالند شفا دهد و سرگین کبوتر سرخ بمقدار
دو درهم با سه درهم دارچینی صاحب سنگ مثانه بیاشامد شفا یابد گوشتش مقوی
گرده و زیاد کننده باه است و اگر شکم او را شکافته گرم بر عقرب گزیده نهند شفا
دهد اگر خونش بر پنبه آلوده بر روی چشم بندند درد چشم را ببرد تعبیر
دیدنش در خواب دلیل بر رسول امین و دوست صدیق کند باز نی نیکو است

حیدر حیوان

یا دلیل بر نوحه و بر سر چهار دیدنش دلیل مرگ است و دیدن بچهایش دلیل پسران
اگر بچه ایشان را دانه میدهد و کلاغان جمع قیادت زنان نماید شنیدن
دلیل شنیدن سخن باطل است و اگر نزد او آید بمانند باو رسد اگر از او گریزد زنش
طلاق دهد یا بمیرد و اگر مالک ایشان شده کنیزکان بخرد و حمام گفته که صید کردن ایشان
در خواب مال دشمنان برد اگر نقصانی در چشمش بیند نقصی در زوجه اش هم رسد

حیدر دارد ولی تا زنی نام شیر — آمد و شیر خدا راشد لقب
~~حیوان بود و بغیر جانور — جا نمود خواند اگرچه ترکش~~
کو خود با زاده ح کند طی — دیدیم ز کوچک و بزرگش

بعنی جاندار بعضی از علما گفته اند نکته اینکه حق سبحانه و تعالی حیوانرا باکل و شرب
و لباس و منزل محتاج کرده برخلاف سایر موجودات آنست که اگر جز چنین بود همه در
مقام طغیان و سرکشی بر آمدندی و این نوع ناطقش که انسانست دعوی ربوبیت نمودی اگرچه
با همه احتیاج با هم کردند چون فرعون و نمرود و شداد پس بمقتضای حکمت ازلی ایشان احوج
از همه مخلوقات خلق شد حتی وحوش و طیور و حشرات الارض و حیوانات خصی اگر دوازده عجز
خصیند و فرزندشان مرطب ملین بود و لیکن دیر هضم است بهتر لحوم لحم میش جوان
دو ساله و بز خصی است تعبیر دیدن حیوان در خواب و تکلم نمودن آن

رسیدن بدرجه کمال است اگر کلاغشان بنهفتند نرسد از زوال مال و آنچه باب انتقال کند و دیدن
پوستش رسیدن بمیراث و نعمت است اگر پوست قیمتی چون خز و سمور باشد یافتن منصب
و جاهست اگر بجای ایشان که پوست جوانی کند بمیرد و اگر صحیح باشد بچه‌ش شود و دیدن
پشم و موش دلیل رزق است دیدن شاخش دلیل بر تجملی است دیدن سم و ناخن
دلیل سفر است بزغاله و بره دلیل سرور است صدای اسب دلیل صعوبت صدای
شتر دلیل خوف صدای شتر دلیل حج و زیارت است آواز گربه خادمی دزد دلیل
کند آواز آهو فایده از زنی بدان آواز سگ دلیل فجور و دزدی است آواز روباه
مکر و کذب بود آواز خوک ظفر یابد بر دشمن آواز بزغ در آمدن در کار عالم
باز پس با سلطان عجز مارا رام کشتن دشمن

حشرات‌اند جانوران کهن
که ز کتمان حق بجوش آید | از پی لعن این گروه بجهد
هر شب و روز در خروش آیند | اکلشان حرام و نکایتشان بی آغاز

و انجام است و حشرات جانوران ریزه زیر زمینند که بر روی زمین زندگانی نتوانند

فصل دویم در چار حمله مکسور | حداه را نشناسی اگر غلیواج حسب
که کور کوزن شیر از ایشان همی خواهند | ولیک ترک چلاغانش درسخن گوید
که پاس خاطر همسایگان نکو دانند | احسن طیور است و بعضی گاه بعضی

هنود ببرند

هنود بیند و در حضانت بنموده جوجه بر آرد رنگش خاکستری است از مرغان شکاری
نیست لیکن بجای مرغان را میر باید مگر طیوری که در همسایگی او باشند بسبب حق
جوار اگر از گرسنگی بمیرد قصد جوجهای ایشان نکند و در طیران ملک بمودن از خواص
اوست و زعم این وحشیه آنست که غلیواج به عقاب و عقاب بغلیواج متبدل می‌شوند
و از طیور جوارح سلیمان است لهذا الفت و تملک او با آدمیان محال است
بسبب دعای سلیمان که گفت رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
و او نیز از اجزای ملک اوست اگر با وی صید کردن ممکن بودی شکننده
تر از وی در طیور نیست و هرچه از هر کس بیابد از جانب راست رباید و سالی
نر و سالی ماده است و او یکی از فواسق خمسه است که بهمه مامور بقتل اویم
که غلیواج و کلاغ ابلق و عقرب و موش و سگ گزنده است و اکلش حرام
و قتلش حلال است اگر زهره او را در سایه خشک نموده و در میان شیشه نقوع
کنند بجای گزنده بمرادات السمی که قطره از او بچکانند شفا دهد و سه میل
اکتحالش نیز همین خاصیت دارد بشرط آنکه اگر از جانب راست گزیده
بچشم چپ و اگر از جانب چپ گزیده بچشم راست کشید و اگر زهره اش
را خشک نموده ضماد کنند و در موضعی که حیات و عقارب باشند بپاشند

حرباء

جمله میرند اگر خون او را به قلیلی از مشک و گلاب مخلوط ساخته ناشتا بیاشامند از
ضیق النفس نفع بخشد و اگر زنده او را در خانه جای دهند حیات و عقارب از آنجا
بگریزند **تعبیر** دیدنش در خواب دلیل حرب و قطاع الطریق با زن است یا معامله
با کسی که حرب با او حلال است و گاهی دلیل بر پادشاهی است اگر بیند که او را حرباء
حق سبحانه و تعالی او را فرزندی کرامت فرماید که قبل از بلوغ پادشاه شود و اگر بعد
از گرفتن دید که بریدان فرزند بمیرد

حرباء بود آنکه مهر خورشید — واله شود و دهد دل از دست
از وقت طلوع صبح تا شام — از ساغر وصل او بود مست

در پارسی آفتاب پرستش گویند جانور است
شبیه بماهی کوچک سرش شبیه بسر گوساله و چهار پای دارد و چون شتر صاحب
کوهانست و زبانی دراز دارد با آفتاب میگردد و چشمانش بی آنکه خود بجانبی
بگردد می‌گردد و همیشه خاموش است و بر هر درختی که باشد برنگ آن درخت متلون
گردد و زبانش بدرازی سه ذراع است چون حیوانات صغیر چون مگس و امثال او
در اطرافش آیند بزبان چون برق او را ربوده بخورد و چون جانوری بیند که از
او ترسد بشکلی شود که آن جانور از آن گریزان شود و بدین سبب متلون
المزاج را به حرباء تشبیه کنند و شبها تا روز طلب معیشت کند اکلش حرام است

وازذوات السموم

حمار

و از ذوات السموم است اگر خون او را طلا کنند بر چشمی که موی زاید دارد و بعد از آنکه کنده
باشند دیگر بر نیاید اکتحال زهره اش زایل غشاوه چشم است اگر پیه او را پاره آهن
گداخته در آتش بسوزانند و با قدری از خونش مخلوط کنند و پیه و خون تازه او را
ریخته بر جراحات سر طلا نمایند در بار اول شفا دهد و گوشت و بیضه اش سم قاتل است
تعبیر دیدنش در خواب دلیل بر دیدن وزیر است یا بر رسیدن خواب بیننده
بخدمت پادشاه یا حصول فتنه در مذهب یا زن آتش پرست یا گریه بر میت یا جنگ

حمار خر بود در ترک خوانش ار — جهان تا ده او بار با خود این دیدی
بغیر جنس خود ار جمع کرد داد چه گناه — خوات وی بجز این کار زحله سجیدی
اگر خر این بنمودی کسی ز آدمیان — کجا شدی کس خرنه ز دوی تو بیدی

حیوانی خر او مثبت که چون با غیر جنس خود جمع شود بار گیرد و بچه آرد و چون سی ماه از
تولدش بگذرد و بر ماده جهد نوعی از آن قابل احمال و اثقال است نوع دیگرش سواری
دهد و از یابو در رفتن و دویدن بگذرد و چون استشمام شیر کند از غایت خوف
خود را بر شیر اندازد و موصوفست بحدت سمع و از راهی که یکبار رفته از خاطرش
نرود و در آب صاف کمتر قدم نهد در مدح و ذمش اقوال بسیار است جمعی
رکوبش را از سبب چنین اختیار کرده اند و مراعات خاطرش بکنند که مسکین خر اگر

[illegible]

وحضرت مقدس نبوی بسیار بر او سوار می شدند و بسهولت بر او سوار توان شد
و بسهولت فرود توان آمد و در قرب خود توان چرانید و در تذکره مثل و امثال عرب
آمده که الحمار شنار والعیر عار یعنی سواری خر زعیب اسب و سواری ماده خر
ننگ و دیه اندک دارد و چو مهر زنان دهند و حضرت رسول فرمود که چون آواز
حمار شنوند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگویند که او شیطان را می بیند و از
جمله خواص اگر جگر بچه کوشش را در شراب کنند هر کس خورد بیهوش شود و
عقلش زایل گردد و هر که در وقت جستن نرش بر ماده موئی از دمش برکند
و بران بند و قوت نعوظ و جماع او زیاد شود و اگر شیکه بدمش بندند با مقعدش
را چرب کنند و اگر صاحب مرض کزاز در آب گوشت مطبوخ او نشیند شفا یابد
مرض کزاز آنست که شدت برودت و سرما بهم رسد و صاحب صرع اگر
انگشتری که از سم او سازند در دست کند شفا یابد اگر سرگین او با سرکه و آب
مخلوط کرده بر عضوی که خون جاری باشد بپاشند خون باز ایستد و اگر پوست
پیشانی او را بر کودکان بندند از فزع و خوف ایمن گردند اگر سرکه بر سر کشتش
پاشند و در باغ سقوط نمایند خون باز دارد اگر عقرب گزیده بر او بر او وا
گونه سوار شود المش بر طرف گردد و اگر مغز ساق او را با روغن زیت مخلوط

ساخته

حمار وحشی

ساخته بر سر طلا کنند موی دراز کند اگر شیر او بر قضیب طلا کنند نعوظ آورد و فریاد
سگ را نباله آرد و از روده دل فریاد کند اگر مصروع جگر بریان کرده او را بخورد
و در سرکه نشیند صرعش زایل گردد تعبیر دیدنش در خواب دلیل سعی است نر ادار
او در مغز و خیره فرزند دیدن حمار عزیز شان بزرگی و علامت نجات و رجوع بمنصب
سواری او در خواب رسیدن بمال و زینت است و اولاد و دیدن موت دلیل فقر
و موت صاحب اوست اگر بقصد خوردن او را ذبح کرد روزیش وافر گردد
و اگر قصد خوردن نداشت مالش از دست برود اگر از او پیاده شد که سوار
نشود فقیر شود اگر ببیند دم حمارش بلند شده عمر دراز و مال و جاه یابد حمار زین کرده
عزلت حمار فربه مال بسیار است اگر ببیند حماری از آسمان آمد و با او دخول کرد
مال وافر یابد خاصه اگر صاحب او باشد حمار ماده زن صاحب معیشت کثیر
الخیر و صاحب نسل است اگر حمار ماده ببیند با کره زنی یابد که کودکی دارد و اگر
ببیند حمارش بمرد و کمر تبار زیانه مالی یابد بگرید حمار وحشی اندر پارسی عیب

بجز آن خر که از مردم رمیده   که داغ ایلکی او را ترک خواند
که در هامون ز او خر تر ندیده   بغایت شدید الغیرتست لهذا نرهای او

همیشه مجبوب است چون ماده او نر بزاید نر او خصیه او را بدندان گرفته بکند و ماده

حُبارى

او بکریزد و گاه ماده اش پای خرکره را بشکند که نزد او بماند تا او را شیر دهد
و از پدر اش بسلامت ماند و بیست سال یا بیشتر عمر کند آورده اند که جمعی از لشکریان
در یکی از قرا شام حمار وحشی بسیار شکار کردند و بعضی را طبخ نموده یکی از آنها بعد
بگرو زو شب آتش جوش زدن نمی پخت علت ندانستند یکی از روی فراست سرهای
بریده اش را از آنگاه بنگرد در پشت گوش یکی بخط کوفی داغی دیدند که از بهرام گور بود
قبل از بعثت رسول خدا بزمان بسیاری بود تا آن زمان هشتصد سال بود دیگر خدا
داند که پیش از داغ چند سال داشته و از جمله خواصش آنکه نگاه کردن بچشمش باعث
دوام صحت و مانع نزول آب اکتحال زهره او تحدید بصر نماید خوردن گوشت فربهش
مفاصل را نفع کند و گوشت او مانع است نقرس را طلا پیهش ازاله کلف بهق نماید
دفع بول در فراش نماید اگر با روغن زنبق مخلوط ساخته بر بهق طلا کنند تعبیر
دیدنش در خواب دلیل زن و فرزند جفاکار و صاحب قوه که از اهل بادیه بود
و گوشش دلیل عصیان و نافرمانی افتادن از پشتش دلیل وقوع در معصیت است
و نوشیدن شیرش دلیل عبادت و دین و اربیت ملک او شدن دلیل رسیدن
غنیمت و مال است و وحشت او دلیل جزارت و انس او بی دلیل نفع فصل سیم

در حاء مهمله مضموم حبارى حبارى جهت اند بپارسی جرد

که ترکش دغداری و بهبره خوانند مرغی است دراز گردن و بلند منقار و جا
کنزی اکثر در بصره بسیار میباشد و صید اهل آنجا است در حوصله او دانه درخت بطم
یابند یعنی حبة الخضرا اگر ریشش را بکنند از غصه نرسیدن بآن درخت بمیرد و گوشتش
اخف از گوشت بط است اکلش حلال و در بعضی از تفاسیر مذکور است که او سبب
گناهان بنی آدم بمیرد که گناه بسیار آدمیان باعث کم باریدن باران است و چون
باران کم بارد حبوب کم گردد و طیور بمیرند و اعراب بچه او را نهار و بچه مرغ خانگی
الیل خوانند که گفته اند و نهار ارایت تنصف اللیل و لیلا رایت نصف النهار یعنی
دیدم روز نصف شب و دیدم شب را در نصف روز که بچه حباری و مرغ خانگی باشد
اکل گوشتش جهة تسکین ریاح نافعست لیکن مضر قولنج و مفاصل مصلحش دارچینی است
و خوردن گوشتش مولد خون بلغمی و موافق امزجه بارده بتخصیص در زمستان و بلاد سردسیر بعضی
از خوردن گوشتش منع کرده اند که بطیء الهضم است بهتر آنست که بعد از ذبح گوشتش
در یک مهد ارد و بعد طبخ کنند و بر اعضایش سیر و فلفل و ادویه حاره باشند و خوردن
و خوردن حلوا بعد از اکل گوشتش لازم است صاحب عجایب المخلوقات گفته که
سنگی در حوصله اوست که با هر که باشد محتلم نشود و اگر بر شکم بندند رعاف را
قطع کند و دلش را بر هر که بندند خوابش کم شود ارسطاطالیس گفته که بیضه او

خطاف

که ازاو زهره بستد اگر ریش را سیاه کنند یکسال بماند و آنکه از و ماده زهره بستد سیاه کند
و اگر رشته را با سوزن در هر دو بیضه کشند بیضه که ازاو نر زهره بستد رشته را سیاه
کند اگر پوست سنگدان او را خشک نموده مانند کحل اندازانی صلایه کنند و در ابتدای
نزول آب اکتحال نمایند منع آب نماید تعبیر دیدن او در خواب دلیل جوانمردی که
دخل اندک و خرج بسیار داشته باشد و اوقات شبانه روز را منقسم کرده باشد باب هفتم
در خاء معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در خاء مفتوحه هست خطاف آن پرستو کش هم
ترک قرلان قوش خوانند در شمار مسافت بعیده قطع کند تا خود را بجوار
مردم رساند و در خانه های معمور از گل تازه بقدر آنچه خود و بچهایش را
کفاف باشد خانه بسازند و در جای بلند که از خطر دور باشد این نهد و سبب علو
همت و زهدی که دارد و بجهت پیشه و امثالهم راضی است از عجایب کار او آنکه
چشمش از محل خود در آید و بجای خود قرار گیرد و کس جمع شدن او را با ماده خود ندیده
دیده اند که بر چیزی نشیند و بخورد و خفاش که عبارت از شب پره باشد دشمن اوست
بدین سبب چون بچه آرد چند شاخ کرفس در آشیان نهد تا از آزار خفاش ایمن ماند
و چون از گل خانه سازد گاه داخل کند و اگر گل نیابد خود را در آب تر نموده
در خاک غلطد و بدان گل جاه سازد و زبل در خانه خود نگذارد و چون بچه او

بزرگ شود

بزرگ شود اصحاب یرقان او را با زعفران زرد نماید چون چنین ببیند برود و از اراضی
هند سنگ یرقان بیاورد و در آشیان نهد و آن سنگ کوچکی است که در او خطوط سیاه
و سرخ است پس آن سنگ را بردارند و بسایند و از آب وی بیاشامند با مراد شفا
یابند ثعلبی و غیره در تفسیر سوره نمل آورده اند که چون آدم صفی از بهشت بیرون آمد
از تنهائی شکایت کرد حق جل علا خطاف را مونس وی فرستاد و بر او لازم ساخت
که از بنی آدم دور نگردد و در خانهای ایشان خانه سازد و با او چهار آیه از
کلام الله است یکی آیه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا
من خشیة الله تا آخر سوره حشر و نغمات خود را بکلمات العزیز الحکیم
مترنم و ممتد میسازد و آن چند نوع است یکی آنکه در سواحل بحار مقام دارند و
در حبشه از این نوع بسیارند کوچکتر از گنجشک خاکستری رنگ که او را سنونو گویند
و در سین جاید نوع دیگر سبز رنگ است بر پشتش بعضی علامات سرخی است کوچکتر از دره
که نجاست که در باب تا گذشت که صید مگس و پروانه کند نوع دیگر آنکه بالهای دراز
دراز و نازک دارد که در کوهها صید ملخ کند و بخورد و این نیز شونو نام دارد و بعضی
گمان کرده اند که ابابیل این است که حضرت مقدس نبوی از قتل او نهی فرموده
و بعضی مکروه دانسته اند از جمله خواصش آنکه اگر چشمش را بر سر بری بندند گریه او

خنفسا

خنفسا

خواب بکند اگر خشک نموده بسایند و با روغن زنبق مخلوط نموده بناف زن
زائیده مالند نفع عظیم بخشد اگر خشک کرده بسایند و به ذکر طلا کنند قوه باه
بیفزاید اگر زنی خون او بخورد شهوتش تسکین کند اگر بر سر صاحب صداع طلا
نمایند صداعش برود و اگر خون او را دختران بر پستان طلا کنند بزرگ نشود
آشامیدن زهرهٔ او موی را سیاه کند اما چنان خورد که بدندان نرسد که سیاه
کند گوشتش بخوابی آرد گویند چون بچه بخشتین وی را بگیرند وقتی که قمر زاید النور باشد
و شکمش بشکافند دو سنگ در او یابند یکی سفید است اگر مصروع یا معقود ببندند
شفا یابد و یکی سرخ اگر بر عسر البول او بندند شفا دهد اگر گل آشیانهٔ او را با آب ممزوج سازند

... بنوشند ادرار آورد صح

خنفسا که گلوله کن باشد — که بترکی بود دزان قوز دیبی
از جعل کهتر است و با عقرب — طرح الفت فکنده از خوردی

از جعل که چکتر طولانی بود و میانهٔ او و عقرب الفتی عجیب هست لهذا اهل مدینه او را
جاریة العقرب خوانند و این چند نوع است یکی جار قنا و یکی خنطب و ابن بریه که ذکرش
اما خنفسا بکسرهٔ فنوق مشهور است که او را القعلو نامند عربان گویند الخنفسا اذا
تحرکت فست یعنی تا جنبد این بوی بد از وی بلند کرده و اکلش جهة استخباثش حرام
اگر سرهایش بزاد در برج کبوتر نهند کبوتر بسیار جمع آیند اکتحال برطوبتی که در جوف او است

جانور سیاهی است

بجلوه نظر

خیل

خنزیر

تجدید نظر و جلاء بصر نماید پرده چشم و بیاض و سبل را ببرد و بر جا که برگ چنار دود
کنند خنافس گریزان گردند و اگر آنها را کوبیده بر عقرب گزیده گذارند شفا دهد
و اگر کسی یکی از او را بخورد هلاک گردد خنزیر و دیدنش در خواب دلیل تو
زن ابقاست اگر رائی مرد باشد خدمت اشرار کند و باشد که دلیل دشمن بود

خیل بود بپارسی خر اسب — که بترکیش ایت می نامند

اول کسی که بر او سوار شد حضرت اسمعیل ع بود چه آن زمان اسبان وحشی بودند
و کسی بر آنها سوار نشده بود از جمله خواصش آنکه اگر زرنیخ سرخ خورد بمیرد

خواصش در باب قاف صحیح

فصل و دیم در خاء معجمه مکسور — ن خنزیر بود خوک و بترکی طنقوز
کز نوع بهیمه و سبع دارد بهر — در بینه بر و حمل فرزند گیرد جای
نادر بود از تطبع ماند در شهر — از بهیمیه علوفه خوردن و از سبعیت

دندان گرفتن و مردار خواری کردن خوی او است در شهوت بمرتبه حریص است
که از پشت مادهٔ خود بچند میل راه فرود نیاید بنوعی که صیادان او را از دو
ششهای بکمان کنند و باشد که دو نر بر سر ماده نزاع کنند تا یکی هلاک شود
چون وقت مستی ایشان شود خوکان سرها در پیش اندازند و مماعلم کنند
و آوازها متغیر سازند و باشد که از یکمرتبه جستن نر بر ماده بیست بچه آرد

و چون چهار ماهه شود بر ماده جهد و ماده اش شش ماه بار گیرد و در بعضی
بلاد هفت ماهه یا هشت بار گیرد و بعد از پانزده سال دیگر نزاید و دندانش
از همه حیوانات تیزتر است و دو دندان پیش او از زبر و زیر چنان دراز شود که
بیکدیگر گزد و از اکل باز ماند چون سنگ را بدندان گزد موی سگ بریزد
و بسرعت حیات و عقارب بخورد و خرزهره ببیند از زهره ترسناک بود
چون سه روز دیگر گرسنه گردد لاغر شود و چون روزی بخورد فربه گردد و چون بیمار شود
سرطان خورد شفا یابد اگر جاری بر او بول کند بمیرد و اگر یک چشمش در آید بمیرد
و پوست او با گوشت چون او تیان چسبیده است قبول یا دیب بکنه اکلش حرام
خوردن جگرش از گردن جانوران نفع بخشد اگر خشک کرده بخورند از فالج
و قولنج شفا دهد و اگر بر بواسیر بندند بکشد اگر زهره اش در بینی رسته ریزند
از هر طرف سه قطره روان گردد گشاده گردد صاحب فواق اگر کلیه اش
با خود دارد شفا یابد اگر بخورد سنگ مثانه را بشکند و اگر بعسل و سرکه
مخلوط ساخته بر سر کل ریزد جراحات را بکند اگر بر بیخ انار ترش ریزند مبدل
با نار شیرین گردد مالیدن سوخته استخوان او بعد از صلایه بواسیر را شفا
دهد اگر صاحب تب ربع با خود دارد تب وی زایل گردد و پاشنه او را اگر

بوزن صلایه داد

خفاش

اگر سوخته صلایه کرده بعسل و سرکه معجون کنند و بوزن یکمثقال صاحب
درد شکم و نفخ معده و روده بخورد نفع عظیم بیند معبر دیدنش در خواب
نکبت و افلاس و مال حرام است و دیدن ماده اش دلیل زنا یا دلیل نسل است
رسیدن ضرر از وی دلیل نکبت است سوار شدن بر او دلیل بر رسیدن
و غلبه بر دشمنان است خوردن گوشتش رسیدن خلت و خواریست و دیدن
الهیش دلیل ارزانی و رفتن راه مثل او خوش شود است و مالک شدن او دلیل غم
اگر مسافر بیند دلیل باران و سرما چرانیدن او دلیل حکومت بر یهود و نصاری
اگر بیند ازش خوک شده دلیل جلا اوست مردی با ابن سیرین گفت خواب دیدم
که بگردن خوکان قلاده می آویزم گفت علم نبا اهل خواهی آموخت فصل پنجم در خفاش

بعربی خفاش

خفاش غیر شب پره نبود دیاری — نرگس اگرچه بوی شبه اورد در چمن
از ضعف چشم روز بظلمت شود نهان — شبها بگرد نور روانه آید در انجمن

نزد اهل ادب و طوطی او را خفاش گویند قریب بغروب شمس طیران نماید چه
آن وقت برزخ بین النور و الظلمت است و هیچ وقت به که قوت او شب
و روز را نه بیند و اعمش صد اوست که روز نه بیند و شب ببیند بجهت ضعف بصر و سیلان
و خفاش از جنس طیور است چه او را دو گوش و دو پستان است و صاحب دندان

وخصیین است منقار و مخلب دارد حیض و طهر بیند چون انسان خنده زند و بطریق آدا
بول کند و بچه شیر دهد و او را مرتبه ای میان صنعت خالق و مخلوق باید فرق باشد و لحم
سایر طیور است چه آنکه گوشت خود است او بخورد و آنکه گوشت خود نیست بگذارد اعجب
طیور است چه پر شدید الطیران است ولیکن و بعضی از میوها بخورد و ماده اش میان سه
و چهار و هفت بچه کند نرش کثیر الجماع و در میان دو و میان حیوان خراسان و میمون
و خفاش بچه خود بر بند اندرو او در زیر بال خود گرفته طیران چون برگ چنار برای خود
برسد و پرزد اگر او را گویند اطرق یعنی سر به پیش انداز فرود آید و بر زمین چسبد لهذا
بخافت وصف شده اکلش حرام و قتلش ممنوع چه او نیز چون پرستو و چنین
تخریب بیت المقدس گفت الهی او را بر ما مسلط کن تا ایشان را غرق کنم از جمله
خواصش آنکه اگر او را در ظرف مس یا آهن طبخ کنند و با روغن زنبق مخلوط کنند
و صلابه کنند بر صاحب نقرس و فالج کهنه و ارتعاش و ورم جبه و ربو بمالند
شفا یابد و این بتجربه رسیده و در هر خانه که او را با خون و داشتن از گزیدن عقرب
ایمن سازد زهره اش اگر بر فرج زن عسر الولاده مالند در ساعت وضع حملش شود
اگر بیهش را نافی که خون از وی بسیار رود بخور بر دارند خونش قطع گردد اگر خفاش را
مهر الجبهه بر قضیب مالند از نقطه بول ایمن گردانند اگر صاحب فالج دد شود با ب

[illegible]

ادلش

خُلد

ادلشنید صحبت باید سرگین او را اگر بر قوبا مالند از بیخ بر کند هر که موی خود را بر کند
و اشک چشم او بجایش مالند دیگر موی بر نیارد و اگر بر زهار کودک قبل از
مالند موی بر نیارد و تعبیر دیدنش در خواب دلیل بر عابد است یا دلیل بطالت
و خوف اگر زن حامله بیند دلیل سهولت ولادت و بچه مسافر دارد اگر بیند داخل
خانه شد دلیل خرابی است دیدن ها داش دلیل زن ساحره است و بعضی دیدنش
دلیل همسایگی دانند که این از ایشان گریزان باشد خُلد بضم خای معجمه و فتح لام و سکون دال

خلد در پارسی آن موش کور است — که کور سیچانش ترکان نام کردند
بگفتا این کلید بازکن راز بنیاد — چو خو با کردن اثام کردند

خلد بر وزن و معنی موش کور است که ترکانش سیچان گویند بعضی گویند که بجای نور
بینی که پیش خود نه بیند بوی از سوراخ بیرون آید و دهن بگشاید و باشند
مگس بسیار در میان دهانش جمع شوند پس فرو برد حق سبحانه و تعالی
عوض بینایی بوی شنوایی داده بمرتبه که از مسافت بعیده اصوات خفیه
احساس کند و چون خواهند او را صید کنند لحمی در سوراخ وی گذارند بیرون آید
او را بگیرند از طبع اوست که از بوی خوش بگریزد و بوی پیاز و گندنا اعتقاد
کنند تا بشد که باین دوا او را صید کنند اهل تفسیر گویند که این حیوانیست که سد

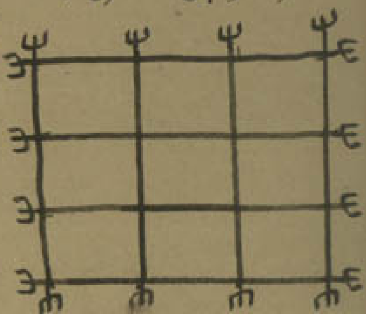
معلوم نیست گویا

مأرب
بفتح میم و سکون همزه و فتح را و سکون با
الحجر اسم شهر یا لقب پادشاه سبا است

[illegible] که کسی طاقت آن نداشته باشد صحیح

مارب خراب کرد بعلت کفران نعمت ایشان و اصرار در معاصی و ایشان را
شهری بود که از پشه و مار و عقرب و مگس و کیک و سایر موذیات در آنجا بو
غی وا رد ا نجای شد اکر ش ش مالیک در خواب ایشان بود بمیرد و اکر بیلی
بر سر داشت بسبب وفور اشجار مثمره بدون آنکه خود بچیند زنبیل پر می
شد و سیزده پیغمبر بر ایشان فرستاده شده بودند همه را تکذیب کردند تا خداوند
تعالی خلد را بر ایشان فرستاد و تا صد مارب را که بلقیس پیش از زمان حضرت
سلیمان ساخته بود خراب کرد و سیل عظیم آمده باطین و صحاری
ایشان را خراب کرد و از اشجار مثمره ایشان اثری نگذاشت سیطی گفته که بغداد
رود بجانب آن جاری بود و سبا که بانی آن سد بود پیش از اتمام سد مرد
و ملوک حمیر تمام کرد و گویند یک فرسخ در یک فرسخ طول و عرض آن سد بود و خداوند
تعالی بسبب سیل عرم مردم آنجا را متفرق گردانید و قصه ایشان در عالم منتشر
گشت از جمله آن ادعیه و اشکالی که دافع آن خلد است که در خواب می کنند
این دعاست که باید نوشت و بر گوش چپ اسب آویخت با جلد سلیمان
ابن داود و ذکر عزرائیل عن وسعک و ذکر جبرئیل علی رأسک و ذکر اسرافیل علی
ظهرک و ذکر میکائیل بطنک لا تذب ولا تشعی ابیس کعبا کما یبس لبن الدجاج
دون الخار

و قرن الکار بقدرة العزیز الجبار بهذا قول جبرائیل و میکائیل و ملائکة المقربین الذین لا یأکلون و لا یشربون الا بذکر الله یعیشون اصباه الی شدای ابیس ایها الخلد من دابة فلان ابن فلانة و اومن بهذه الدابة بقدرة من یری و لا یری و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم الوف حذر الموت فقال لهم موتوا کذلک موت الخلد من دابة فلان ابن فلانة و من هذه الدابة ۱۱۱۱۱۱۱ لا لا ططلا ۱۱۱۱۱ رد کا



الکلش حرام از جمله خواص آنکه اگر کحال
خون او شاخ و جع بصر است و طلا خون
دم او مرتل خولک و کلمد اشتن لبث لای
او زیل ثبت بعج کسی که بر بان او خورد به پرچین
عالم کرد و اکر مغز سرش با روغن کل در شیشه کنند و از آن که خاکی را که او
از سوراخ سر بر دن آورده باب ترکنند و بر نقرس مالند شفا دهد و اکر در یک
رطل آب در او فرو برند هر کس از آن آب بنوشد بهر علمی تا چهل روز در سبیل برهان
تکلم نماید یحیی ابن زکریا گفته که او را اگر در یک رطل آب فرو برند و نگذارند تا ماس

[illegible]

کند پس آن را صاف نموده و استخوان او را جمیعاً بیرون آورده باقی را
در دیگ کنند با البان بز و کبریت و نشاسته از هر یک چهار درم بر او اضافه نمایند
بعد از آنکه این جوارح را کوفته با چهار رطل عسل طبخ نمایند تا آنکه مثل طلا گردد
و در شیشه گذارند هر که ناشتا لعوق نماید در اوقاتی که شمس ما بین اول حمل
و اول اسد باشد و مشغول دوای اوّد سوداوات و جرب و بهقها بباشد و با تقوی
و صوم باشد حق سبحانه و تعالی او را علم هر چیز نصیب کند تعبیر و بدیدنش در خواب
دلیل ضلالت و جرأت باشد که دلیل حدّت سمع باشد باب جیم در دال
مهمله مشتمل بر سه فصل فصل اول در دال معجمه دابّه دابّه هر جانور که جنبنده بر زمین
باشد بر کالبش جانور تیز زند در لغت این بود اندر اصطلاح
خوانند بر چارپایان باور زند و بیشتر در اسب استعمال کنند و طیور را
دلیل و ما من دابّة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الّا امم امثالکم و بعضی دلیل و ما من
دابّة فی الارض الّا علی اللّه رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها این جا ذکر کرده اند
حق با ایشانست علی ابن ربیعه گوید که در حضرت سید الاولیاء امیر المؤمنین ع بودم
که مرکب آن حضرت را آوردند چون پای در رکاب گذاشت فرمود بسم اللّه و چون
سوار شد سه مرتبه الحمد للّه فرمود و سه مرتبه اللّه اکبر و سه مرتبه سبحانک انّی ظلمت

نفسی فاغفر

نفسی فاغفر انّه لا یغفر الذنوب الّا انت فرمود و تبسم فرمود سبب تبسم پرسیدم
فرمود که خداوند تعجب میفرماید در وقتیکه بنده بگوید بیامرز مرا چون داند که
آمرزنده غیر او نیست از حضرت رسول ص منقولست که فرمود که اسم خدای نبرده
سوار شود شیطان ردیف او شود و او را تغنّا کردن وا دارد تا پیاده شود
و فرمود چون سوار شوی بگو بسم اللّه لا یضرّ مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السّماء
و هو السمیع العلیم علی محمد و آله الطاهرین ع چنین گوی مرکب تو گوید مبارک باد بر تو
سواری من که سبک ساختی پشت مرا و فرمان بردی خدای خود را و دابّة الارض
در سوره نمل مذکور است ارضیه که در باب الف گذشت و دابّه که علامت [illegible]
قیامت است گویند جانوریست که طولش شصت ذرع و صاحب قوایم است که [illegible]
از کوه صفا بیرون آید با او حجرها از طایف و عصای موسی ع و خاتم سلیمان ع با او
بعصا صف کفار بر هم زند و بخاتم پیشانی مؤمنان را نقش نماید و مردم پس از آن
یکدیگر را بنام بخوانند یا مؤمن یا کافر گویند و در تفسیر اهل بیت آمده که دابّه کنایه
از امیر المؤمنین ع است که در حین ظهور حضرت قائم رجعت نماید و از کافر و مؤمن کامل ادا
زنده شوند که و یوم نحشر من کلّ امّة فوجا دلیل این سخن است فصل دوم
در دال مضموم مهمله دیک خروس کنیتش ابو الیقظان یعنی پدر بیداری ایشان

اوست که بفرزند خود مهربان نیست و بیک زوجه الفت نگیرد و هر ساعت با دیگری
جمع گردد و اگر از دیوار خانه صاحب خود بزیر افتد باز شناسد و اوقات شب
و هنگام نماز بشناسد و هر چه از مرغ و خروس غریب یا آشنا بیند با او جنگ کند
و گفته اند که خروس سفید و دراج و تذرو در مکانی که باشد از دزد محفوظ ماند
ذبح کننده اش در نکبت افتد و در حدیث آمده که چون آواز خروس شنوید از خدا
حاجت طلبید و چون صدای حمار اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگویید منقولست
از رسول الله صلعم که خداوند تعالی خروس سفیدی خلق فرموده که بالهای منقش
مزین بزبرجد و یاقوت و مروارید دارد و بالی در مشرق و بالی در مغرب سرش زیر
عرش پایش در هوا چون اذان گوید همه اهل زمین جز جن و انس شنوند و خروسان
بصدا آیند و چون قیامت نزدیک گردد بدو وحی رسد که بال خود جمع کن و صدای
خود کم کن او همچنین کند و همه اهل آسمان و زمین بدانند که قیامت نزدیک
شده و وارد است که ذکر خروس سبوح قدوس است یا سبحان الملک
القدوس یا ربنا الرحمن الملک یا لا اله غیره و در خبر است که خدای تعالی سه
آواز را دوست دارد آواز خروس و آواز قاری قرآن و آواز مستغفرین را
در سحرگاهان اکلش حلال گوشتش گرم و خشک با اعتدال نافع اصحاب قولنج

و موافق مزاج

موافق مزاج پیران بتخصیص در زمستان مسهل و نافع مفاصل و رعشه است
اما گوشت خروس بچه موافق مزاج جمیع امزجه است مولد خون و مغز سرش گزنده
جانور را از اشتفا است اگر بر تاج و پیشانیش روغن بمالند صداع انکه اکتحال خونش
مزیل سفیدی چشم است اگر تاج او را بسوزانند و بر کسی که در فراش بول کند
بنوشانند بول نکند اگر پر بزرگ او را در وقتی که بر مرغ جهد بکنند و دوده
که زا را بحمام نهند هر که در آن آب غسل کند او را الغوط آید در کنار بالش دو
استخوان است اگر بر صاحب تب ربع بندند شفا دهد اگر خصیه اش را کسی که
بار نگیرد یعنی زنی که عقیم باشد بریان کرده سه روز ایام حیض بخورد و در
طهر با شوهر مقاربت جوید بار گیرد و اگر در کاغذی نهاده بر بازو بندند
چندانکه جماع کند انزال نکند مگر از بازو بگشاید تا ساکن شود اگر تاج
خروس سرخ و سفید را جهت دیوانه یا مصروع بخور کنند نفع بخشد اگر زهره
اش را با شوربای گوشت میش مخلوط کنند و بناشتا بخورند دفع
نسیان نماید اگر خصیه اش را بر خروس جنگی بندند از هیچ خروس نگریزد
تعبیر دیدنش در خواب دلیل خطیب و قاری و مؤذن و مطرب
و شخصی که امر معروف کند و خود عمل نکند با مردم کثیر الجماع و کریم و جامع

دُبّ

و عامل که در مشقت افتد یا دلیل صاحب خانه یا مملوک یا محارب و دیدن نقش دلیل اکتساب
مؤذن است یا مصاحب علما کسی با ابن سیرین گفت که دیدم در خواب که خروسی
در خانه من آمد و چند دانه جو برچید گفت دزدی از خانه ات چیزی برد لیکن بر اثر کن
بعد از چند یوم خبر داد که طشتم را از پشت بام بردند گفت مؤذن برده چون
دیدند چنین بود فصل سیم در دال مضمومه دُبّ بیت بجز خرس که او ایمنت برسگی

کز غار بدی سیح دخا بار نخیزد   تا باد بهاری نوزد از بن آن غار
بیرون ننهد پای و بصیدی نستیزد

گویند در ایام انزوا از مکیدن دست
و پای خود مستغنی از غذاست و چون بهار بیرون آید کمال فربهی دارد و بسیار
مختلف الطبع بود با سبع و بهیمه در خوراک شریک است در وقت مباشرت بجای
خلوت رود و چون زاید پارچه گوشتی زاید و به لیسیدن او اعضایش ظاهر گردد
زایدنش در کمال صعوبت است و چون بجانب بنات النعش نظر کند سهل آید جمعی
گویند که از دهن زاید و بیشتر بچه اش ناقص الخلقه است بسبب حرصی که بدادن جماع
دارد اگر جفت خود نیابد چون کسی از آدمیان را بیند اگر بتواند بجود کند و از غایت
خوف بیشتر بر درختان بالا رود و قبول تادیب کند لیکن متابعت معلم نکند مگر
بعنف ضرب و گلش حرام از جمله خواصش آنکه اگر دندانش در بستر زن اندازد

کودکی

دُرّاج

کودکش دندان بسهولت برآرد و طلا بپیه اش نزیل رمس اگر چشمش را بر صاحب
تب ربع بندند شفا یابد اکتحال زهره اش علاج آب زالیا نه نزیل ظلمت بصر است
اگر بر داء الثعلب طلا کنند موی را برویاند و اگر کسی زاید چشم اکنند و طلا کنند
دیگر نروید اگر بیند که اخته اش را بر کودک مالند از زهر دیو امان یابد و اگر تو
پاره از او خشک بود طفل او نزید در خواب ترسد تعبیر و دیدنش در خواب
دلیل فتنه بود یا زن صاحب لهو و لعب و طرب یا دلیل بر بند و زندان
یا دشمن احمق و دزد و اگر بیند بر خرس ماده سوار شده و لایت دیگه یابد
اگر اهل ولایت باشد و الا غمی حزنی بیند و نجات یابد و باشد که سفر کند و برود که بمکان خود

دراج که خوانند ترکیش تراج   رعنیت که افزون بود از فرخ تتلج

مبشر مقبل بهار و شاکر انعام پروردگار در وقت وزیدن باد شمال خود را
پاکیزه و منطیب سازد و در طیران آید در وقت هبوط باد جنوب حال او
بد شود چنانچه بر طیران قادر نگردد و بسیار شبیه است بخلقه قطا که سنگ خواره
ظاهر پیکرش سیاه فام و دو بالش خاکستری رنگ اما از او الطف است
نرش حیقطان گویند سیبویه از طیور عراق شمرده جاحظ از اقسام کبوتر
شمرده خاصه اوست که بیضه خود نقل بمواضع کند چون در باغها باهم جمع

نشوند صوتش مشعر بر کلمات پاکیزه اکلش حلال گوشتش از فاخته احسن و الطف
جوز دلش مغز سر و هضم و منی زیاد کند تعبیر دیدنش در خواب دلیل زن و مال
و مملوک است اگر او را مالک شود مالک لشکر گردد یا تزویج نماید یا مملوکی بتصرف او آید

دجاج هست بجز مرغ خانگی کش ترک — بر دجاج نام بداوق میکند تعبیر
اگر شغال ببیند بطبع ز و برمد — ولیک خوف ندارد اگر ببیند شیر

چون پیر شود بیضه او را زردی نباشد و جوجه نیارد و باتفاق اکلش حلال نوم و قبضه
اش بعد بیرون آمدن بقفس و رجوع او است از غایت ترس و بیدلی و سست و از شدت
حیله بر زمین نخوابد یا بر دیوار یا بر شاخ درخت خواب کند و جوجه اش با پر و نعت
مقبول از بیضه بر آید و بعد از یکروز راه رود و دانه چیند هر چند بزرگتر شود
احمق تر و ناقص العقل تر گردد تا آنکه جمیع صفات حسنه از او زایل گردد و قابل
ذبح شود بیضه او هر چه اطرافش دراز و تیز است مرغ از و بیرون آید و آنچه
مستدیر و عریض بود خروس از و برآید و جوجه از بیضه اش بحضن مرغ [illegible]
بر آید و گاه بدفن کردن در زبل و مانند او و بعضی از او روزی دو نوبت
بیضه نهند و در همه فصول بیضه نهند مگر در دو ماه زمستان و گاه در بعضی بیضه
دو زرده باشد جوجه نر از ماده بدین طریق معلوم شد که او را منقار بیاد [illegible]

اگر جو

اگر جوجه کت شود نر است و اگر ساکن باشد ماده است حضرت مقدس نبوی نگاه داشتن
مرغ و اغنیا را نگاه داشتن گوسفند امر فرمود مزاجش معتدل موافق امزجه
معتدله است بتخصیص جوانان را در فصل بهار و مضر اهل ریاضت است
و مصلحش شربت عسل است و بعضی گویند مولد نقرس و مضر او است بالخاصیه
والا درجه اعتدال دارد و رنگ را نیکو کند و دماغ و عقل را زیاد کند بیضه
اش گرم مایل بخشکی بعضی سفیدی او را سرد و تر و زردی او گرم و خشک
نیم برشتش احسن و الطف اغذیه است و سریع الهضم تمام پخته اش دیر هضم
اگر سفیدیش را بخورند ضرر نکند گویند در سنگدانش سنگی است که اگر
بر مصروع آویزد شفا دهد اگر کسی بر خود آویزد قوت باه دهد و اگر زیر
کودک نهند از خوف ایمن شود و سرگین مرغ سیاه اگر در خانه چسبد میان
اهل آنخانه خصومت افتد اگر زهره او را بر قضیب طلا نماید با هر زنی که مجامعت
کند آن زن غیر آن نخواهد اگر سرش را زیر سر مردی که با زنش نزاع کند نهند
بصلح آید اگر چشم او که بسیار سیاه بود با دو چشم گربه سیاه خشک نموده
بعد از صلایه اکتحال نماید روحانیین و جن را ببیند و هر چه از ایشان پرسند
جواب گویند تعبیر دیدنش در خواب دلیل زنان بیقدار اگر با عونت و نشاط

ذَرَارِیح   ذَرّ   ذِئب   ذَرْع

ببیند دلیل زن اصیل و اگر در بله ببیند زن فاجره و حوجه او ولد الزنا و زن صاحب
جمال و اولاد و اگر بر سر مریض آید شفاست و آوازش شر و مولت اگر بر صحیح آید
دلیل بیماریست گاه زوال غم باشد اگر او را ذبح کند با کرنی مواقعه کند اگر
او را صید کرد مالی باو رسد اگر او را با جوجهایش بجائی رند اهل و ماری را
اسیر کند پرش مال و بیضه اش زن اگر بیضه خام او خورد مال حرامی خورد و بچه
اش حلال باید **باب نهم در ذال معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در ذال مفتوحه**
که ذراریح جانوریست سرخ غیر معروف و ذر که مورچه کوچک و اجزاء غبار
که چون در روزنها آفتاب افتد پیدا شود و ذرع که گوساله وحشیست و السلام

ذئب آمد گرگ اندر پارسی   لیک ترکش قورت خواند در سخن

شیر و او را صبر بسیار است بر گرسنگی لیکن او از شیر قانع تر است که با
نسیم قناعت کند و هر استخوان صلبی صلبی جز استخوان جز مادر جوفش بگداز و
و جز سنگ و او با هم ملتحم نشود در وقت جماع با ماده و در این حال هر طریق
هر که خواهد آنها را بکشد لهذا چون اراده مباشرت کند جائی رود که ببکدار کسی
نباشد و او موصوف به لنگی بسبب آنکه در وقت سرعت بجهد و نتواند دوید
و چون خواهد که بخواب رود به یک چشم بیدار باشد و پاس خود دارد و چون چشم خفته

بیدار

بیدار شود چشم بیدارش بخسبد چون مقید نباشد از نار سبع بیشتر فریاد کند و چون
اسیر شود هر ضرب که او را بزنند صدا نکند اگرچه زخمهای منکر باو زنند که بمیرد و قوت
شامه اش مرتبه ایست از یک فرسخ استشمام مشموم کند و بیشتر صبح هنگام و گله گو
سفندان آید چه تمامی شب کلاب حراست گوسفند کنند و صبح خواب کنند و اگر
بیدار باشند قوت مقاومت با او ندارند بسبب بیخوابی شب و مسافت بعیده
و اما گرگ غریب طی کند تا خود را بگله گوسفندان رساند و هر زحمت را راحت
شمرد چنانچه در این باب جناب افصح المتکلمین بزرگوار مصلح الدین سعدی
شیرازی فرموده بیت   رنج راحت دان چه شد مطلب بزرگ
گرد گله توتیای چشم گرگ   و چون مابین او و گوسفندان عداوت فطری
است اگر پوست او و گوسفند را پیش هم گذارند پشم گوسفند بریزد بنوعی که نمود شود
و اگر در دکان دف سازان دفی از پوست او به بندد سایر دفها که از پوست
گوسفند است بدرد و اگر طبلی را از پوست او به بندد سایر طبلها را بجاوت پاره
کند و اگر پای بر پایه عضل بند بمیرد و چون تنها به آدمی رسد از خوف فریاد ناتوانی
جنبش جمع شوند و بهیئت مجموعه روی باو آرند اگر آنکس یکی از آنها از خود
دور کرد او را اگر فته بخورند و آنکس نجات یابد اگر آدمی از و بترسد جان نبرد

واگر پر سیاه از وی بکریزند از جملهٔ خواص آنکه بزبان استخوان برد چنانچه
صدایش مسموع شود اگر سرش را در برج کبوتران نهند موذیات از آن
برج بگریزند اگر قاب پایش بر سر زخمی کنند بمجلس براح برسد و رفتن اگر خصیه اش
را خشک کرده با آب گرم بعسل صاحب ذات الجنب بنوشد شفا دهد اگر قطره
خون او را با روغن گاو در گوش چکانند کری و درد گوش را ببرد اگر مغز سرش
را با آب سداب عجینت بسایند و روغنش را بر جرب مالند از جمیع علل ظاهره و با
طنه که از سردی باشد شفا دهد دندان و پوست و چشم او را هر کس با خود دارد
بر خصم غالب گردد و محبوب القلوب گردد اکل جگرش درد جگر را ببرد اگر
قضیب او را بریان کرده بخایند قوت باه دهد اگر زهره اش را بعسل
یا آب مخلوط کرده بر قضیب مالند با هر زن که مجامعت کنی او را بسیار دوست
دارد اگر پشمش بر علف زار و مرتع گاو آن آویزند هیچ در جائی که پشمش
بخور کنند موشان نمانند نشستن ابان است از قولنج از روده اگر بسایند
و با زبار و دی بند بند سایر زنها که از گوسفند است بکشد اگر آمیدن زهره
اش شکر امند و اسهال را نافعست اگر بر قضیب مالند چندانکه خواهند
جماع کنند اگر با روغن گل سائیده هر مردی که برابر وی خود زنش او را

بغایت دوست

ذُباب

بغایت دوست دارد اگر باو بس که تخمی است شبیه بکنجد بر بهق مالند زایل کند دندان
ماده اش اگر بر مصروع بندند شفا یابد و استخوانی که در میان سرگینش یافت شود
بر دندانی که درد کند بکشند درد ساکن گردد جالینوس گفته اگر زهره او را با روغن
بنفشه در دماغ کسی که درد شقیقه داشته باشد بچکانند شفا یابد اگر چربی گوک
ببندند با دام الحیواة مصروع نگردد اگر قضیب او را با پشم زنی گره زنند مردی
با او جمع نتواند شد مگر وقتی که بگشایند منفعت جراحات هست تعبیر دیدنش در خواب
دلیل کذب و حیله و عداوت و دزد و ستمکار است و دیدن بچه دزد است اگر بیند
که گرگ گوسفند شد دزدی توبه کند اگر بیند گرگان بخانه اش آمدند از دزدان احتیاط
کند یا دلیل تهمت باشد فصل سیم در ذال معجمه ذباب بعینه بغیر از مگس ولی اکثر
چو نام او طلبی گو بدست چنین باشد نحل و خرمگس پشه هم کنند اطلاق
کس از بگفت چنین مذهب گو چنین باشد با دان ترین مخلوقات است و خود را بحرص
خوراک اغلب بکشتن میدهد افلاطون گفته که از صغر حدقه چشمش مژه ندارد و حق سبحانه
و تعالی او را عوض مژه دو دست زاید داده که به آن واسطه چشم را صیقل میکند و
بعضی گمان کرده اند که دست بر سر میزند بعضی گویند که اصلش کرم کوچکی است که از بدن
حیوانات بر آید و مگس گردد اما مگس مردم از سرگین و کثافات متکون شود و از جماع

زاغ

ایشان هم نیز بسیار شوند و مخلوق ساعة است اگر بر موضع سیاه نشیند سفید کند
و اگر بر موضع سفید نشیند سیاه سازد و اکلش حرام در حدیث آمده که چون در ظرف
طعام افتد همه او را غرق کنید که در یک پرش زهر است و در دیگری شفا جاحظ
گفته اگر شبر را با کندش مخلوط ساخته در خانه باشند مگس را هلاک کرده بعسل آمیزد
و برد اء ثعلب بالند موی بر آرد اگر بر سرش سیم آهن پاشند در حال زنده شود اگر
برگ کدو را نچه آتش را در خانه بپاشند مگس داخل نشود اگر سر او را بکنند و تنش را
بر گزید عقرب گذارند تسکین دهد اگر دسته از علف ساد بون بر در خانه نهند مگس داخل
نشود اگر مگسهای بزرگ را سر بکنده تنهاشان را بر موی زاید چشم بمالند او را
برکند **تعبیر** دیدنش در خواب دلیل خصم ضعیف باشد که دلیل بر ازدیاد نعمت بود
باب دهم در راء مهمله مشتمل بر پنج چون آنچه بود حواله بحروف گذشته یا آینده بود با سم دیگر
باب یازدهم در زاء معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در زاء مفتوحه زاغ زاغچه
زاغ را خوان زاغچه در پارسی گیرچه ترکش عرقه و قرقودن شمرد
یکنوعش سیاه است که او را کوچک کلاغ و راغت خوانند اکلش حلال است
نوع دیگرش منقار سرخ دارد که او را غراب زیتون نامند که بخوردن زیتون رغبت دارد
لطیف الشکل و نیکو منظر است نوع دیگر بزرگ و سیاه است که زیاده از هزار سال

زرزور سرطان

عمر کند اگر زبان زاغ را خشک نموده تشنه بخورد تشنگیش زایل گردد اگر چه در قلب
الاسد باشد اگر دل او را خشک نموده سائیده بخورند تشنه نشوند چه اگر در ماه تموز
آب نیابند اگر زهره خروس مخلوط ساخته اکتحال نمایند تیرگی چشم را زایل کند اگر بر موی
سفید طلا کنند بغایت سیاه کند و حوصله اش او نافع نزول آب از چشم است
تعبیر دیدنش در خواب دلیل بر صاحب سطوة و لهو و طرب است یا دلیل
جمعی است که محبت شرکت باشند و باشد که دلیل ولد الزنا باشد یا کسی که کار آمیخته بخیر
و شر باشد **فصل دوم در زاء مکسوره که هیچ ندارد فصل سیم در زاء مضمومه زرزور**
زرزور بسیار و بترکیب سقرچین و غیبت زعصفور و حلال آمده ویرا دیدن
از عجایب دنیا آنکه در رومیه تمثالی از مس بشکل زرزور ساخته اند که سالی یکمرتبه صدا
کند هر مرغی که از این جنس باشد زیتونی بمنقار گرفته نزد وی آید و بر وند چون جمع شود
بمنقار زند زیتون آنجا در بن نحو حاصل شود اکلش حلال گوشتش مقوی باه اگر خون
او را بر دمل گذارند شفا دهد **باب دوازدهم در سین مهمله مشتمل بر سه فصل فصل اول در سین مفتوحه**
سرطان مسمیت بغراز خرچنگ
او را اگر دم آبی گویند در آب سکونت کرده و لیکن در خاک هم تعیش کند تند رفتار و دونده
صاحب دو حنک و چنگالهای تیز و دندانهای بسیار است هشت پای دارد در یک پهلوی او مرد

استنشاق آب و هوا با هم نماید سالی شش نوبت اندازد خانه اش دری بجانب آب
و دری بجانب هواست چون نوبت اندازد دری که بجانب آبست ببندد تا از جانور
های آبی محفوظ ماند و دری که بجانب هواست باز نهد تا جلدش محکم شود هرگاه
سرطان مرده در کودالی در اطراف ده یا شهر بینند دلیل بر امنیت و حفظ از آفات
کند اگر او را بر درخت میوه دار آویزند بسیار بار دهد و چنین نوعی از سرطانست
که از آب بخشکی آید متحجر گردد اگر سرمه سازند اکتحالش جلای بصر دهد و نشستن حواله
بانی است و گوشتش در آب است تعبیر دیدنش در خواب مرد بسیار مکر است اگر بیند
گوشت او بخورد و خیر و منفعتی بیند یا مال حرام یابد والسلام

سقنقور نوعی ز ماهی بود — که هندی و مصریست انواع او
که گوشتش از بحر قلزم بود — پی صید ما هست در جستجو

بیست بیضه نهد بیشتر در ریگ و ماده اش صاحب دو فرج و نرش صاحب دو ذکر
جماعش و مرده و بیضه اش دو زده از عجایب کارش آنکه اگر آدمی را بگزد چون را
به آب رساند آدمی بمیرد و اگر آدمی پیش از او خود را به آب رساند او بمیرد میان مار و او
عداوت بسیار است در هلاک یکدیگر کمال شوق دارند و میان ورگ و او فرق
آنست که ورگ جای نگیرد جز در صحرا و سقنقور مکان نکند مگر بقرب آب دریا

و جلدش از م

و جلدش زبر تر از جلد ورگ است پشت ورگ زرد و خاکستری رنگ شود سقنقور را
منقش بزردی و سیاهی است از جمله خواصش آنکه اکل گوشتش بجهت قوه باه انفع از ماده است
بهترین اعضایش از اول پشت تا نزدیک تا آخر دمست با دوام که نمک سود نشده
مزاجش گرم و تر است در درجه دوم و چون نمک سود شد گرم و خشک شود و کثیر
الحرارت و قلیل الرطوبة گردد لهذا موافق امزجه بالنسبه حاره نیست و در این
اوان کمیابست از بلاد فیوم آرند بقاهره بیشتر در زمستان از سردی از دریا
بصحرا آید و اوان صید کردنش همان و قامتش طولش بقدر دو وجب و عرضش
نصف وجب آید اگر دو دشمن گوشتش با هم بخورند دوست گردند اکل گوشت
و پیه اش باه و منعوظ را زیاد کند امراض بارده عصاب را نافع است ادویه و اشربه
اش از یکمثقال است تا سه مثقال بحسب اختلاف امزجه و فضول تغیر دهند اگر
مخلوط بچیز دیگر نکنند انفع است مهره پشتش اگر بر پشت کسی بندد منعوظ کند و میل
بمباشرت تعبیر دیدنش در خواب دلیل مرد پشتماز و عالم راه نما باشد در ظلمات جهد

سلوا ست بلد چنین که شد مرغ بحر نام او — گرانکه بد عدو جان بد چون نگذرد ایام او

این همان مرغ است که در مائده بجهة قوم موسی از آسمان نزول میکرد و ممنوع
بودند از ذخیره کردن مائده و ذخیره کردن مائده و ذخیره کردند اگر نکرده بودند

سماک

بودند هرگز این ماده ترک نمی‌شد و گوشت سلوی از مائدن متغیر نمی‌گشت اکل حلال
جگرش مقوی جگرش مقوی جگر چنانچه باز دارد و جگر بهم رساند سلوی را صید نموده
جگرش بخورد شفا یابد و چون اکتحال کنند از وجع چشم در امان مانند زهره‌اش
اگر لعوق کنند صرع را سود دهد خونش را اگر در گوش چکانند درد گوش ساکن
گردد مداومت با کلش دل را نرم کند و سنگ مثانه را بریزاند و بول را براند
اگر زهره‌اش را مخلوط ساخته بر بهق اسود که کهنه نشده باشد بمالند زایل کند
سرگینش را اگر بر جراحت و شکسته بمالند نفع دهد اگر سرش را در برج کبوتران بنهند
هوام داخل نشود تعبیر دیدنش در خواب دلیل نجات از غم و دشمن و نکبت
بود و روزی بلا تعب یابد یا مالک شدن او دلیل رنج و تعب است

سمک ماهی بود در پارسی لیک — بترکی القش خوانند ترکان
بدریا گر روی سرگرد بینی — سر و پا نی ز خردان نی بزرگان

زیرا که حضرت مقدس نبوی صلعم فرموده‌اند که خداوند را هزار مخلوقست در عالم
ششصد در بحر و چهارصد در بر که در هر دو صنف خورد و بزرگش از عجایبست
خوردی و بزرگی دیده نشوند همه اصنافش را آب زیست دارند و استنشاق بقصد غذا
نمایند و صدغ زلف گاهست که مابین چشم و گوش است و حیوانات بری را بر

استنشاق

استنشاق هوا کنند و بدان زنده اند و آنها که در آبند در دل ایشان آب بمنزله
هوا است و از استنشاق هوا مستغنی اند و اقامه حیوة و شناوری از جوف در
آنست زیرا که نسیمی که طیور بدان زندگی کنند اگر بر او وزد بمیرد همه انواعش
حریص و اکول اند از جهه بزرگی معده و نزدیکی معده بدهن او را اگر دم صورت
میت حالبسه در جوفش هوا داخل نشود و گویند او را اشش میت چنانچه آب را
سبز و اشتر از بهره و شتر مرغ را مغز ساق از عفونت گل و ریگ متکون گردند
و بعضی او را سفیدی و سیاهی میت بعضی در همه فصول یافت شوند و بعضی در فصلی
مخصوص از جمله خواصش اگر چیزی از ماهی با خود دارد و شوهر تاب مفارقتش نیاورد
از انواعش هرکدام صاحب فلوس است حلال است و باقی حرام و بحثش افتاده
اوست در خاک اکلش بدن را لاغر کند و عطش آرد و تولید خلط بلغم کند موافق
امزجه حاره و جوانان است بهتر آنکه در تابستان و بلاد گرمسیر یابند اگر گوشت
تازه‌اش را با پیاز بپزند و بخورند قوه باه دهد بشرط گرمی چون بویش بمشام
مست رسد هشیار گردد و اکتحال زهره‌اش چشم را از نزول آب نگاه دارد
آشامیدن زهره‌اش دفع خفقان و مستی نماید تعبیر دیدنش در خواب روز
دلیل زنان و زیاده از آن مالست او بوزیر و لشکر تعبیر کنند اگر از او بردازند

سمندل و سندل

از لشکر نفع بیند اگر از چاه او در گرفت کلامی بشنود که خوش شود دگر اگر بیمار در سر آب
بیند دلیل شدت کرد و گاه دلیل غرق است اگر در آب روغن بیند دلیل آنکه
حلال است و فرزند صالح ماهی شور مالست و بریان کرده دلیل سفر دلیل
یمین و قسم است که ن والقلم و ما یسطرون و نیز دلیل معبد و مسجد است چون
در او عبادت کند

سمندل و سندل هر دو جانوریست که حشیش میخورند و حشیش
گیاهی است در چین ها و ام که تراست قوت سمندل است و چون خشک شود
قوت مردم و بدیشان سمیتش کار نکند بشرط آنکه از سمندل و سندل دور نشود چه
اگر در صد زرع فاصله کسی جوز بمیرد از عجایب کارش آنکه در آتش نسوزد و ولد
یابد چون پوستش چرک شود در آتش نگهدارند تا پاک شود و در هند بسیار است
بجثه از روباه کوچکتر است سرخ لون و دراز دم از تفتیکش دستمال بافند
و چون چرک شود او را نوعی از موش شمرده اند اگر کیدانک از زهره او به آب
نخود بریان کرده صاف نموده با شیر تازه چند نوبت بیاشامند دفع سم قاتل
الکحال مغز سرش را بر سنگ چشم از آب ریختن باز دارد و مالیدن زهره او
موی بر رویاند گمان مولف آنست که مصنف این نسخه در اسم سمندل تصرف کرده
یا کاتب اشتباه فرموده فصل دویم در سین مهمله مکسوره سنور بتشدید و ذکر که ترکان

گویند

سنور

گویند ایشکش چو بخوانند بخویشش
قط و هره و خیدع و خیطل همه گفتی
گو چند همه اینهمه نام از پس و پیشش

حکایت آن عرب شنیده که گربه یافت
و نامش ندانست از هر کس پرسید نامی دگر گفت پنداشت که با این همه نام قیمتی دارد
ببازار آورد و هزار دینار قیمت کرد کسی گفتش که نیم فلوسی نرزد چه گزاف میگوئی
پس عرب از روی غضبش بر زمین زد گفت لعنک الله ما اکثر اسمائک و اقل قیمتک
یعنی چه نام بسیار و بهای کم داری در اخبار آمده که در کشتی نوح از فساد
موش شکایت نمودند آنحضرت دست مبارک بر سر شیر کشید شیر عطسه کرد و از
او گربه برون جست که شبیه او ست لطیف الطبع است که بلعاب دهن خود روی
مسح میکند و در اواخر زمستان شهوتش طغیان کند مادامی که رفع آن شود و بچهای
مرده خود بخورد و از غرایب عجیبی که بیان دارد و بول خود بخاک خود بخاک بپوشد
که موش از استشمام رایحه بویش بگریزد و غایط خود نیز بپوشد محققان گفته اند
که حق سبحانه و تعالی این معنی را الهام او کرده از جهت تنبیه بنی آدم که چون بقضاء
حاجت رود تغوط خود پنهان دارد و چون در خانه گرد گربهای دیگر را در آنجا راه
ندهد و بجنگ و جنگ براند و اگر در آن خانه دزدی کند از بیم آزار بگریزد و چون
براندش صدا کند و تملق نماید تا از او عفو کنند چون صدای صبی بیند آهسته

آهسته پیش آید و یکدفعه بر او جهد و بچنگال او را در رباید و فیل از او بگریزد و سه
نوع است زبادی و هندی و اهلی و وحشی که بچه بزرگتر از سایر است اکلش حرام
و از جمله خواصش آنکه اگر کسی گوشت گربه سیاه خورد سحر در وی کار نکند سرش
را اگر بر زن مستحاضه بندد خونش بایستد اگر دو چشم او را خشک کرده
باشند کسی بر خود بخور کند حاجاتش بر آورده شود و اگر دندانش را
با خود دارد در شب نترسد اگر دلش در پارچه از پوستش بپیچد و با خود دارند
از دشمن ایمن باشند اگر زهره اش را با نمک و زیره کرمانی مخلوط ساخته بر جراحت
در لشهای ناصور نهند بسرعت به کند اگر خون او را از جماع بر قضیب بمالند
مفعول محبت فاعل گردد اگر صاحب جذام زهره اش را بنوشد نافع آید
و خوردن زهره اش باعث دوستی مردمان گردد و بخور سر گربه ش بچه دان
بیرون اندازد اگر زهره اش را با زهره مرغ سیاه خشک نموده صلایه کنند و بچشم
کشند جنیان را به بینند و فرمان بردار خود کنند و این بتجربه رسیده و اگر
زهره اش را با روغن زنبق مخلوط نموده صاحب لقوه در بینی چکاند شفا
یابد و معرساق گربه بری عجب مجرب است در وکرده را که طلا نمایند اگر مغز
سرش را با آب جرجیر گداخته با آتش گرم کنند در حمام بیاشامند عسر البول نباشتا

راشفا دهد

سلحفاه

را شفا دهد اگر مغز سرش را بخور کنند منی را از رحم بر آرد و باقی خواصش در قط
و هره بیاید و گربه زبادی را در زیر بغل و زانو چرکی است که بوی مشک دهد
و بجای عطر استعمال کنند فصل سیم در بیان حیوانات سلحفاه از شناسی سنگ پشت
که جلدش صلب چون عظمی و پشت بزرگی تو سباغ نام دارد
گیاه دوستی در کام دارد بزرگ شود بحدی که شتر بار بر گیرد
چون نرش با ماده اراده مباشرت کند اطاعت نکند رود و گیاهی بلب گرفته
بیاید پس ماده اطاعت او کند و مردم آن گیاه را اگر با خود دارند محبوب القلوب
گردند و بنظر حصانت بیضه خود کند تا بچه بر آید و دم مار را چون بدندان
گیرد سر در جلد کشد تا مار خود را از دندان هلاک کند پس او را بخورد و نرش دو ذکر
و ماده اش دو فرج دارد و در جماع مکث بسیار کند چون مار بسیار خورد سعتر خورد
تا ضرر سمش ایمن گردد اگر در مکانی که سرما بسیار شود او را بیاویزند اهل مکان
از ضرر سرما ایمن باشند صاحب مفاصل اگر دست و پای خود را بخون او آلوده سازد
شفا یابد بمداومت مالیدن خون او بر اعضا دفع کزاز و تشنج نماید و آن مرضی است
که از سرما پیدا شود و اکل لحمش هم همین خاصیت دارد و اگر خونش را خشک نموده
صلایه کرده بر اسب یا استر مالند هر که او را زین کند پیوسته اخراج ریح کند

هر عضوی از آدم که درد کند همان عضو را از سلحفاة برآورند صحت یابد اگر
کاسه پشت او را بر سر دیگ جوشان نهند از جوش بخفتد اما سلحفاة بری را لام سیاه

تعبیر دیدنش در خواب دلیل زن پرستیه معطره است و دلالت بر قاضی و عالم نیز
کند اگر بیند که او را گرامی داشت علما او را گرامی دارند اگر بیند گوشتش را میخورد
استفاده علمی کند زیرا که او اعلم علمای بحر است

سوسه در پارسی همان ده است — که خورد پشم و میوه خورد کند
تله اندر حبوب و ارضه بچوب — چون غند صاف او چو درد کند

در بعضی از کتب سماوی مذکور است که اگر میکردیم که مرده متعفن شود هر آینه در خانها
نگه نمیداشتند و اگر نبود شپشه در جو و گندم می انداختیم مردم او را چون طلا و نقره در خزینه
نگه میداشتند و سوسه دوده است آنست که در پشم افتد و شپشه آنکه در جو و گندم افتد و ارضه
آنکه در چوب افتد و بجهة دفع او نیت بسم الله نویسد بر خشبه الفاره و بنویسد بر موضعی
که آفتاب بر او نتابد در گندم و جو و در چوب نهند این دعا بسم الله الرحمن الرحیم
الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم
الله موتوا کذلک لموت الفراش و السوس و رحل باذن الله تعالی اخرج
ایتها السوس و الفراش باذن الله تعالی عاجلاً و الا خرجت عن ولایت

علی ابن ابیطالب

علی ابن ابیطالب ع و اشهد انک سرقت لجام نبی الله سلیمان ابن داود ع مجرب

باب سیزدهم در شین معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در شین مفتوحه شادهوار

شادهوار از آن هیون که بر تغنم — شاخ هفتاد شعبه دیدش اسر
مجوف که در هبوب رواج — نغمه نیکو کنند و صوت بکرر

بسکون دال مهمله آخرش را معجمه حیوانیست که در انتها بلاد روم بود و گویند او را
شاخیست که هفتاد شعبه مجوف دارد در وقت وزیدن باد در آنها نغمات حسنه
مسموع گردد بنوعی که همه حیوانات بشنیدن آن جمع شوند و بجهة ملوک از آن تحفه
و باختلاف رواج نغمات مختلف از او صادر شود که گاهی بگریانند و گاهی — بسرور کنند

شاهین بود بغیر آن مرغ — کش ترک نهاده نام لاچین
کز اوج بقصد صید چون برق — آید برین بغیر و تمکین

عرب او را قطامی و ابن کوید از جنس چرغ است بنسبت چرغ کشن شده و خلاف
است چنانکه صید را بهم درشکند و گاه باشد که در وقت نزول از شدت قوت
بر زمین خورد و هلاک شود و بهترین صفات او آنست که میان سر او بزرگ و گشاده
چشم و فراخ سینه بود و از میان سینه تا دو شهپر گوشت و بزرگ زانو و کوتاه
ساق و کم پر و باریک دم باشد که این نوع شکار کلنگ کند با بیخ او اضعی باب

صاحب بیاید فصل دوم در شین مکسوره

شگفتی از شناسی ز من اگر بشنوی / که ز انواع کبوتر بود و خوش آواز
تعجبی اگر بکند مرد طلا از خویش / نشود همسر او با کس دیگر دمساز

مرغیست که صوتش چون نام باخرزی و از طبع اوست که اگر جفت خود نیابد تا هست عزب
ماند و ماده اش نیز بجفت غمگین شود و پرش بریزد گلش حلال خوردن بهضم
او قوه باه دهد اگر زنی سرگین او را با روغن خوش مخلوط کند و بردارد از او
حاجت رحم ایمن باشد خونش بر قضیب مالند و جماع کنند زن جان او را دوست دارد
که بعد از فوتش با دیگری میل همسری نکند قطره از خون تازه اش اگر
در چشم چکانند درد چشم او را ببرد فصل سیم در تعیین مضمومه شجاع بزرگ بر او
و پیاده دود و بر مردم استد باب چاردهم در صاد مهمله مشتمل بر سه فصل فصل اول در صاد

صدف بود جز آن حیوان که در بحر / زبان از حمل و نیسان بپذیرد
چو غواصان برون از دشت از بحر / نگاه زادن لؤلؤ بمیرد

از حیوانات بحریست خاصه در بحرین که از محال فارس است گویند چون باران
نیسان آید بر روی آب آید و قطره در خود گیرد تا مروارید شود از جمله خواصش
آنکه آکلش از مرض خفقان و سوداء شفا یابد گویند اگر بر مفاصل و نقرس ضماد
نمایند سود بخشد اگر با سرکه سائیده بر بینی سعوط نمایند قطع رعاف کند

گوشتش

گوشتش گزیده سگ دیوانه را نفع دهد مالیدن صدف سوخته سوده جلاء
دندان دهد اکتحال نافع جراحات چشم بود اگر بر محل موی زاید چشم که کنده باشند
بمالند دیگر نروید اگر بر سوخته آتش طلا نمایند به شود اگر پاره از و بر کودک بندند
دندان بسهولت برآرد اگر صدف سائیده و جاوشیر را مخلوط ساخته در بینی چکانند
رعاف را باز دارد تعبیر دیدنش در خواب که بدست آورده دلیل باطل
شدن کاریست که عزم داشته اما دیدن مروارید دلیل غلامان و کنیزان و فرزندان
و مال و کلام نیکوست اگر بیند که مروارید سوراخ میکند و زنش حامله باشد پسر آرد
والا مالک غلامی گردد که یطوف علیهم ولدان مخلدون کانهم لؤلؤ مکنون
اگر بیند مروارید میخورد قرآن را فراموش کند که بر مردم میفشاند در بینی چند
البته موعظه کند و مردم شنوند اگر بیند که مروارید از بحر بیرون می آرد از توانگری
نفع یابد دیدن عقد مروارید رسیدن بزن صاحب جمال است فصل دوم
در صاد مکسوره صبان بکسر صاد و فتح با دو ابجد با الف کشیده رشک و شپش را
گویند فصل سیم در صاد مضمومه صوابه بچه شپش را گویند که جمع صبان
است که گذشت باب پانزدهم در ضاد معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول
در ضاد مفتوحه ضان میش و گوسفند آمده بمعنی کش نری و شیر قومی نام شد

باه را قوت دهد اکل لحم اوست
زین سبب او زنده انعام شد

تخمش دافع سموم و در مزاج گرم و تر و گوشت یکساله اش انفع و جگر بز
را اگر بسوزانند و بر دندان مالند سفید کند اگر شاخ قوچ را زیر درخت میوه
دار دفن کنند میوه بسیار دهد اکتحال زهره اش با عسل منع نزول آب
از بصر کند اگر استخوانش را بآتش بسوزانند و خاکسترش را با روغن گل مخلوط
کنند و بر موضع شکسته مالند درست کند اگر پارچه که از پشم بز سفید بافته باشند بر سر
ظرف شهد یا عسل اندازند مورچه داخل نتواند شد **ضبع کفتار است و سالی ماده و سالی نر است**
لاطی و بسیار حرص و پر آزار و شوم و کافر است و چون خرگوش سالی ماده و سالی نر باشد
و موصوفست بعرج و لنگی اگرچه لنگ نیست و چنین بنماید و از غایت میلی که بگوشت
آدمی دارد عادت نبش قبور کرده اگر کسی را در خواب بیند زیر سرش را حفر کند
و حلقش بگیرد و بکشد و خونش بیاشامد و هر یک از بنی نوع خود را که یابد اعم
از نر و ماده تا با او دخل نکند دست بر ندارد و چون در گله گوسفندان در آید
قانع بردن یکی نشود و هرچه ممکنش باشد بکشد و اگر با گرگ معا در گله آیند
گوسفندان سلامت مانند چون هر یک مانع دیگری است لهذا اعراب در دعا
گویند اللهم ضبعا و ذئبا یعنی خداوندا کفتاری با گرگ در گوسفندان ما

رها

ما جمع نمای و جاذب کلابست بحدی که اگر سگ بر بامی باشد و کفتار در زیر رود
چون سایه سگ بر او افتد از بام بزیر رفته از بام بزیر افتد و او را بخورد
و اشتهار بحماقت دارد چنانکه صیادان بر در سوراخ او کلمات چند گویند
تا او را بگیرند گوشتش حرام و از عنب الثعلب گریزد اگر پیه او را بر جسد مالند از آسیب
کلاب ایمن شوند اگر بقدر نیم دانگ از زهره خشکیده اش زنی بخورد بکلی شهوتش
زایل گردد اگر از پوستش پرویزن یعنی غربال بسازند و بذر را از او بیزند از آفت
ملخ ایمن گردد و اگر عصاره عنب الثعلب بر بدن مالند از مضرت او ایمن گردند هر که پوستش
با خود دارد سگ بدو فریاد نکند اکتحال زهره اش دفع نزول آب کند از چشم
و تحدید بصر کند چشم راستش را اگر هفت روز در سرکه گذارند و در زیر نگین
خاتم نهند سحر و مکر در ایشان کار نکند اگر سرش را در برج کبوتران نهند در او جمع
آیند زبانش را هر که در دست راست گیرد سگ با او فریاد نکند اگر بیخ عنصل در دست
گیرند از آن بگریزد هر که پاره از خرخش با خود دارد محبوب القلوب گردد اگر دندانش با خود
دارند از نسیان و درد دندان ایمن گردند اگر از پوست او کیل سازند و بذر
کارند از ملخ و آفت محفوظ مانند اکتحال زهره اش که مخلوط بعسل شهد باشد تحدید بصر کند
و جلاء نظر و مزید حسن گردد و هر چند کهنه گردد نفع بیشتر دهد و نیز اکتحال زهره اش

دافع آکله و دفع دموع عین کند و اجماع اطباست که اگر موی و دره ران راست
زنگشار را بسوزانند و با روغن زیت مخلوط ساخته بر مقعد صاحب ابنه
گذارند رفع ابنه او گردد ان شاء الله و اگر از ران باده آتش کنند باعث این مرض
گردد فانه مجرّب عند بعض الاطبّاء **تعبیر** دیدنش در خواب دلیل کشف اسرار
و در آمدن در بلا و تعبی باشد و دیدن ریشش دلیل خشنی یا دلیل بر دجاره و دشمن بیمکار
و دیدن بالاش قبیح بی شرم کریه منظر **فصل** دویم در ضاد معجمه ضفدع

ضفدع بپارسی بزغ آمد ز من بشنو　　کش ترک تو باقه همی خواند گاه بگفت

از آبهای ایستاده متکون گردد و از تولد نیز بهم رسد و عظم در جبینش میت و از دندان
آتش تعجب کند و ساکت گردد قتلش حرام منقول است از شیخ ابو علی سینا که هر سالی
که ضفادع بسیار شوند زیاده بر عادت در عقبش وبا بهم رسد اگر زنی در دهن
بزغ آبی سه نوبت آب دهن اندازد بار نگیرد و اگر پیهش را بر خارج دیگی یا ظرفی
که مس باشد بمالند چندانکه در زیرش آتش کنند نجوشد و اگر بر گزیده دواب
السموم مالند شفا دهد اگر از سر تا عجز کنند و در آن وقت زنی برا و ناظر گردد
شهوتش در هیجان آید و طالب صحبت گردد و اگر زبان او را بر زنان خوابیده آویزند
هر چه در بیداری کرده باشد بگوید اگر زبانش را بر متهم دزدی بجو رانند مقر گردد

اگر بومی

اگر بر موضعی که مویش را کنده باشند طلا کنند دیگر موی بر نیارد و اگر بر روی مالند مجنون
القلوب گردد و اگر بر بیخ دندان بمالند بالعجب بیفتد و اگر چراغی بر چوض با پیه روشن　　نهند
کنند بر قانش صد المکند **تعبیر** دیدنش در خواب دلیل بر مجتهد است و دیدن
بسیارش دلیل عذاب است اگر ببیند که گوشتش میخورد منفعت بیند بعضی بدیدنش
در خواب دلیل فریبنده گان و ساحران دانند اگر با او سخن گوید ببیند ملکی یابد
اگر از جایی بیرون رود عذاب از آنجا بیرون رود و **فصل** سیم در ضاد
مضمومه که بیانی در او هست یعنی یکجز دو نام که یکی ضوء ضوء است که عبارت
از اخیل است که گذشت و ضوع که جغد است والسلام **باب شانزدهم**
در طاء مهمله مشتمل بر سه فصل فصل اول در طاء مفتوحه است طاوس

طاوس جز آن مرغ نباشد که زخوش　　ابلیس بگشت چنان بزد ره آدم

و بدین سبب او را با همه حسن شکل و زیبائی پر شوم دانند و حسن خود دوست دارد
و عجب و تکبر کند در زدن چتر و خرامیدن خاصه وقتی که ماده او بجانب او ناظر
باشد و چون سه ساله شود پر زاو رنگین شود و ماده اش در ماده آتش قابل
مباشرت و بیضه نهادن گردد و سالی دوازده مرتبه در بهار مباشرت کند
و در خریف پر بریزد و چون اشجار برهنه گردد با اشجار نیز بر آرد

و در حضانت بیضه یاری داده خود نماید و مدت حضانتش سی روز بود و جوجه
اش عریان از بیضه بر آید و زشتی پایش بسبب بودن شیطانست گویند چون آدم ع
تاک را بامر الهی غرس کرد ابلیس طاوسی در پای او ذبح کرد و بیخ او را بخون
او آب داد و چون برگ بر آورد بخون گوزنی آبش داد و چون غوره کرد بخون شیری
آبش داد و چون انگور شد بخون خوکی آبش داد از این است که شارب خمر را
اول رنگ گلگون گردد و بعد چون یوزینه حرکات بدیع کند و چون مستیش قوت
یافت چون شیر نعره زند و پروا نکند و در آخر مستی چون خوک بخود زند و بخوابد
اکلش حرام و لحمش دیر هضم و بد مزاج لیکن گرم معده را بفید از خواصش آنکه
چون طعام مسموم ببیند یا رایحه اش بشنود بوجد و سرود در آید آشامیدن زهره
اش با سرکه رفع سموم جانوران کند اما زهره اش را اگر کسی بخورد دیوانه گردد
اگر خونش را با انزروت و نمک مخلوط سازند و بر قروح رطبه که بهم اکله داد
باشد مالند زایل کند اگر استخوان سوخته او را بر کلف مالند به کند
دیدنش در خواب دلیل عجب و حیرانی مالک دست یا دلیل بر شخص جنبی دیگر
و مکر و انقیاد اعداء و زوال نعمت و شقاوت و تنگدستی بود و گاه دلیل زینت و زیور
و تاج و ازواج حسنه و اولاد کریمه یا زن عجمیه یا غیر مسلمه بود و اگر ببیند

که باطاوس

که با طاوس برادر شد مواخات نماید طیر و طائر واحد از جنس مرغان و جمعش مابلوک
طیور است ابن عباس گفته که ده مرغ است که بنام در قرآن مذکور است
بعوضه در بقره غراب در مائده جراد در اعراف سلوای در بقره و طه و نحل
در نحل نمله و هدهد در نمل ذباب در حج فراش در قارعه ابابیل در فیل
دیدن طایر در خواب عمل آدمیست اگر مرغ غیر معروفی ببیند دلیل انزوا و ترسش
دیدن آشیانه مرغ دلیل بر زن بود و بیضه اش دلیل فرزند اگر آشیانه
او در کوه و غار ببیند زیارت مساجد و متعبدون و منقطعون دریابد چنگالش
غلبه بر دشمن و منقارش دلیل عزت یافتن است و سرگینش دلیل یافتن
مال حلال اگر ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم ببیند دلیل بر یافتن حلال و حرامست
فصل دوم در طاء مکسوره طفل بچه هر حیوان است عموما و از انسان خصوصا
فصل سیم در طاء مضمومه طورانی براء مهمله نوعی از کبوتر است باب هفدهم
در ظاء معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در ظاء مفتوحه ظبی
ظبی آهوست که ترکان جیران گویند کبک گویندش اگر گاه دگر هم غم بت
سه نوع است اول آرام که آهوی خالص سفید بهت شکمش در ریگ باشد
جثه فربهی بیش آهو آن گویند نوع دیگر را عفر گویند سرخ رنگ و کوتاه

کردن بود در دویدن ضعیفترین آهوان بود و در اراضی مرتفعه صلحای کرد
و نوع سیم گندم گون و دراز گردن و طویل القوائم و سفید شکم است و همه
انواعش موصوفند بحدة نظر و خائفترین حیوانات ند کاه باشد که از خوف
صیادان پس پس رو بخانه خود رود و آب را بخورد و اکل حنظل کند
و تلذذ شود و از جعفر بن محمد الصادق منقولست که از ابو حنیفه
پرسیدند که چه لازم آید کسی را که بشکند دندان رباعیه آهو را عوض کرد
که نمیدانم یا ابن رسول الله حضرت فرمودند که آهو دندان رباعیه نیست
اکلش و لحمش حلال و مشک که از او حاصل گردد و پاک گوشتش گرم و خشک
بهترین انواعش آهوبره است و در اخشف باشد نافع قولنج و علاج
فالج و مصلح بدن نهایت که فضول بسیار دارد و مولد خون حار نیست که موافق
امزجه بارده باشد تخصیص در زمستان اگر خشن بریان شده بخور کنند
هوام گریزان شوند اگر زنان او که در شاید خشک کرده باشند زن سلیطه
خورد تسلطش برطرف شود اگر زهره اش در گوشش بچکانند درد گوش
را ببرد اگر سرگین و پوست او را سوخته صلایه نموده در طعام کودک
کنند چون از وی بخورد هر چند بشنود نما کند زیرک و حافظ و فصیح و بلیغ

گردد

گردد اما خواص مشک آنست که قوه چشم و دل و دماغ دهد و رطوبات دفع کند
و جلاء بصر دهد نافع خفقان و تریاق زهرهاست الا آنکه روی را زرد کند و اگر
در طعام کنند بالخاصیه بوی دهان آرد **تعبیر** دیدنش در خواب دلیل زن صاحب
جمال غریب است اگر آهوئی صید کرد کنیزی بکر مالک شود یا زنی تزویج کند
اگر تیری باو انداخت زنی را دشنام دهد اگر او را ذبح کرد بکارت کنیزی برد
اگر بیند آهوئی شد انده دینار یابد اگر آهوئی برو دوید زنش تعقب او کند
اگر از مو یا پوستش چیزی یافت از قبل زنان مال یابد اما دیدن مشک رسیدن بمدد
یا تملک کنیزی است و بعضی گویند دیدن مشک دلیل عیش و خبر خوش و بوی خوش
و بعضی دلیل زن و فرزند گفته اند **باب هجدهم** در عین مهمله مشتمل بر سه فصل فصل
اول در عین مفتوحه عقرب

عقرب که بپارسیست کژدم
دو نیش شمر و بکفت ترکش
هم دوم دیگر بزرگیش بسیار
کوبند ز کوچک و بزرگش

جانوری کثیر اولاد باشد هفتش در
ولادتش بود چه اولاد او شکم او در و بدرند و بیرون آیند جاحظ نفی این قول
کند از معتمدی شنیدم که بچه آوردن عقربی را دیده بود و بدو باز که بر پشت
بر داشته بود بچه خود را و میرفت و او را هشت پا است و چشمش در پشت

بود مست وخفته را نگزد الا وقتیکه عضوی از وی متحرک شود و باشد که افعی
بگزد و بکشد و افعی بعد از گزیدن اگر او را خورد بسلامت ماند و اگر نخورد بمیرد
را کل ملخ حریص است طریق صیدش آنکه ملخ را پیش اندازد و او نخل خانه
خود سازد اگر کندنا در سوراخ وی گذارند ملخ را بیرون کند و باز تعاقب
وی رود و با باشد که سنگ و کلوخی بر او اندازد و دور کشند او بسیار بود
بنوعی که هر کرا بگزد بمیرد و گوشت گزیده او متعفن شود چنانکه کسی تا بینی خود
بگیرد بنزد او نتوان رفت با صغر جسمش فیل و شتر را گزیدن بکشد و نوع
طیارش تیز کشنده است اگر مورچه بر موضع گزیده وی مالند شفا یابد خار را
که بپیه گاو و زرنیخ بخور کنند عقارب از آنخانه بگریزند و عقرب گزیده
اگر دو مثقال دانه ترنج سائیده بخورد شفا یابد که تریاق سموم مار و عقرب
و اگر برگ زیتون با خود دارد نیز فوراً شفا یابند و بدین ستاره سها
دفع گزیدن عقرب کند و منع دزد نماید و با صبح از زهر دد محفوظ ماند
نمودن کف الخضیب مفارقت جاوید آرد و یکدم فرو بردن صابون از قولنج نجات دهد

علق او نوست که ترکان سلوک می‌خوانند   که جای جمله انواع او در آب بود
سیاه و سرخ برنگ است و خون فرا رانند   زجسم خلق مکیدن برش صواب بود

چون بر بدن آدمی گذارند خون مکد در احادیث آمده که بهترین دواها علق و حجامت
است و در میان گل گذارند هر موضعی که خواهند نزدیک کنند و چون آن
و نمک بر او پاشند در حال بیفتد و اگر در آب آشامیدن بحلق ماند و اگر کوفتی
روباه بخور کنند چون بحلق او رسد در حال بیفتد او را در سایه خشک نموده
با نوشادر در روغن صلایه کنند و بر داء الثعلب مالند موی برآید و دیگری گفته اگر
او را در خانه بخور کنند کیک و پشه و امثال آن از آنخانه گریزان شوند اگر در شیشه
گذارند تا بمیرد و پس صلایه نموده از عضوی موی کنده و بر موضع آن بمالند دیگر موی
بر نیارد و اگر با سرکه خمر زبانگیدهم از کسی که در با قلا باشد غرغره کنند زلو از
حلق بیفتد و از خواص مجربه نافعه او است که زلوهای بزرگ را که بهر دملی وضع نمایند
بهم رسد با زیت جوشانیده با سرکه صلایه نموده مرهم سازند و در میان پشم نهند
و بر موضع بواسیر مالند شفا دهد اگر او را در دکان شیشه فروشی بخور نمایند همه شیشه‌ها
بشکند اگر در حقنه او را گرفته بر احلیل مالند بیوجع بزرگ شود اگر او را در کوزه
قلعی گذارند تا بمیرد و پس صلایه کنند و بر موضعی که موی او را در کنده باشند
طلا کنند دیگر موی بر نیارد و اگر کسی را که زلو در حلق رفته باشد بدو اشید پارچه
نخی را بحلق او نزدیک کنند بیچ چسبیده بیرون آید تعبیر دیدنش در خواب

دلیل فرزند است کقوله تعالی خلق الانسان من علق عنکبوت

عنکبوت آن کارگر دان نوع اندر باری کش ترکی از محک خوانند ترکان دیار
هشت پا وی شش بصر او را بر لغز بیاری چون کند صید مگس سازد اسیر او را تار

افلاطون گفته که چون حریص ترین اشیا مگس و قانع ترین عنکبوت لهذا خداوند
تعالی مگس را روزی عنکبوت قرار داده یکنوع از او سرخ فام و با مویهای
تنک و چهار نیش در سر دارد و این نوع تخم نهد و بچه خود خانه سازد و در شب
بیرون آید و نوع دیگر رتیلا است که در باب را گذشت و بچه اش اعجب عجایب
جانوران است که چون موجود شود فی الفور بی تعلیم پدر و مادر به تنند و بیضه
نهد و حضانت نماید آنچه از بیضه بر آید شبیه بکرم کوچکی است پس تبدیل بشکل
عنکبوتی یابد و در سه روز صورتش تمام شود و چون اراده جماع کند
بعضی رشتها از میان ماده بکشد و ماده رشتهای او کشد آهسته آهسته بهم
نزدیک شوند بنحوی که شکم هر دو بهم ملصق شود از دانش او آنکه چون ستدی کشد
در وسط محلی برای صید مهیا سازد و چون مگسی امثال او در دامش افتند
جنبش نماید بجائی که روش تنیدن گیرد تا امکان فرارش نباشد بعد از ان
بردارد و به ثقبه که خانه اوست برد و مکد و بخورد و بعد از ان مرمت تارهائی

صید پاره شده نماید که صید دیگر بدام آرد و در حدیث وارد است که خانه را
از تار عنکبوت پاک سازند که داشتنش باعث فقر می شود و فخر عنکبوت همین بس
که بامر پروردگار بر در غار ثور تنیده تا احمد مختار را از شر کفار محفوظ داشت
و بر عورت زید ابن الحسین بن علی ابن ابی طالب تنیده تا از نظر ناظرین
مستور ماند و در سنه مائه و احدی عشرین هجری بعد از چهار سال جسد شریفش
را با چوب دار سوزانیدند لعنت الله علی ظالمیهم الی یوم الدین از خواص
عنکبوت آنکه اگر تار او را بر جراحت ظاهر بدن گذارند او را بی ورم نگهدارد
و قطع سیلان خون کند و اگر بر نقره که رنگش متغیر شده مالند جلا یابد اگر صاحب
تب ربع تار عنکبوتی که بر کنیف تنیده باشد در خرقه پیچیده با خود دارد شفا یابد
اگر زنده او را با روغن زیت بسایند و بر بدن محموم مالند شفا یابد و اگر
برگ مورد تر در خانه بخور کنند عنکبوت گریزان شود اکلش حرام تعبیر
دیدنش در خواب دلیل مرد غریب یا قریب العهد یا زاهد یا زن ملعونه یا آواز
منسوخات و دیدن خانه اش دلیل ضعف دین و سستی اعتقاد است یا دیدن
مرد یا فتنه اگر با او نزاع کرد با مرد یا فتنه نزاع کند فصل دوم در عین مهمله

عجل را در پارسی گوساله دان ای نیکوکار ترک هم خواند بزو چون خواهد آن نام داد

بجهة استعمال بنی اسرائیل در پرستش او عجل نامیده شده گوشتش حلال اگر خصیه
اش بعد از طبخ خشک کردن بخورند قوه باه دهد اگر قضیبش را خشک نموده بقدر
درهمی سائیده او را بپزی بخورد ازاله بکارت ابکار تواند نمود و اگر بر خصیه نیم
برشت باشند و بخورند بشدت قوه باه دهد و اگر بر درد دندان عرضه کنند دفع
و منع سیر کند **تعبیر** دیدنش در خواب دلیل بسر و امنی است **فصل سیوم** در بیان مضمون

گنجشک **عصفور بلفظ پارسی گنجشک است نامیده به نبر چه ترک انواعش را**
انواع بسیار دارد پرستو را نیز عصفور الجنة گویند نوع دیگر را صوار که آموخته
شود و چون بطلبی بیاید علامت دیگرش آنکه چون بر شاخی نشیند سه انگشت پیش
نهد و یکی پس بر خلاف سایر طیور که دو انگشت پیش نهند و نرش صاحب همت بجه بیا
هیچیک از طیور مهربانتر از او به بچه خود نیست لهذا در معمورها خانه کنند تا از طیور
جوارح ایمن باشند و شهری که از مردم خالی شود در او نمانند و چون معاودت
کنند بیایند بقدم راه نرود بلکه دو پا بجهد و کثیر الجماع است ساعتی صد نوبت
بر ماده خود بر ماده خود بجهد لهذا کوتاه عمر باشد و بیش از یکسال کم ماند و گویند
که آموخته اش بکفر سنخ باز باد بیاید ارسطو گوید که در میان عصفور و حمار
عداوتست چه هرگاه حماری که عصفور آشیان کرده باشد بنالد بمیرد و باشد

که حمار فریاد

که حمار فریاد کند و بیضها و بچهای عصفور از آشیان بریزد لهذا در خشم
و سر حمار طیران کنند و او را برنجانند اکل همه انواعش حلال گوشتش گرم
و خشک از گوشت مرغ خانگی صلب تر بهترش زمستانی فربه اوست زیاد
کننده منی است لیکن مقل امزجه رطبه اصلیه است مصلحش روغن بادام
موافق مزاج بران است گنجشکی را که در خار آشیان بود اگر بریان کرده
با نمک بخورند سنگ مثانه را بشکند و اگر مغز سرش را با آب سد زعیل
مخلوط کنند و به ناشتا بیاشامند دفع بواسیر کند اگر خون مذبوح او را
با آرد عدس مخلوط سازند پس بند قرصها ساخته خشک کنند هر وقت
که بند قرصها را با روغن زیت مخلوط ساخته بر احلیل که ذکر باشد بمالند
تا خواهد جماع **فایده** چهار چیز عقل را زیاد کند کم گوئی مسواک کردن
مخالطت با صالحین و معلم عمل کردن چهار چیز قوة بدن دهد اکل گوشت
استشمام عطریات کثرة غسل اما نه غسل جنابت پوشیدن کتان چهار چیز
بدن را بکاهد غم خوردن بسیار آب خوردن بناشتا ترشی بسیار خوردن
جماع بسیار کردن بعلاوه تاریکی چشم آورد و لذت نبخشد و پیر و شکسته
شود بلکه بمیرد و همچنین است ضبط بول و غایط و غایط که باعث

امراض بسیار شود که از آنجمله حرقة البول و بواسیر است **تعبیر** دیدنش در خواب دلیل
بر دولتیست که از او مردم بهره‌مند شوند و اگر او گوشت اگر بیماری برداشته باشد بمیرد و نیز
دیدنش دلیل بر دولت کثیر المال است مجمل در امور کامل در ریاست و بسا باشد که دلیل
زن جمیله مشفقه باشد و استماع اصوات عصافیر را نیز ناولادت تعبیر نمایند

عقاب نیست بجز آنکه سیاه که ترک — برد چو نام قراقوش بر زبان آرد

عربان کاسر نیز گویند یعنی شکننده طیور در کامل آمده که کرکس رئیس و عقاب سید
طیور است حدید البصر است و در مثل است و عنقای مغربش نیز گویند که از اماکن
بعیده آید سه انواع دارد بحسب رنگ و نرش بسیار لطیف الجرم است
که هیچ مرغی بلطافت او نیست بیشتر سه بیضه نهد و سی روز حضانت کند تا بچه
برآرد پس یکی را بیندازد که از پرورش و اطعامش عاجز است بسبب کمی صبر
و آن بچه را که انداخته مرغی که او را کاسر العظام نامند برداره و بزرگ کند
و از عادت عقاب آنکه صیدی کند فوراً بمکان خود نیارد بلکه بجای دیگر نقل کند
و نشیند مگر بر اماکن مرتفعه و چون اراده صید خرگوش کند اول بکوچک بعد
بزرگ او پردازد عراقیش از طیور جوارح بیش و سبکبال‌تر و سریع‌تر
تر است که صبح در عراق و عشا در یمن غذا خورد و پرش در زمستان

بالسمن

در زمستان پوستین و در بهار فراش اوست چون پر و بالش نپا شود بچه‌هایش
او را بجای دیگر نقل کنند یعنی بر سر کوهی که در هند واقعست که را و چشمه صافی
جاریست پس او را در آن چشمه بشویند و در آفتاب نهند تا پرش بریزد و پر نو
برآرد و چشمش بینا گردد پس بار دیگر در آن چشمه فرو برند تا جوانی و پرهایی
او برگردد و چون جگرش درد کند مار خورد الا سرش و چون مرغی صید
کند نخورد مگر دل او را همه جنس او داده اند و نرش جنس دیگر است بعضی
گویند روباه با او جمع شود و در عجایب مخلوقات مضبوط است که حجر العقاب سنگی است
که در آشیانه وی یافت شود و شبیه است باستخوان خرمای هندی هرگاه حرکت دهی آواز دیگری
از او مسموع شود اگر شکسته چیزی در او نیابند او را از زمین نهند و آوردن هرگاه کسی قصه
آشیانش کند آن سنگ را بوی اندازد چه داند که همین قصه کرده و اگر آن سنگ بر ران
عسر الولاده بندند بسهولت زاید اگر کسی در زبان گیرد بر خصم غالب گردد و هر که بویش بشنود
مدهوش شود اکل لحمش حرامست که صاحب مخلبست اگر او را در خانه بخور کنند حیات
و عقارب بمیرند اکتحال زهرا دفع تیرگی و نزول آب از چشم کند **تعبیر** دیدنش
در خواب دلیل فتح و ظفر بر اعداست اگر در جنگ باشد اگر بیند که مالک عقاب
دیگر کس شد حکم بر او بکند بعزت و سلطنت و غلبه بر دشمن و عمر دراز اگر باده شاه بود

با دشمن صلح نماید و از اموال و اسلحه‌شان منتفع باید اگر ببیند عقاب او را بچنگال
زد نقصان در مالش بهم رسد اگر او را بر بام یا در خانه ببیند ملک الموت است
اگر بر او سوار شود غنی گردد و اگر غنی است بمیرد و اگر عقاب زاید بچه بهمرسد یا باشد
عقعق آن شقشاقست در بزرگی که سفید و دراز دم باشد
زنا و خیانت است سمر پی در دیش اشتلم باشد
چون بیضه نهد برگ چنار بپوشد تا خفاش فاسد نسازد و نیز از طبع که بجای
خود را از طعمه مانع آید لهذا او را عقعق گویند اکلش بر اصح حرام و بعضی
مکروه شمرده‌اند و بخوش خبری مشهور است چون آوازش شنوند گویند مسافر آید
یا خبرش رسد اگر مغز سر او را در پنبه گذارند و بر جائی که پیکان رفته نهند بسهولت
بیرون آید گوشتش گرم و خشک تعبیر دیدنش در خواب دلیل مرد بی دیانت
و بیوفا و نیز دلیل رسیدن خبر غائب است باب نوزدهم در غین
معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در غین معجمه مفتوحه غزال بعینه جز آهو بره که تازه سبز
دمیده شاخ وی اول جوانی اوست اگر مغز سرش بر روغن موش مخلوط
ساخته بجوشانند و قدری آب داخل نموده جرعه بنوشند سرفه را نفع
بخشد اگر زهره اش را با قطرون و نمک مخلوط کنند صاحب سعال

که از سینه اش

که از سینه اش خون آید یا چرک قدری از وی با آب گرم بیاشامند شفا یابد
اگر پیهش را کسی بر ذکر بمالد با هر زنی که جماع کند غیر او را دوست ندارد گوشتش
گرم و خشک علاج فالج و اصلح لحوم صید است غراب بعینه بغیر از کلاغ و بترکی
کهیش قارغه خوانند که دیگر قرقون غراب اللیل نیز نوعی از آن است
که اخلاقش به بوم شبیه است که غراب الترکش نیز خوانند ارسطاطالیس گوید
غراب چهار جنس است یکی بسیار سیاه و دیگری ابلق که او را غراب البین
خوانند و دیگری سفیدی نند لطیف الجرم است و دانه خورد و چهارم سیاه
طاوسی که پرش براق بود و پایهایش سرخ چون مرجان مشهور بر آنچه همه
انواعش در وقت جماع خود را مستور سازند الا این نوع که عفتش بود
و از قلت و فا نر و ماده خود نیابد و گویند چهار یا پنج بیضه نهد و چون همش
بچه اش از بیضه بر آید قبیح المنظر بود پس او را واگذارند و نزد او نیایند
و حق سبحانه و تعالی روزی او را از پشه و مگس بدهد تا بزرگ شود و از
طبع اوست که مردار خورد و صید نکند اگر از جوع بمیرد و چون کسی خواهد
بچه او را از خانه اش بگیرد با چنگ سگ بر دارد و بر او زند تا بچه اش را
بزند در ترکیب و مزاج بدترین طیور است و حضرت نوح ع غراب ابلق را

که غراب البین خوانند بجهة تحقیق آب فرستاد و او بجیفه خوردن مشغول شد
و خبر نیاورد لهذا او را شوم شمرده اند و غراب البین دو نوع است یکی کوچک
که بشوم شهرت دارد و دیگر آنکه در دو قافله گردند تا چون کوچ کنند در مقام
ایشان نشینند در صفت غراب البین آمده که غراب سیاهی است که بطریق اهل
مصیبت نوحه کند و میان جمع بواسطهٔ صدای خود تفرقه اندازد اگر بمکان
معموری آید مژده خراب دهد بتجربه رسیده که چون کلاغ دو نوبت فریاد کند دلیل
شر باشد و اگر سه نوبت فریاد کند دلیل خیر بود چه شر دو حرف و خیر سه حرف است
ارسطالیس آورده که غراب البین آنست که چشمش سیاه و منقار و دو پایش زرد
اکل جمیع انواع نبات و لحوم کند و قابیل را در قتل هابیل بدفن او راهنمائی
کرد و جمیع انواعش حرام الا غراب الزرع که بعضی حلال دانند از جمله خواص آنکه
بقدر منقار خود زیر زمین را ببیند و صبح زود برخیزد اگر منقارش بر آدمی آویزند
از نظر چشم بد محفوظ ماند اکتحال جگرش پردهٔ چشم ببرد اگر خون او را در نبیذ ریزند
معتاد نبیذ ترک نبیذ کند اگر خون خشک کرده اش را بر بواسیر طلا کنند نفع دهد
اگر سر و دل او را در نبیذ اندازند شاربش محتلج گردد اکل لحمش نافع قولنج است
اگر زهره اش بر مسحور مالند از سحر خلاص شود و کلاغ سیاه را اگر با برص در کرکه
ازو

فرو برند و بر موی مالند سیاه کند سرگینش را اگر بر صاحب سعال آویزند نفع دهد
سرگین کلاغ ابلق را اگر بر خوک مالند نفع دهد اگر بر کودک نابالغ آویزند او را
از سرفه ایمن نگهدارد و اگر سرفه کند دیگر نکند تعبیر دیدنش در خواب
دلیل بر مرد فریبنده و اقف بر خط خود یا مرد حریص یا فرزند یا کسیکه قتل مردم
روا دارد و یاد دلیل دفن موتی یا دلیل سفر و در غربت و طول آن غراب الزرع
دلیل بر زیارت یا مردی که مرکب با خیر و شر کند و غراب ابلق دلیل مرد متکبر بسیار خلاف
اگر صید کرد مال حرامی یابد اگر بر درخت و زراعت بیند شوم باشد اگر در خانه
بیند بترسد که با زنش کسی خیانت کند اگر بادی عرف زند فرزندی از او غایب
شود یا غمگین گردد اگر بیند که گوشت او میخورد از دزدان چیزی یابد اگر روی
او را خراشید الم و دزدی یابد اگر بکسی بخشید سرقتی یابد بعضی غراب ابلق را در خواب
دلیل طول قیامت دانسته اند شخصی در خواب دید که غرابی در کعبه فرود آمد پیش ابن
سیرین گفت فاسقی شریفه را بخواهد که خود در میان او و آن جماع دختر عبد الله
ابن جعفر بن علی ابن ابیطالب را خواست **باب بیستم در جانداران**
مشتمل بر سه فصل است فصل اول در فاء مفتوحه فاخته نوعی از کبوتر بنا
ترکش الا یا فاخته اگرچه شمارد حیات ارضو تش گریزند و در هر سر زمینی

که فاخته بسیار باشد حیات نماند بمردم مانوس گردد و گویند که بذا او آن اگر
ذکر اوست و عجب آنکه این ذکر وقتی کند که درخت خرما شکوفه نکرده باشد بدین سبب
او را نسبت بکذب کرده اند گویند وقتی بسبب تمکین نکردن زوجه اش او را گفت
اگر خواهی ملک سلیمان را بجهة تو برهم زنم سلیمان ع او را طلبیده مواخذه کرد
که چرا چنین گفتی گفت یا نبی الله عشاق را بقول ایشان نگیرند از جمله خواصش
آنکه اگر خون او را با خون حمار اسود بر برص طلا کنند یعنی زنگ او دهد سرگین او را
اگر بر کودک مصروع بندند شفا دهد اگر قطره از خون او در چشم چکانند از جمیع
مزمنه و جراحات و غیرها را ببرد **تعبیر** دیدنش در خواب عزت و خلو نعم است
یا دلیل بر اهل عبادت و ذکر یا دلیل اهل طرب و عشاق بود یا دلیل فرزند کاذب
یا زن کاذبه است یا زوجه بامروت **فاره جز موش نیست گر ترکی**
خواند سیچان زبان کس نبود **دفتری پر کنم گر از نکرش**
مستمع را حدیث بس نبود هیچ حیوانی مفسدتر از وی نیست از جمله خواصش
آنکه اگر شیشه دهن تنگی که پر روغن یا شیره باشد دم خود در او در وی کند و بر آرد
بمکد چون شیشه خالی شود دمش نرسد در وی نمک اندازد تا آن چیز بالا آید و بر آرد
و بیضه مرغ را در بغل گیرد و پشت بخوابد و موش دیگر دم او را بدندان گرفته

بجوید و

بسوراخ کشد و ملاقات گربه او را بحیث کند بنوعی که اگر موش بر سقف خانه گربه
زیر موش باشد چون او را بنگرد با اشاره کند بزیر افتد اگر سرش را در خرقه کتان بسته
بر صاحب صداع آویزند رفع کند اگر چه شدید باشد و از صرع نفع دهد و اگر
چشمش را کسی بر کلاه خود بندد در راه رفتن بروی آسان گردد و خسته نشود و اگر
سرگین گرگ و سمار بخور کنند موشان بگریزند اگر سرگین کبوتر را در خمیر کنند
هر جانوری که خورد بمیرد اگر پیاز عنصل را کوفته بر در سوراخ موش گذارند
از رایحه او بمیرد اگر موشی را دم ببرند و در خانه دفن کنند مادام که در آنجا
باشد موشی در آنخانه نیاید و سم استر سیاه را که بخور کنند نیز موشان را
بگریزاند اگر دمش را در پوست حمار گذاشته در خرقه پیچیده از دست چپ آویزند
حاملش نزد ملوک و غیره حاجت روا گردد **تعبیر** دیدنش در خواب دلیل زن
فاسقه است یا یهودیه یا دزد نقاب باشد که دلیل رزق بود اگر موش بسیار
در خانه بیند روزیش وسیع گردد اگر بیند بازی میکنند نرخها ارزان گردد
و موش سیاه و سفید دلیل شب و روز است هر که بیند عمرش دراز گردد
اگر بیند که جامه اش میدرند اجلش نزدیک شود **فرس در پارسی اسب است بترکی آت**
نام دیگر رذونه است گویند او را سپرز نبود چون شتر گویند زهره

زهره ندارد و ماده اش حیض بیند اما اندکی و بعد از چهار سال نرش بر ماده جهد
و باشد که نود سال عمر کند و چون انسان خواب بیند آب تیره نیاشامد بقیه علوفه
غیر خود نخورد و لجدت بصر معروفست اثر قدم سباع شناسد و بترسد و گلش کرده
از جمله خواص آنکه اگر دندان اسب عربی بر کودک آویزند بی مشقت دندان بر آرد
و اگر کسیکه در خواب حرف زند بر سر بندد دیگر نکند اگر شاهدانه از بدن بر اندازد عرق
او را برز ماروبیخ موی بر نیارد عرق او سم قاتل سباع است چنانکه اگر
تازیانه که بر عرق اسب رسیده باشد بر مار زنند در حال بمیرد اگر موی دمش را
بر در خانه آویزند پشه داخل نشود خاکستر سمش را اگر بزیت مخلوط ساخته بر ثو لک
مالند شفا یابد اگر زنی شیر اسب خورد و شوهر با او مقاربت کند بار گیرد و اگر عسل
خورد لذت عظیم از جماع یابد و اگر سرگین خشک او را بر جراحات ریزند خون بند کند
و اگر حالش حایض چشد ابرو و بخورش بچه از شکم بیندازد و این عوذه که از حضرت
صادق ع منقولست بجهة محافظت اسب از شر هوام و دزد و سباع بسیار نافع
و مجربست بسم الله الرحمن الرحيم أُعِيذُ مَنْ عُلِّقَ عَلَيْهِ كِتَابِي هٰذَا مِنَ الخَيْلِ وَالدَّوابّ
كُمَيْتِها وَشُقْرِها وَبُلْقِها وَدُهْمِها وَأَغَرِّها وَأَخْوَصِها وَسَمِيدِ عِها وَزُرْقِها وَأَعْيانِ
بِها وَمُحَجَّلِها وَصُغْرِها وَما اخْتَلَفَ مِنْ أَلْوانِها أُعُوذُ وَمَشْنَعٍ وَأَرْجُو دَ أَعْقَدَ

والجن

وَالجِنِّ مَنْ عُلِّقَ عَلَيْهِ كِتَابِي هٰذَا مِنْ جَمِيعِ الخَيْلِ وَالبَهائِمِ وَالحَيَوانِ مِنَ الكُلامِ
وَالصِّدَامِ وَمَضْغِ اللِّجامِ وَمَرَضِ الأَسْنانِ وَالأَرْسانِ وَالعَسْرَةِ وَالنَّظْرَةِ
وَالسُّكْرِ وَالحَصاةِ وَالتَّعْدِلِيَةِ وَوَجَعِ كَبِدٍ وَالرِّئَةِ وَالطِّحالِ وَالانْتِشارِ وَالنَّظْرَةِ
وَالكَيُّوَةِ وَالقُرْعَةِ وَالعُذْرَةِ وَالحَكَّةِ وَالجَرَبِ وَالخُلْدِ وَالعَقْرِ وَالنُّهْدَةِ فِي
الظَّهْرِ وَالزَّوائِدِ وَالنِّقاعِ وَالعُلاقِ وَالذُّبابِ وَالزَّنابِيرِ وَالارْتِعاشِ وَالاِدْ تِماغِ
وَالظُّلْمَةِ وَالمَغْلِ وَالوَرَمِ وَالجُدَرِيِّ وَالطُّبُوعِ وَمِنَ الحُمَّجِ وَالزَّمَجِ وَالفالِجِ
وَالقُولَنْجِ وَالحُدَاجِ وَقِيامِ العَيْنِ وَالدَّمْعَةِ عِنْدَ الجَرْيِ وَمِنَ العَثْرِ وَالنَّجَلِ
وَمِنْ مَعْطِ شَعْرِ النّاصِيَةِ وَمِنَ الاِمْتِناعِ وَمِنَ الكَلَفِ وَمِنَ البَرَصِ وَمِنَ
الرِّيشِ وَالدَّرَبِ وَمِنْ قِصَرِ الأَرْساغِ وَمِنَ النَّسِيلَةِ وَالنَّمْلَةِ وَمِنَ الاِمْتِناعِ وَمِنَ
الأَبْنِيَةِ وَالعَلَفِ وَالسَّرْجِ وَاللِّجامِ حَصَّنْتُ جَمِيعَ ما عُلِّقَ عَلَيْهِ كِتابِي هٰذا بِاللّهِ العَلِيِّ
العَظِيمِ مِنْ كُلِّ سَبُعٍ وَضَبُعٍ وَأَسَدٍ وَأَسْوَدَ وَمِنَ السُّرّاقِ وَالطُّرّاقِ إِلّا طارِقاً
يَطْرُقُ بِخَيْرٍ وَمَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ مِنَ الرَّحْمٰنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ
بَلْ هُوَ اللّهُ الواحِدُ القَهّارُ تَحَصَّنْتُ بِذِي العِزَّةِ وَالجَبَرُوتِ وَتَوَكَّلْتُ عَلَى الحَيِّ
الَّذِي لا يَمُوتُ نُورِ النُّورِ وَمُقَدِّرِ النُّورِ الأَنْوارِ ذٰلِكَ اللّهُ المَلِكُ القَهّارُ وَهُوَ
السَّمِيعُ العَلِيمُ **تعبير** دیدن اسب در خواب اگر حامله باشد بچه نهد و اگر مرد باشد دلیل

والحمرة

شریک بود اگر بیند که اسب بمرد مردی از صاحبان اوست دیدن ابلقش دلیل کار
مشهور و سیاهش مال و دراست و دلیل مرض اکهب اوست و اشقر دلیل خون
و اشهب دلیل صاحب و کمیت دلیل قوة اگر بیند که اسب با سوار شده در آب راند
تا غرق شد دلیل موتست اگر دید که موی دم اسبش زیاد شد فرزندش بماند
اگر شاه بیند لشکرش بر طرف شود فهد بود بپارسی جنبر یوز
که ترکیش پارس مینامند زعم ارسطو آنکه از شیر و پلنگ متولد میشود
مزاجش چون مزاج پلنگ و در طبع مشابه است با دست چون حملش سنگین شود
هر فهد نر که او را بیند بروی جهد و چون وقت زائیدنش نزدیک شود بگریزد
بمکانی که بجهت زائیدن تعیین کرده و او مثل است بکثرت نوم و ثقل جثه چه اگر حیوان
جهد پشتش بشکند و بزیادتی غضب معروفست چو بر دریدن حیوانی اقدام کند
بدو دو نفس نکشد تا باو رسد و بدین سبب بت کند و اگر در گرفتن صید خطا
کرد غضبناک بر گردد و از پی او نرود و از طبع اوست که به نیکی کننده بخود رحم
نکند و بد برد و بجوز دو قبول ادب کند و در بزرگی گلش حرام خوردن لحمش
حدت ذهن و قوة بدن بخشد آشامیدن خون او بلادت آرد اگر بکنش در موضع
بریزند موشان بگریزند تعبیر دیدنش در خواب دلیل دشمن بدمذهب است

کا اظهار

کا اظهار صداقت نکند و بعضی عزت یافتن دانسته اند فصل دویم درخاء نمود فیل
فیل را در پارسی جز پیل نامی کس نگفت گر ترکی نام دیگر دارد نشنیده ام
ماده اش زنده پیل گویند نزاید و بار نگیرد مگر در موطن خود و چون نرش پنج ساله
گردد بر ماده سوار شود و این در بهار باشد مدت حملش سه سال بود و در ایام
حمل نر نزدیک او نشود و دیگری گفته که مدت حملش هفت سال بود و در وقت وضع حمل
داخل نهری شود و ایستاده بار نهد چه فواصل قوائم ندارد و نر در این وقت
محافظت ماده و بچه او از حیات کند و بر غیر جفت خود رغبت نکند اهل هند زبان
او را مقلوب میدانند و الا تکلم میکرد و دندانش را بسیار عزیز دارند و بوزن
یکصد من وزن دندان او برسد و خرطومش که بین دندانهاست کار دستش کند
و حربه اوست صولتش بقدر جثه اش مهیب درخت قوی بر کند دیوار فرود آورد
و از غایت فهم تعلیم قبول کند و تعظیم ملوک کند با جنس خود و غیر جنس خود جنگ
کند چون مغضوب شود فروتنی کند و بار بسیار بردارد و بسیار نرم راه رود
بحدی که اگر از پهلوی کسی بگذرد خبر نشود ارسطو گوید فیلی را دیدم که بر گوشش
داغی بود که از آن معلوم شد که چهارصد سال عمر کرده بود و با این جثه و قدرت
از گربه بگریزد چون عقرب که از ملاقات چلپاسه بمیرد و گویند فرجش زیر بغل است

وچون زر باو جهد دست بر دارد تا بر او ظاهر شود **تعبیر** چون کسی نزد بزرگی خواهد
برود که از او ترسان باشد باید که کهیعص و حمعسق که ده حرفست بخواند و بهر حرفی
انگشتی عقد نماید ابتدا از ابهام دست راست و ختم با بهام دست چپ کند پس
سورهٔ فیل را بخواند چون بلفظ ترمیهم رسد مکرر بگوید و بهر کفتی انگشتی بگشاید و ابتدا
از ابهام دست چپ کند و ختم با بهام دست راست کند چون مقابل او چنین کند
از شرش در امان باشد اکلش حرام چه از مسوخاتست از جملهٔ خواصش آنکه اگر کسی جگر
او بخورد هفت روز بخوابد زهرهٔ او را اگر بر برص مالند و سه روز بگذارند زایل سازد
اگر استخوانش را بر کودک بندند از فزع و ترس ایمن شود و اگر زیر درخت میوه دار دفن کند
کرمی نزدیک او نشود و اگر در خانه بخور کنند پشها بمیرند هر که از نشاره استخوانش روزی
دو درهم با آب و عسل ممزوج ساخته بخورد حافظه اش قوی کردد و اگر زن عاقر بار آید
هفت روز متوالی بخورد و شوهر با او مقاربت کند بار کیرد اگر پارهٔ از پوست او بر محموم
او بر زند تب او ببرد و اگر صاحب تشنج بر روی بخورد صحت یابد اگر سوختهٔ سرکینش را با عسل
ممزوج کرده بر پلک چشمی که مژه اش ریخته باشد بمالند موی بر آرد دخان پوستش دفع
بواسیر کند **تعبیر** دیدنش در خواب دلیل پادشاه عجم کند نهی است اگر بیند که بر او
سوار شده و مطیع اوست بر مرد عجمی غالب آید اگر مالک وی شد با تحکم بر او کردد

سلطان یا حاکمی پیوند کند اگر پادشاه بیند که بر او سوار شده اگر در جنگ دشمن
باشد کشته شود و اگر بیند که زین بر او نهاده سوار شده زن عجمی بزوج کند اگر فیل
چرانند با ملوک عجم هواخواه کند اگر فیل او را بخرطوم بزند مال یابد اگر از سرکینش برد او
غنی کردد بقول نصاری کویند سواری فیل در خواب نقصان در مال است اگر فیل را
کشته بیند سلطان عمر بمیرد اگر بیند زیر دست و پای او افتاد آن بمیرد اگر بیند از شهر
بیرون آمد وبا و طاعون و امراض از آن شهر بیرون رود **فصل در قاف مضمومه** که هیچ ندارد
مگر چند چیز که پیش در سایر حروف کفته شد **باب بیست و یکم در قاف مشتمل بر سه فصل فصل اول**
در قاف مفتوحه **ققنس بود آن مرغ که در هر لغت از وی نامی بجز از ققنس خبری نشنیدیم**
بدو قاف و نون و سین مهمله مرغی است معروف در هند که منقاری دراز دارد و
سوراخهای بسیار در اوست و از هر یک آوازی بیرون آید و چون در صفیر آید هیچ
جانور از او نکذرد و او را توالد معهود نیست و نر و مادهٔ او وقت رحیل بالهای
خود بر هم زنند تا آتش در آشیان ایشان افتد و بسوزند و چون باران بر خاکستر
ایشان بارد کرمی پدید آید و از آن خاکستر تغذیه کند تا ققنس دیگر گردد گویند
ارغنون را از آواز او استنباط کرده اند **فصل دوم در قاف مکسوره**
قرد در پارسی بوزینه باشد **که ترکش ججی و میمون هم گفت**

حیوانیست قبیح الوجه و نیکو اطوار و بسیار زیرک و تند فهم و قابل تربیت و آموختن
صنعت چنانکه ملوک نوبه بجهة متوکل خلیفه دو بوزینه فرستادند که زرگری و دیگری
خیاطی کردی و اهل یمن چنان تعلیم کنند که ببازار رود و طعام و میوه خرد و در دکان
قصابی و بقالی چیز بفروشد و پاسبانی دکان کند و دزدی کند و اگر زنی را تنها یابد
با او جماع کند و ماده‌اش بیک شکم دوازده بچه زاید در غالب صفات شبیه بانسانست
چه خندد و بازی کند و انگشتانش صاحب مفصل و ناخن است و بچه با خود برداشته
راه رود و در کنار نشاند لهذا او را برزخ بین الحیوان و انسان شمرده اند
و چون خوابند پهلوی هم بطریق استقامت خوابند و چون یکی بیدار شود بنشیند
و بفریاد دیگری را بیدار کند پس آن دیگری را تا آخر اگر در آب افتد غرق شود
و چون شهوت او غالب شود و ماده نیابد بدست استمنا کند گوشتش حرام چو
از مسوخاتست و بعضی گویند که آنهائی که بصورت بوزینه و خرس و فیل و غیرهم
شدند زیاده بر سه روز نماندند از جمله خواصش آنکه اگر دندانش را بر کسی بندند خواب
نکند و شب بترسد اکل لحمش نافع جذام اگر پوستش را بر درخت آویزند از ضرر
سرما محفوظ ماند و اگر غربال سازند و از او بذری بیزند و زراعت کنند از آفت
ملخ امین ماند اگر خون گرم او بجوز دکسی کلک کرد و چون طعام زهرآلود چیند

فریاد

فریاد کند و بترسد اگر موی او در زیر سر نایم نهند در خواب بترسد و خوابهای
هایل بیند و هر که ده روز صبح بر روی میمون نگرد مسرت و افزاید و روزی
بسیار یابد و زنان او را بسیار دوست دارند که میمون و مبارکست تعبیر
دیدنش در خواب دلیل مرد عیبناک و مخالف است و اگر با او جنگ کرد و مغلوب
شد اگر بیمار باشد صحت باشد و اگر او غالب شد بیمار شود و نصاری گویند دیدنش
در خواب دلیل بر لباس نو است اگر بدشمن بخشید بر او غالب شود و اگر بوزینه
در فراش وی مانده خود دید بیوی زنش زنا کند اگر با بوزینه دخول کرد فاحشه
نکاح کند و گاه دلالت بر مریض کند و آنچه از سر قبر حادث شود چه او را
نسبت باه میدهند فصل سوم در قاف مضمومه قبره در پارسی مرغ چکاوک بود
لیکن ترکی بکی عنیه چکچکو گفت خاکستر رنگ و بزرگ منقار است و او را
ابو الملیح نیز گویند و از جمله عصافیر است خطیب بغدادی باسانید معتبره نقل کند
کند که مردی قبره با او گفت مرا چکنی گفت ذبح کنم گفت چه از این که من برای اطعام [قبره صید کرد]
و سد جوع تو از اکل من نخواهد شد مرا رها کن تا ترا سه نصیحت کنم گفت بگو گفت
کلمه اول وقتی گویم که در دست تو باشم دوم وقتی که بر شاخه درخت نشینم
وقتی که بکوه خواهم رفت پس گفت بر مافات تاسف مخور و بر شاخه درخت

نشست گفت بر کلمهٔ محال اعتماد مکن پس بعزم کوه برخاست و گفت ای احمق
اگر مرا بکشتی در حوصلهٔ من دُرّی یافتی زیاده بر بیست مثقال آن شخص دست
بتأسف بدندان گرفت گفتش مگر کلمهٔ اول را فراموش کردی و دیگر آنکه باور
کردی که بر جان تأسف مخوری و باور مکن و برفت از جملهٔ خواصش آنکه گوشت
و بیضه اش شکم ببندد و قوة باه دهد اگر سرگینش را باب دهان آدمی مخلوط
کنند و بر ذکر مالند قطع کند بهیش را مردی بر ذکر مالند در وقت مجامعت
زن او را بغایت دوست دارد قمل بپارسی شپش آید که بوجه اش
زنشکنند و در لباس جانش مکان بود هر جانوری بنوع دگر قلیش هست
الا خدام دارکز او در امان بود در حیوان و نبات هر دو یافت شود و بیشتر
بگویندش از چرک و کثافت بود و باشد که بدون این دو یافت شود و تجویز
پوشیدن حریر بجهة دفع فرموده اند و علما اختلاف در قمل که به بنی اسرائیل
فرستاده شد کرده اند بعضی گویند سوسه که شپش گندم است بود بعضی ملخ
کوچک بی پر را دانسته اند بعضی گویند که نوعی از قراد که کنه باشد بود و بعضی
گویند کرم سیاهی بود و بعضی کیک را دانسته اند و در رخت مجذوم نباشد
چه خاریدن بدن را او صعب است این منت بجز رحم حق سبحانه و تعالی

چنانکه

چنانکه گنگ نشود چه اگر شنیدی و نتوانستی گفت محزون شدی پر کسی
شپش را زنده رها کند نسیان بهم رساند چه آنکه بیخ زده موش خورد یا آنکه
ایستاده بول کند یا بر و بناخن و بدندان شکر بخاید یا سیب ترش خورد
و بعضی چند چیز دیگر را شمرده اند خواندن الواح قبور و از میان دو زن گذشتن
نظر بر کسی که از خلق آویخته باشند خوردن گشنیز تر یا نان گرم اما خوردن نان
و حلوای سرد و شربت عسل حافظه را قوت دهد اگر خواهی حامله را بدانی پسر زاید
یا دختر شپش در شیر از آن اندازد اگر بیرون آید دختر و اگر فرو رود پسر است
که شیر دختر سبک است اگر صاحب حبس البول شپش در سوراخ ذکر کند در ساعت
گشاده گردد اگر بیخ مو و بذر آن با آب چغندر بشوید منع شپش اگر روغن کفال
بر بدن مالد یا بذر آن با سرکه و آب دریا بشوید شپش او بمیرد اگر زیتی که در او
کنجد کشته باشند بر بدن مالند یا روغنی که زیبق در او کشته باشند مانع تولد
شپش خواهد تعبیر دیدنش در خواب در رخت نو مال است اگر در رخت
کهنه بیند دلیل بر گناه اگر رائی سلطان بود دلیل لشکر او و اعوان اوست
اگر بر زمین بیند قوم ضعیف بیند اگر حرکت کنند با ضعفا مخاصمه کند اگر
بدنش بگزند سخن بد از خصم ضعیف بشنود اگر از سینه اش برید غلام

غیبت کمی کند

یا پسر یا مرد و رشش کمر بر دستش بر زکه دلیل حسن و بیماریست اگر ببیند که میخورد

قنفذ بپارسی بود خار پشت   گربش ترک خواند اگر نام او برد

کنیه زنش ابو الشوک و ماده اش ام الدلدل است و شب تا صبح بر زد

نماید و بدین سبب عاسش نیز گویند دو نوع است یکی در زمین مصر که بقدر موشی

است و دیگری در زمین شام که بقدر سگی است و این در عراق عرب نیز هست

وآنرا قنفذ صحرائی نیز گویند که تریاک مو عقعق عقب یا لاو رود و خوشه انگور

ببرد و برریزد پس پایین آید و بخورد بقدر افراط و آنچه باقی ماند خارهای خود

مضمحل سازد و بجهة بچه خود برد و با کل حیات معتاد است اگر او را اگر بند

صعتر بر تی خورد شفا یابد پنج دندان دارد و در دهن و با ماده خود ایستاد

جمع شود چنانکه پشت نر بر پشت ماده ملصق شود و این دعا بجهة رفع شر

دیو و پری و سباع خواندن و داشتن مفید است بروایت صحیح از رسول الله

م بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد رسول الله الی من العمار و الزوار

الا طارقاً یطرق بخیر اما بعد فان لنا و لکم فی الحق سعة فان یکن عاشقاً

مولعاً او فاجراً مقتحماً فهذا کتاب الله ینطق علینا و علیکم بالحق انا کنا نستنسخ

ما کنتم تعملون ان رسلنا یکتبون ما تمکرون اترکوا صاحب کتابی هذا

وانطلقوا

وانطلقوا الی عبدة الاصنام و الی من یزعم ان مع الله الها آخر لا اله

الا هو کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون حم لا ینصرون حمعسق

تفرق اعداء الله و غلبت حجة الله و لا حول و لا قوة الا بالله فسیکفیکهم

الله و هو السمیع العلیم از جمله خواص آنکه چون زهره او را بر موضعی که موی

او را کنده باشند بمالند دیگر موی بر نیارد و اکتحالش بیاض چشم ببرد و اگر با [illegible]

مخلوط کنند و بر بهق بمالند زایل کند و آشامیدنش دافع جذام و برص است

تنبخ و درد گرده و سل و زحیر را نافع اگر با روغن خوش مخلوط کرده در گوش

چکانند کری کهنه را ببرد و مداومت با کل لحمش سل و جذام را ببرد و گوشت نمک

سوده اش دفع داء الفیل و برص و بول در فراش نماید اگر خونش بر گزیده سگ بمالند دردش

ساکن شود طلای پیهش مجذوم را نافع بود اگر دلش بر صاحب ربع بندند شفا دهد

اگر سر زنش را صاحب طحال با شربت عسل و شکر خورد شفا یابد اگر سر زنش را با شمشیری

که با و آدمی کشته باشند ببرند و بر صاحب صرع آویزند شفا دهد اگر پای چپ زنده اش را

ببرند و در خرقه کتانی بسته بر صاحب کرم یا سرد ببندند بنوعی که محموم نداند شفا

دهد اگر چشم راستش را با شیره در ظرف مس بجوشانند و اکتحال کنند در شب

چون روز ببینند اگر چشم چپش را در زیت بجوشانیده در شیشه کنند و در وقت

خواب از آن بیوبند فی الفور بجواب روند بجوز باطن دست رستش تب را
ببرد خوردن سپرز بریان او درد سپرز را ببرد حمول زهره او که بروغن گاو طبخ
یافته باشد مخرج جنین و مشیمه است تعبیر دیدنش در خواب دلیل مکر و فریب
و تجسس و اختفا و دلتنگی و شر و سرعت غضب و بیرحمی و فتنه باشد و قفقد
بحری نصف مقدمش شبیه به بر است و نصف مؤخرش شبیه بماهی اکلش ازاله
عسر البول نماید ملاحان گویند چون گرسنه شود خود را بر حیوانی زند تا او را
فرو برد پس خارهای خود را بر حشای او زند و هلاک کند پس بیرون آید و از او
بجز دو دگاه خود را بر کشتی زند بنوعی که سوراخ کند و اگر قصد او کنند با خارهای
خود بزند و هلاک کند و ملاحان از خوفش پوستهای پوشند که تیرش کارگر نشود

باب بیست و دویم در کاف مشتمل بر دو فصل فصل اول در کاف مفتوحه

کبش آن قوچ جنگی دان که خرطی بس قوی دارد برد و قرن و سر خصمی به پیش خویش بگذارد
بوفی در لمعه نورانیه آورده که هرگاه کسی بر خود بترسد از قتلی یا عذابی کبش فربه
بی عیب در موضع خلوتی ذبح کند و روی بقبله در وقت ذبح بگوید اللهم
هذا لک و منک اللهم انه فدائی فتقبله منی و بجهه خون او گوی بکند و با خاک
بپوشد تا کسی پای بر بالای آن ننهد و او را شصت حصه کند که از انجمله یکی سردکی

شکم وی باشد و خود و عیال از آن هیچ نخورند و هر حصه بفقیری دهند که فدای
او دکر دانند هر مکروهیست از او و این عمل مجرب و متفق علیه است از جمله
اعمال محسنین است والله یحب المحسنین و اگر این ممکن نشود هر یک از شصت
فقیر را یک صاع گندم بدهند و اگر نشود هر یک را یک مد بدهند و بگویند
اللهم انی استکفی بهذا الامر الذی اخافه بهم هو لاء و بانفاسهم و ارواحهم
و عزمائهم ان تخلصنی مما اخاف و احذر که امرشان فرجی روی خواهد نمود ان شاء الله
تعالی از جمله خواصش آنکه چند روز مداومت باکل خصیه بریان او کند در فراش
بول نکند اگر پیه او و پیه گاو را با آب کند تا مخلوط کنند و زن در حین زادن
بر دارد بسهولت برآید و اگر هر دو کرده اش را بار کها بکند و در آفتاب خشک
کنند و با روغن زنبق بگدازند بر عضوی که مالند موی بر آرد و اگر زهره اش را بر پستان
مالند شیر را قطع کند تعبیر دیدنش در خواب دلیل مرد شریف باشد اگر دیدنی
اش را برداشت مال شریفی بدستش آید یا دیدنش دلیل دیدن رئیس قوم باشد
سواری بر او منفعتی یابد اگر قوچ بیشاخ ببیند دلیل حاکم معزولست یا مرد خصی
اگر قربان کند از غم و زندان و مرض برهد و در جنگ نصرت یابد و ادای دین کند
اگر دو کبش دید که بهم شاخ میزنند دو سلطان با هم نزاع کنند و هر کدام مغلوب

بود مغلوب خواهد شد و سیاهش بعرب و سفیدش را بعجم تعبیر کنند اگر کسی از شاخ و پشمش
بگیرد نفعی بدو خواهد رسید کرکدن **کرکدن آن خر هندیست که بر بینی او**
هست شاخی که با و پیل را صید کند با فیل دشمن است از جاموش کوچکتر و از گاو
بزرگتر باشد گویند از اسب و فیل متولد شود و او را بر بالای رگ بینی قرنیست
از سنگینی او سر بالا نتواند کرد و با آن پیل را زند و باشد که پیل را بر سر شاخ بر دارد
و گویند ماده او هفت ماه بچه در شکم نگاه دارد و بچه اش در شکم شاخ و دندان
بر آرد و نزدیک زادن او هر روز سر از فرج بیرون آرد و از شاخهای اشجار بخورد
و باز غایب شود و بعضی انکار این قول کنند که مشیمه او لم که در آنجاست غذای
او بطریق دیگر است و گویند چون او را از طرف طول برند صور مختلفه از او ظاهر
شود چون طاوس و سایر طیور و اشجار و آدمی و از آن تختها بجهة ملوک سازند
و بر کمربندها که از ند و با قیمت باشد و چون گاو و شتر نشخوار کند و با آدمی شدت
عداوت دارد که هر گاه که یابد بکشد اما بخورد اکلش حرام علامت صحت شاخش
آنکه شکل سواری بر او بود و نزد ملوک هند بسیار عزیز است از خواص عجیبه او
آنکه گشاده هر کار بسته ایست اگر صاحب قولنج بدست گیرد فی الحال شفا یابد
و زن عسر الولاده اگر بدست گیرد بسهولت بزاید اگر اندکی از او سابیده

بر مصروع

بر مصروع خورانند شفا و بد حاملش از چشم بد محفوظ باشد و چون در آب نهند
آب را سرد کند و اگر صاحب بواسیر نوشیدن آن آب مداومت نماید شفا یابد اگر مرغ بو
خورد گشاده شود و چشم را بتش هر که بند از جمیع دردها محفوظ و از شر
جن و حیات و عقارب و هوام مصون ماند در بر پوستش شمشیر کار نکند و زمینه
اهل چین است و عامه اهل چین سفید پوست بزردی مایلند و زنا نزد ایشان بدون نکاح
مباح دانند و هیچ چیز را بد نشمارند و بزن پیش از مرد میراث دهند ایشان را
عیدیست نزد نزول آفتاب بحمل که هفت روز بخورند و بیاشامند اقلیم وسیعی دارند
که قریب به سیصد شهر است و عجایب بسیار در آنهاست **تعبیر** دیدنش در خواب
دلیل پادشاه بزرگ بعضی گویند دلیل حرب و فتنه و فریب و حقارتست
کلب در پارسی بجز سگ نیست ✤ که بترکیش ایت می نامند ✤
مرکب است از سبع و بهیمه و از طبع اوست که محتلم شود و ماده اش حیض بیند
مدت حملش زیاده بر شصت و کمتر از چهل ممکن نیست و هشت بچه اش کور متولد
لکی شود و از چهار ده روز دیده گشاید نرش قبل از ماده خواهش بهم رساند که در یکبار
یا کمتر از یکسال الکی بر ماده جهد و چون چند سگ بر ماده دخول کنند بچهاش مختلف
گردند در لون از جمله خواصش آنکه پی هر جانور از آدمیان و غیره شناسد از اشتمام

روایح نیکو کند جیفه را خوشتر از گوشت تازه داند و نجاست بضرورت بخورد و برگرداند
میان او و کفتار عداوت شدیداست بنوعی که اگر از دیواری سایه اش بر کفتاری
افتد کفتار را او را جذب کند و بزیر کشیده بخورد و بدین سبب او را جاذب الکلاب
گویند اگر روغن کفتار بر سگی مالند دیوانه شود و اگر زبان کفتار کسی با خود دارد
سگ بر او بانگ نکند و از طبع اوست که پاس صاحب خود کند چه در غیبت چه در حضور
چه در بیداری چه در خواب غالب از روز را بخوابد و شب نخسبد مگر حوالی صبح که خواب اندک
کند چون خوابد مژه برهم نکند و چشم تمام نپوشد مغز سرش بیشتر از مغز سر آدمی است
مردم شریف نیکو روی را اکرام دارد و بر ایشان فریاد نکند و باشد که از سر راه
ایشان دور شود و بر مردم قبیح الوجه کثیف الجامه ضعیف الحال فریاد کند اگر طلبیدش
دم بجنباند و اظهار دوستی کند و اگر بعد از زدن بطلبند دور شود و چون
با صاحب بازی کند چنان دندان گیرد که درد نکند تعلیم و تادیب قبول کند
و او را مرضی عارض شود که آنرا کلب نامند علامتش آنست که چشمهایش سرخ
و پرده بر او کشیده شود و گوشهایش سست گردد و زبان بیرون آرد و آب
بینی و دهانش بسیار شود و سر پیش اندازد و پشت بیکجانب کج و منحنی سازد
همیشه دم خود را در زیر پای خود دارد و ترسان راه رود که پنداری مست است

چیزی

چیزی نخورد و با کمال عطش آب نتواند خورد و از ملاقات آب بترسد و باشد که بمیرد
چون چیزی در نظرش بگذرد حمله آرد و بگزد اما فریاد نکند سگان از او بگریزند
اگر سگی بزند نیکیش آید فروتنی کند و هر کرا بگزد مرضهای بد عارض او شود و بکمی آنکه
آب نخورد از تشنگی بمیرد و چون این مرض در او استحکام پذیرد از ممر بولش
شبیه بسگ بچه چیزها بیرون آید و هر حیوانی را که بگزد بمیرد جز آدمی که گاهی علاج
پذیر بود و اگر خود را غوطه دهد در آب نهر الکلب که در حوالی حلب است پیش از آنکه
چهل روز بر او گذشته باشد و الا علاج نشود یا در آب شهد سلیمان که در نواحی
فارس است و این طلسم را اج ا ب ح لا ۷ لمـ ه ع ال و ی اللا
اگر در ظرف نو نویسند و بروغن زیت چرب نموده قدری بخورد شفا یابد
و تریاق اربعه نیز عظیم مجرب است که بر آن موضع بمالند و نوعی از سگ باشد
که او را سلوقی نامند که آهو را از دور ببیند و بداند که می رود یا می آید نر است
یا ماده است یا مرده یا زنده است و اهل روم موتی خود را با او عرضه نکنند
که حرکات چند از او در این باب از او صادر شود که میت از حی ممتاز گردد
و این نوع کوچک جثه و کوتاه دست و پا باشد و در عجایب المخلوقات مسطور است
که کسی کسی را کشته و بجایی انداخت که کسی را اطلاع بر آن نبود الا سگ

مقتول را که هر روز بر آن چاه آمدی و بشرایط عزاداری قیام کردی و هر وقت
قاتل مالک خود را دیدی بر او حمله بردی و فریاد کردی و مردم بر حفر چاه اشاره
کردی و مردم بر حفره چاه اشاره کردی چون این حرکات مکرر از او بظهور پیوست
چاه را حفر کردند مقتول را یافته قاتلش را بقصاص رسانیدند آورده اند که حسین بن
ابن احمد شاعر را چو وفات نزدیک شد وصیت نمود که او را در زیر پای امام امام
موسی الکاظم عم دفن کنند و بر سنگ مزارش بنویسند وکلبهم باسط ذراعیه
بالوصید و چون سلطان المحققین خواجه نصیر الملة والدین وفات نمود حسب
الوصیت او را نیز در زیر پای امام همام دفن نمودند و از قدری که بجهة او حفر
نمودند لوح مزار حسین ابن احمد شاعر برآمد لوح را بر تربت او نهادند یا لیتنی
کنت معکم فافوز فوزا عظیما و اهل تفسیر سگ اصحاب کهف را از جنس کلاب
میدانند بر خلاف بعضی که گویند مرد طباخی بود که تعبیر بکلب کرده اند و مضعف
این قول باسط ذراعیه است که خاصه کلاب السبع و در لونش نیز اختلاف کرده اند
بعضی سرخ بعضی زرد مایل بسرخ بعضی آسمان رنگ و کبود و بعضی ابلق
سیاه و سفید گفته اند و نامش قطمر و قطمیر دانسته اند و در حدیث نبوی است
که اگر اسامی اصحاب کهف را نوشته بر کودک آویزند از آفات محفوظ باشند

دراحت

دراحت خواب کنند و بی آرامی ننمایند و اسامی اصحاب کهف بطریقی که مضبوط است
سه روایت است که صاحب قاموس نیز ذکر کرده روایت اول ملیکمینا
تملیخا مرطوکش نوالس سانیوس بطینوس کشفوطط
روایت دوم ملیخا مکسلمینا مرطوس نوالس و بطاس او
نوس کید سلططیوس روایت سیم مکسلمینا ملیخا
مرطونس نوانس سادنیوس بطینوس کشفو طط
قطمیر و نیز بجهة خواب و آرام و دفع بکاء اطفال بنویسند که اعوذ بکلمات
الله التامات التی نامو اصحاب الکهف و الرقیم الله یتوفی الانفس
حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت
و یرسل الاخری الی اجل مسمی اللهم الق النوم و السکینة علی حامل هذا
الکتاب بالف لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در بعضی تفاسیر آمده
که در سوره الرحمن آیتیست که در وقت حمله کردن سگ بخوانند از شرش محفوظ
باشند و آن آیه یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان و نیز. در وقت حمله
سگ نافع است که بخوانند وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید و در حدیث وارد است

که در مکانی که سگ باشد ملائکه داخل نشود و این را محققین سگ خارجی تنها
تعبیر نمیکنند بلکه امر باطن میکنند و جمیع اجزای او نجس است حتی ناخن و مو
اکلش حرام و مالکیه سگ بچه چشم نگشوده را حلال میدانند پیه و دسومش
برخلاف حیوانات در زیر گوشت نمیباشد اگر جوان دیگر شیر سگ خورد پیه
و دسومش در زیر گوشت رود از جمله خواصش آنکه اگر آدمی زبان سگ سباع را
با خود دارد هیچ سگی بدو فریاد نکند اگر پاره از گوشتش در دست نگاه
دارد سگان پیشش فروتنی کنند اگر دندان انیابش را بر سگ دیوانه گزیده
آویزند دردش ساکن گردد اگر بر صاحب یرقان آویزند شفا یابد اگر
کودک بندند دندان بسهولت اگر کسی را که زهر قاتل خورانیده باشند قدری
از شیر سگ خورد شفا یابد و نیز اکلش اخراج جنین و مشیمه نماید اکتحالش و
بیداری تمام شب آرد اگر سرگینش را خشک و صلایه نموده با آب کشنیز خمیر نموده
بر اورام حار بندند نافع آید اگر صاحب قولنج سگ خوابیده را از جا خیزاند و
در مکان او بول کند فوراً قولنج وی زایل گردد و سگ در حال بمیرد اگر دندان
نابش را بر کسی که در خواب حرف زند بندند دیگر حرف نزند اگر شیرش را بر زهار
مالند کار بوزه کند اگر موی سگ سیاه بر مصروع آویزند نفع دهد اگر کسی را که

بنده گریز پا

بنده گریز پا باشد سرگین سگ بچه را با زیت مخلوط کرده بر روی پا مالند دیگر نگریزد
تعبیر دیدنش در خواب دلیل بندگان یا مردم سفیه طامع باشد اگر سگی او را گزید
یا درید همان قدر از دشمن جفا بیند و گاه دیدنش دلیل حرص است بر دنیا دیدن
سگ اصحاب کهف دلیل ترس و زندان و خایف شدن است و دیدنش در شهر دلیل
تجدید ولایت و باشد که دیدنش کفر و نومید از رحمت الهی است و دیدن سگ
شکاری دلیل عزت و دولت است دیدن سگ گله دلیل مرد صالح که با غیرت باشد
سگ ماده دلیل زن سلیطه است و بچه اش دلیل فرزند نیک سفیدش مؤمن
و سیاهش کافر است ارطامیدورس گفته اگر سگان شکاری بیند از شکار خارج
دلیل حیرت است اگر در شکار بیند بطالت است دیدن سگ پاسبان محافظت
مال کند اگر بیند سگی شکار کرد حق علمی بدو دهد و فراموش کند فصل دوم در کاف مضمومه
کرکی بحر کلنگ باشد بپارسی ترکش بر او چو بام به ذره نا کند کف
چون عصفور کثیر الجماع است و بعضی دشمن مرغانش دانند و از طبع اوست حراست
خود کردن چنانچه در وقت بنوبت یکی بیدار ماند و وقت خوابیدن بصدای
آهسته دیگری را بیدار کند تا آخر و برجی مسافرت کند و معاونت یکدیگر کنند
و در پریدن بطریق نظام بهیئت مجموعی حرکت کنند و یکی پیش رود و آنکه آخر است

کاهی بجای آنکه بیش بود آید که هر یک مرئوس و رئیس شود و پدر مادر پیر خود را
در طیران اعانت کنند و بجهت دانه و قوت آرند اکلش باتفاق حلال گوشتش سرد
و خشک بی دهنیت بهترش آنکه شکار باز شود اکل لحمش درد جگر ابرد و بطیء
الهضم بود و اگر با ادویه حاره خورند بهتر است موافق امزجه محرورین است
تخصص جوانان را و در زمستان بهتر و بعد از خوردنش عسل خورند و بهتر آنکه
سک بعد از ذبح بپایش سنبه بیاویزند تا دو روز و بعد باستمرار خورند زهره اش
خوف زایل برد مغز سرش را از زیبق مخلوط ساخته در بینی ناسی ریزند آنچه فراموش
کرده بخاطرش آید تعبیر دیدنش در خواب دیدن مرد غریب بود اگر بیند که لک لک
بسیاری از آنها شده بمال و ریاست رسد اگر یکی بگیرد بقومی پیوندد که نصاری
گویند اگر لک لکی بیند سفری دور کند اگر بیند با آشیان خود رفت بشهر خود رود
ارطامیدورس گوید دیدنش در زمستان دلیل قطاع الطریق است و اگر بیند
در لام مفتوحه فرزند خود جوید اعانت ابوین کند باب بیست و سیم در لام مشتمل بر یک فصل اعنی
لقلق تعبیر لغلغ و لک لک نگفته کس گو را در آشیان بود و صید او تنت مار
مرغ دراز گردنیست که مار خورد و از ذکاوت و زیرکی او آنکه دو آشیان سازد
و هر چند روزی در یکی بسر برد و چون حس کند باد و هوا کند بدیار دیگر رود و چون

ققنس

خواهد که سایر جانوران را از مکانی براند لک لک آنجا اندازند صدای فزع او
فرار کنند اکلش حرام از جمله خواصش آنکه چون او را ذبح کرده بر بدن مجذوم
مالند شفا یابد هر که یک دانگ از مغز سر او با یک دانگ پنیر مایه خرگوش گداخته بنام
شخصی بکسی خورانند بغایت محبت او پیدا کند هرمس گفته هر که استخوان لک لک
با خود دارد عشق زایل کند و اگر عاشق باشد آرام پذیرد هر که چشم راستش
با خود دارد خواب نکند و اگر چشم چپش با خود دارد جز خواب نکند هر که بیند
اگر هر دو چشمش با خود دارد در آب غرق نشود و اگر چه شنا نکند تعبیر دیدنش
در خواب دلیل قومیست که با هم دوست باشند یا دلیل سرما و برف بود
اگر متفرق بیند اگر مجتمع بیند دزدان و راه زنان باشند و اگر رائی مسافر بود
دلیل خیر و برکت یا دلیل غایب باشد باب بیست و چهارم در میم مشتمل بر یک فصل اعنی در میم
مفتوحه مالک الحزین گویند مرغیست غیر بوتیمار اگر چه ترک من در گفت کرده نام او و خار
از عجایب کار او آنکه همیشه نزد آب روان و چشمه نشیند و آب ننوشد اگر از
عطش بمیرد و اگر آن آب خشک شود و بیابان غمگین شود و خائف گردد و ماهیان را
از دریا بر باید و بخورد و شناوری ندارد خود را در کنار بحر اندازد تا ماهیان
نزد او جمع شوند پس جمله را بر باید و مباشرت نکند و گویند شبیه او در میست

که در شب مثل شمع روشن گردد و در روز طیران کند و نرم و سبز است غذا ایش
خاک است و سیر نشود بخوف آنکه خاک تمام شود و گرسنه ماند والسلام
معز در پارسی بجز بز مینیت ⁘ که ترکی کچی بود باشد ⁘
بعین مهمله و زاء معجمه بز که ترکی کچی گویند اکلش حلال و موصوف بحماقت
تفضیلی که بگوسفند دارد و بزیادتی شیر و ثخانة پوستش و پیه او بجای
دنبه اوست چنانچه عرب گویند المعز فی بطنه یعنی دنبه بز در شکم اوست
از جمله خواصش آنکه اکل لحمش مورث غم و نسیان و مولد بلغم و محرک
سودا است لیکن صاحب دمل را انفع و بد ابن سینا گفته که سرکین او محلل
خولک است بسبب قوتی که در اوست اگر زن او را باپشم بردارد سیلان
خون از وی باز دارد و اگر شاخ بز سفید را سائیده و در کوی محکم بسته زیر
بالش گذارند بیدار نشود تا برندارند اگر زهره شهاز که بز پیش رو گله است
با زهر گاو مخلوط کنند فتیله سازند در گوش کر گذارند کری را ببرد و منع نزول
آب کند و اکتحالش مانع روئیدن موی زایده است که کنده باشند از چشم
و گوشت زاید چشم را نیز برد و طلایش داء الفیل را برطرف کند خوردن
مغز ساقش نسیان آرد و محرک سودا گردد فصل دوم در میم مکسوره

منشار

بحر صحیح

منشار بنون و شین معجمه ماهی است در زنج مثل کوه بزرگ نزد سر او دو استخوان
بزرگ است مقدار ده زراع و با آن آب دریا را در تلاطم آرد و آوازی مهیب کند
و آنرا از بینی و دهن خود بهوا افشاند چنانکه اهل کشتی گمان باران کنند اگر در زیر
کشتی بگذرد بشکند و اهل کشتی چون او را ببینند بزاری و ابتهال نزد حق تضرع
کنند فصل سیم در میم مضمومه که چیزی ندارد باب بیست و پنجم در نون
مشتمل بر سه فصل است فصل اول در نون مفتوحه ⁘ نحل زنبور عسل در پارسی
باشد و بال اروسی خوانند است ترک نحل بحاء مهمله انگ عسل ترکی بال آریسی
گویند چون سبحانه تعالی از او بمردم عطای عسل نموده ولهذا او را نحل
گویند چه نحل بمعنی عطاست و در عجایب المخلوقات آمده که روز عید فطر را روز
رحمت گویند بجهة آنکه در این روز حق سبحانه وحی کرد بزنبور عسل و او حیوان میمنت
صاحب فهم و کیاست و شجاعت و در عواقب امور نظر کند فصول سال
شناسد و اوقات باران و تدابیر چراگاه و مطاعم داند و مطیع پادشاه خود
ارسطو گفته که نحل نه قسم است شش قسم از آنها بعضی با بعضی الفت گیرند
غذای آنها از فضول حلویات و رطوبات که از شکوفه و اوراق اشجار
ترشح کند همه را جمع کرده ذخیره کنند و آن عسل است و آنچه از از بار و گیاه

برداردو بجز طوم بردارد وبران خود بار کند از ران به پشت نقل نماید
و از کلام علما چنان مستفاد میشود که شکوفه در جوف وی مستحیل شود و بیرون
آید لیکن معلوم نیست که تقی بیرون آید بالفعل که کُلِی مِن کُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُکِی
سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا یَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِیهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ
نون فِی ذَلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ و اختلاف عسل بسبب اختلاف زنبور است یا بسبب
اختلاف اغذیه و چون خانه از موم بنا کنند بجهت پادشاه خانه جداگانه سازند
و از آنها کار نکنند و بصغر جثه از ماده ممتاز نشوند و بهیات مجموعه برخیزند
و فرود آیند اول موم سازند بعد تخم ریزند چو موم او بمنزله آشیانه مرغ است
پس حضانت نماید تا از تخم وی کرمی بهم رسد که بچه او بود پس کرمها متحرک
شوند و غذا از نفس خود خورند تا بپرواز آیند و بر شکوفه یا بر شکوفها مخصوص
نشینند بعضی خانها را از بچه و بعضی را از عسل پر کنند و چون از پادشاه
خود فسادی ببینند معزولش کنند یا بکشند تا بهم بیرون نیایند پادشاه بیرون
چون از طیران عاجز شود لشکر او را بر دوش خود سوار کنند و پادشاه شان را
یعسوب نامند که در باب یا بباید نشان آن این است که نیش ندارد و نکند
باشد بهترینش آنکه سرخ رنگ و بدتر آنکه سیاه بود و در او نقطهای سفید باشد

و هر یک

و هر یک از لشکر کاری دیگر کنند یکی موم سازد یکی عسل ریزد یکی آب آرد یکی خانه
سازد بر شکل مسدس که اختلاف در آن نبود جهة آنکه از اشکال مثلث و مربع
تا معشر هر یک با امثال خود در دایره جمع شوند البته مابینهم فرجه و فاصله واقع
شود الا مسدس که هر چند در پهلوی هم واقع شوند فرجه و فاصله در میان
نماند و این اوسع اشکال است که نحل را در بنای خانه خود این شکل اختیار آمده
در عجایب کار او نظر کن که بچه نحو خود را از نار رود اثمار رساند و اشیای طیبه فرا
گیرد و از نجاسات و اقذار اجتناب و احتراز نماید و بچه دستور اطاعت سلطان
خود کنند و اگر زنبوری فرمان نبرد و بار بنیاورد یا با نجاسات و اقذار نشسته باشد
بفرمان پادشاه او را بکشند و بیرون اندازند بچه آتش از ما در بهتر کار کنند سیما
در فصل ربیع و خریف و از طبع اوست نظافت و پاکی و جز آب صافی ننوشند
و از عسل نخورند مگر بقدر کفایت و اگر در نحله عسل کم شود در آب اندازند تا خوف
ایشان بسیار شود از نفوذ آب و خانه و کور خود خراب کنند و پادشاه را بکشند
و چون خار و پوست اندازند اگر سوسه بدیشان مضرت رساند مشتی نمک در نحله
ریزند و هر ماه یکبار بکشایند و سرگین گاو دود کنند تا سوسه بر طرف شود و غلط
در خانه هم نروند و هرگز ترک کار نکنند مگر آنکه هوا تاریک شود و ابر و باران

وآتش جمهور امام برآنند که عسل از دهن نحل بیرون آید و از امام همام علی ابن
ابیطالب ع در مذمت دنیا منقولست که فرموده بهترین ملبوسات شما لعاب
کرمی است و اشرف مشروبات شما رجیع نحل یعنی برگشته او و این افاده می‌کند
که از دهان او برآید و در این حرف منیت که عسل از درون او بیرون آید بلکه در آنست
که از کدام جانب بیرون آید مذکور است که ارسطاطالیس خواست این معنی را بفهمد
بجهة نحل خانه از شیشه ساخت نحل اول شیشه را بموم پوشید تا عمل وی معلوم
نشود در تفسیر آمده که مراد از عسل شهد محبت امیر نحل است که علی ابن ابیطالب ع
باشد که او را یعسوب دین نامند حدیثی از حضرت مقدس نبوی صلعم منقولست
که دلالت بر عموم کند که العسل شفاء من کل داء لما فی الصدور و فعلیکم بالشفاء
بین القرآن والعسل یعنی عسل دواء هر دردیست و قرآن شفای هر چیزیست
که در سینهای شماست پس بر شما باد باین دو شفا که در قرآن و عسل است اگر
آب باران و زیت و عسل را در هم مخلوط کرده به بیمار دهند البته شفا دهد
که وانزلنا من السماء ماء مبارکا و فیه شفاء للناس و شجرة مبارکة که در وصف
این سه آمده حضرت مقدس نبوی صلعم صاحب اسهال را بخوردن عسل امر فرمود
خون زیاده شد باز عرض کرد باز فرمودند بخورد تا سه مرتبه دفعه چهارم فرمودند

که صدق

که صدق الله و کذب بطن اخیک اسقه عسلا یعنی خدا راست گفت که فیه شفاء و دروغ
گفت شکم برادر تو که دیر قبول کرد شفا را باز عسلش دهید چون خورد شفا یافت
و عسل گرم و خشک است و ادرار بول کند و اسهال نماید و عطش آرد و مستحیل بصفرا
شود و مولد خون با حدة گردد اما با آب بجوشانند و کفش بگیرند و حدتش برود
و نفخش نماند خر نفعش از ربعی النفع است و سبب ترش و دفع مضرت او کند
اگر العسل آب و آتش بدیده مشک و اخل نموده اکتحال کنند منع آب کند بالیدنش
بر بدن دفع شپش و رشک کند لیسیدن او با انگشت علاج گزیدن سگ دیوانه
کند اکل مطبوخش دفع سمومات کند اگر کسی موم با جوز دارد و تحلیل شود و نشود
و عکس گردد و قتلش مکروه و اکلش حرام التعبیر و دیدنش در خواب دلیل از زانی
اگر از خانه اش عسل آورد روزی حلال باید اگر تمام برادر بر قومی ستم کند اگر
بر سرش نشستند والی قومی گردد اگر شاه بود ملکی باید بجهة اهل فلاحت دلیل خیر بود
و بجهة دیگران خصومت بود اگر از ایشان بکشت بدشمن ظفر یابد اگر مریض بیند
شفا یابد اگر با انگشت بخورد در تزویج کند و اکلش معانقه و تقبیل بود و شهدش
میراث حلال بود و اگر در نزد خود عسل بیند علمی باید که مردم از او بشنوند
نثر گر کسی باشد اندر پارسی ⁂ ترک تاجر خواند او را در سخن ⁂

از حسن ابن علی ع منقولست که فرمودند که کرکس در صورت خود میکوید عش ما شئت
فان الموت لاقیک یعنی هر نحو که خواهی زندگی کن که مرگ بتو خواهد رسید واین
عمر خود کوید چه هزار سال عمر کند کویند بار نادی جمع شود چنانکه خروس با کیان
بعضی کویند از نظر کردن به نر خود بیضه نهد لیکن آنچه بصحت رسیده اینست
که در اماکن عالیه که آفتاب رو باشد بیضه نهد و حضانت او کرمی آفتاب حدّه
نظرش بمرتبه ایست که از چهار صد فرسنگ جیفه را ببیند کویند بقوه شامه مطلع شود
لهذا بوی خوش کشنده اوست قوة طیرانش بمرتبه ایست که بروز از مشرق بمغرب
تواند پرید که بر جیفه که عقاب نشسته نازل شود تا عقاب خود او نخورد همه طیور جوارح
از او ترسند و از حرص چندان از جیفه خورد که از طیران باز ماند پس چند مرتبه
مدود خود را طبقه طبقه در هوا بلند کند و بیشتر در این حالت او را صید کنند
و ماده اش از بیم خفاش برگ چنار بر بیضه خود در آشیان نهد در مفارقت
زوج خود بیش از سایر طیور غمگین شود و باشد که بمیرد و سنگی در آشیان
عقاب یافت در آشیان او نیز یافت شود که جهة عسر الولاده نافع است
که بخود آویزند و در طیور سباع بزرگ جثه از وی نباشد و او را عرف
الطیور نامند یعنی سید طیور و حکایت تابوت نمرود که باد داد کرکس

ازبو ۱

در هوا بلند شد مشهور است اکلش بسبب جیفه خواری باتفاق حرام اگر دل او در پوست
گرگ گذارند و بر آدمی آویزند محبوب القلوب گردد و در نظر سلاطین و خلق
باهیبت و معزز گردد اگر استخوان ران چپ او را بر کسی آویزند پیچش روده
او را نافع بود اگر پاشنه او را بر صاحب نقرس نهند شفا دهد پاشنه چپش را
بچپ و راستش را براست باید بست اگر پرش را در زراعت گذارند همه هوام
بگریزند اگر جگر او را سوخته بیاشامند قوه باه دهد اگر زهره اش را با آب سرد
مخلوط کرده اکتحال کنند و بر دو چشم طلا کنند منع نزول آب کند اگر
خاک اعلای لورا بر گردن آویزند هیچ یک از هوام نزد او نیاید اگر یکی از او
زیر زن عسر الولاده نهند زود وی بار نهد تعبیر دیدنش در خواب دلیل
پادشاه بود اگر با او نزاع کند پادشاه بر او غضب کند اگر مالک او گردد ملک
بزرگی یابد اگر بچه اش بدست آید فرزندی او را بهم رسد اگر روز ببیند بیمار
شود اگر در دیشش خراشید بتی بیمار شود دیدن مذبوحش دلیل فوت پادشاه
بود اگر زن حامله ببیند فرزند بد مایه دهد بعضی از یهود دیدنش را دلیل انبیا
و صلحا دانند که در تورات انبیا را باو نسبت داده اند بعضی او را با کر ملک
تعبیر کنند چون حق سبحانه و تعالی ملکی بر صورت او خلق کرده که موکل

از اراق طیور است جاماسب گفته که دیدن و شنیدن آوازش مخاصمه نمودن
با انسانی است هرکه مالک وی شود بعزت و سلطنت رسد و بر اعدا غالب شود
و عمر دراز کند دیدن ماده اش دلیل زنان کنار و صغار اولاد و دلیل اولاد است
و باشد که دیدنش دلیل رموت باشد **نعامه بغیر از شترمرغ نیست**
که خوانند ترکان دَوَه قوشیش حیوانست که پر دارد و نپرد و جوجه کند بعضی
گمان برده اند که از شترمرغ بهم رسیده این گمان باطلست بلکه او نیز نوعی از حیوانات است
که برزخ میان طیور و بهایم است اعرابِ از عجم آنکه او رفته که طلب شاخ کند
شاخ نداده و گوشهای وی بریده اند لهذا او را ظلیم گویند یعنی ستم رسیده
این زعم نیز باطل است که او را اصمعا نیز گویند یعنی کوچک گوش از عجایب
امر او آنکه بیضهای خود را بطول بخط مستقیم گذارد و حضانت نماید پس
بطعمه رود و اگر بیضه شترمرغ دیگر بیند حضانت کند و از بیضه خود فراموش کند
بدین سبب نزد عرب موصوف است بحماقت و بیضها به سه قسم منقسم سازد
اعلا را حضانت نموده تا بچه بیرون آرد اوسط را غذای خود و ادنی را بیرون
گذارد تا متعفن گشته کرم شود و غذای بچهای خود سازد نر او در حضانت
معاون ماده خود نکند بخلاف سایر طیور او را قوت سامعه نبود آنا شامه

ادام الله

او بمرتبه ایست که از اماکن بعیده استشمام صیاد خود کند لهذا اعراب در امثال
خود گویند فلان اشم من نعامه و خاصه نعامه و سوسمار است آب نخوردن و
نشنیدن حماقت او بمرتبه ایست که در رسیدن صیاد سر در ریگ فرو برد و اگر دو دیدش
مقابل دیدن باد بود هرچند تند تر رود تند تر رود و استخوان و آهن و سنگ و کلوخ
فرو برد و هضم کند از گوش کودکان گوشوار رباید و آتش فرو برد و مشتعل نشود
اکلش حلال از جمله خواصش آنکه زهرآش سم قاتل است و مغز استخوانش
مورث کسالت و کاهلیست اگر سرگینش را صلایه کرده بر سعفه مالند در ساعت
زایل کند سعفه سیاهیست که در صورت پیدا شود اگر آهنی را که فرو برده پیش
از گداختن از شکمش بیرون آرند هر شمشیر و کاردی که از او سازند هرگز کُل
نشود **نعبیر** دیدنش در خواب دلیل زن بد دلیست بعضی تعبیر به نعمه نموده
اند اگر بر او سوند با خواجه سرای دخول کنند یا دلیل کریست دیدن هر کیش
نعمتی است و چون منعقد و بیند بعضی منعقد و بیند **نعجه** میش از جمله خواصش
آنکه اگر زهر او را سوخته بزیت مخلوط کنند و طلای بر ابر او داخل کنند سیاه
کند اگر شیر او را بر کاغذ نویسند چون خشک شود ظاهر نشود و چون در آب
فرو برند خط سفیدی ظاهر گردد و اگر پشم او را از زن بردارد و بار نگیرد **نعتیر**

دیدنش در خواب دلیل زن شریفه مالدار است دیدن فرزندش دلیل زن بی مال است
ولاغرش میراث پشم و شیرش مال اگر داخل خانه اش شود نعمت و فراخی بیند
اگر بچه اش فوج شد زنش بار بگیرد و بسیارش دلیل زنان صالحه که دیدنشان دلیل غم

نمر منیت در پارسی جز بلنگ که فیلان بترکیش کویند نام

شبیه ببر است لیکن بجثه کوچکتر از وی دو صنف است یکی بزرگ جثه کوتاه دم
دیگری کوتاه جثه و بزرگ دم هر دو صاحب قوت و سطوت بر همه حیوانات حدود
و از هیچیک نترسد و معجب باشد چون سیر شود سه روز بخوابد رایحه اش
نکو است بخلاف سایر سباع چون بیمار شود موش خورد تا مرضش رفع شود
جاحظ گوید که آشامیدن شراب دوست دارد چنانچه باید چندان خورد که مست
گردد و در این وقت او را صید کنند جمعی برآنند که وضع حملش نشود الا
وقتی که ماری برا او طوق بسته باشد و در هر نفس برا و نیشی زند و از طبع او است
شده حرص و صبری و عداوه با شیر و لشده حمیه و ربانیده است از اماکن بعیده
که حیل گر بجهد و بند شود و چون چیزی نیاید گرسنه صبر کند تا صیدی بدید بردار
نخورد و از خاتم انبیا صلی الله علیه وآله منقول است که فرمود موسی علی نبینا
وعلیه السلام در مناجات درخواست کرد که جبروه مرا به گرامی ترین خلق

خود خطاب

خود خطاب مستطاب در رسید که گرامی ترین خلق من آنست که بهوای مسارعت
کند مثل هوای کرکس بهوای خود والفت گیرد با بنده کان مثل الفت مردم با
کودکان خود و غضب کند بر بانگ پرده شرعیت چون غضب پلنگ و بانگ انام
که خلق کم باشند یا بسیار و این شدت تمثیل است باتفاق اکلش حرام چو
اسباع ضاره است از جمله خواصش آنکه اگر سرش در موضعی دفن کنند
موش بسیار بر وی جمع شود و اکتحالش زهره اش روشنی چشم دهد و منع
نزول آب نماید اما سم قاتل است چون مغز سرش متعفن شود هر کس که بوی
او شنود هلاک گردد و از کله سر انسان بترسد و بگریزد چون موی او بخور کنند
عقارب و فار بگریزند اگر پیه گداخته او را بر جراحات عفنه گذارند شفا دهد
هر که بچه دم پیه وی خورد زهر هیچ افعی در وی کار نکند صاحب عجایب المخلوقات
گوید که جمیع اجزائش سم قاتل است بالتخصیص زهره اش اکل طبیخ قضیبش
دفع تقطیر البول کند و ادرار مثانه را ببرد و جلوس بر پوست وی دفع بواسیر کند
هر که پاره از پوست او با خود دارد در نظر مردم با هیبت نماید اگر دست
و ناخن وی در موضعی دفن کنند موشی در آنجا زنده نماند چون بر کسی زخم
زند موش طلب الشخص کند که بر وی بشاشد یعنی بر زخم او تا بمیرد و صاحب زخم

پلنگ باید از موش بترسد اگر کسی پیهش را بر بدن مالد و بر پلنگ در آید پلنگ از وی
بگریزد **تعبیر** دیدنش در خواب دلیل سلطان جابر بود و دشمن شدید الشوکة
اگر او را ملبشد بر دشمن غالب گردد اگر گوشتش را بخورد بمال و شرفی رسد
اگر او را سوار شود بسلطنت رسد اگر پلنگ بر او سوار شود از دشمن خود
ببیند اگر بر پلنگ دخول کرد بر زنی از ظلمه مسلط گردد اگر پلنگی در خانه خود
ببیند فاسقی در خانه اش راه یابد اگر صیدش کند بمنفعتی رسد از طا
ارطامیدوس گفته که پلنگ دیدن در خواب دلالت بر مرد و زن کند
بسبب تغییر لون گاه باشد که دلالت بر بیماری و درد چشم کند کند
آشامیدن شیرش دلیل عداوت شارب است   نمله شعر

نمله اندر پارسی جز مور نیست   ترک خواند قارنچه اش در گفتگو

جهة کثرت حرکت مسمی بنمله شده او را ازدواج و مباشرت نیست بلکه نطفه او چیزی
حقیر و سفید است که بر زمین ریزد و بیضه متکون شود و آن بر خلاف بیضه
سایر نطاه است نه لفباد عظیم الحیله بود در طلب روزی چه هرگاه چیزی
یابد سایر مورچگان را خبر سازد تا پیش وی آیند و اختصاص بر بیشان
دارد و دانه که ذخیره کند از بیم روئیدن دو نیمه کند و دانه گشنیز را

بچهار حصه

چهار حصه کند که در یکجا چهار دانه است و چون دانها رطوبتی بیند بیرون آورده
و خشک کند و باز بجای خود بر گرداند حیواة و تعیّشش نماید یعنی بر انچه او قناعت
کند هیچ حیوانی جز انسان و نمله قوت خود ذخیره نکنند و بسبب هلاک پر بر آرد
و درون اوست و ششش دست و پائی که دارد و در زمین بجهة خود خانه حفر
کند و کجها در راه خانه خود سازد که آب باران داخل نشود و گاه باشد
که دو خانه سازد یکی بر فوق و یکی بر تحت که بر ذخیره خود ترسد نقل است
از عدی ابن حاتم طائی که بجهة مورچگان نان را خورد میکرد و میگفت که ایشان
همسایگان و متعلقان مرا اند و ضعیفند و با ضعاف مضاعف راضی
نیستند با این جثه ضعیف استخوان جرائی بردارد و بخانه خود برد و تا
دو سال نگهدارد با آنکه عمرش زیاده از سالی نیست بعضی از انواعش چون
زنبور نگزد و نوعی از انرا نمل الاسد گویند چه مقدم او اسد باشد و موخرش
نمل مشابهة دارد و در کشتنش بجهة رفع آزار او هیچ کراهتی نرسیده
از احادیث و بجهة افسون مورچه چهار پارچه سفال آب ندیده نوشته
در چهار اطراف خانه دفن کنند که دیگر مورچه در آن مکان دیده نشود
در زمین فرو رود اذا قالت طائفة منهم یا اهل یثرب لا مقام

[illegible]

لکم فارجعوا فاجتنبوا الا تسکنوا فی منزلنا فیفسد و اوالله لا یصلح عمل المفسدین الم
تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله
موتوا افاتوا کذالک یموت النمل من هذا المکان ویذهب و در اخبار بعضی
نبوی نهی از کشتن مورچه نیز رسیده است الکشن حرام و از جمله خواص آنکه اگر
بیضة النمل بر جای موی برکنده بمالند دیگر موی بر نیاید و اگر در میان قومی
باشند متفرق گردند اگر وزن یک درم بخورد کسی ببیند ضبط اهل خود نتواند
کرد اگر در مکانی آب سماق بریزند یعنی پاشند لیکها از آنجا بگریزند اگر قطره قطران
در خانه موران بریزند بزمین فرو روند اگر کبریت را کوبیده در خانه ایشان
بریزند هلاک گردند اگر رکوی حیض کرده چیزی بگذارند موران نزدیک او نروند
چون هفت مورچه دار از در شیشه که مملو از روغن زنبق باشد بیندازند
و سرش را محکم بسته یک شبانه روز در سرگین حیوان دفن کنند و بعد بیرون
آورده صاف کنند و در وقت ضرورت بر احلیل بمالند تهیج باه کند و عمل
قوی نماید و انعاظ شدید آرد علیکم بالتجربة والعمل تعبیر دیدنش در خواب
دلیل مرد ضعیف و اصحاب حرص و گاه بحیوانات تعبیر کنند اگر بیند که داخل
خانه او شد و بار گران همراه داشت فراخ روزی گردد و اگر بر فراش

دید

خود ببیند کثیر الاولاد گردد و اگر دید که بیرون میروند اولاد و احفادش کم شوند اگر ببیند
که از مکانی بپرید کسی را از آنجا بمیرد یا بسفر رود و در هر مقام که مور آید یا ماند روزی
و نعمت فراوان گردد و چه جائی که چیزی نباشد نماند فصل دویم در نون مکسوره
نسناس جز آن بعله خلقت نبود   که بجز بر سر یک پا ندود
بعضی بفتح نون خوانده اند خلقتی است بصورت مردمان اما ضعیف الخلقه
در مروج الذهب آورده اند که حیوانیست چون انسان و برا یک چشم باشد
و از آب بیرون آید و حرف زند صاحب عجایب المخلوقات آورده اند که ایشان
گروهی باشند هر یک را نصف سر و یک دست و یک پای گوئی نصف انسانیت
بطول بر یک پای جهد و تند رود و در دویدن سریع است ابن اسحق گفته
که نسناس خلقتی باشد بصفت مذکوره و اهل یمن صید ایشان کنند و بخورند
گویند وقتی سه نفر از ایشان را صید کردند و دو نفر گریخته پنهان شدند
آن یکی را چون می کشتند تعریف از فربهی او میکردند یکی از آن دو که مخفی بود
گفت چرا فربه نباشد و حال آنکه غالب خوراک او مرو است که حب الخضرا
باشد پس او را گرفته تزویج کردند ذا الجسم گفت چه نیکو صفتی است خاموشی
آن دیگری که پنهان بود گفت منکه سخن نخواهم گفت بدین گفتن او نیز کشته

شد بعضی گفته اند که این طایفه از نسل ارم ابن سام اند که با عاد و ثمود برادر
بود و بیشتر در بیشها و سواحل بحار تعیش کنند و بلغت عرب بعلت قرب جوار
متکلم می شوند و نامهای عربان برخود گذارند و بیکپای راه روند و بر اشجار
صعود کنند و از کلاب بترسند از ابن عباس منقولست که گفت ناس رفتند
و نسناس بماندند باتفاق اکلش حلال نیست چه از جنس مردمان شمرده شده
تعبیر دیدنش در خواب دلیل مردم قلیل العقل است که بهلاک خود کوشند
و کارهای بیفایده کنند فصل سیم در نون مضمومه که چیزی ندارد باب
بیست و ششم در واو و آن مشتمل بر یک فصل است که واو مفتوحه باشد که آن
وحش است که دواب غیر مانوس بری است و بجهة دفع ضرر آنها و سایر موذیات
از جن و انس این دعا را بخوانند اللهم انی اسئلک بسر الذات و بذات
السر هو انت لا اله الا انت احتجبت بنور الله و بنور عرش الله و بکل اسم
الله من عدوی و عدو الله و من شر کل خلق الله بمائة الف لا حول و لا قوة
الا ختمت علی نفسی و دینی و اهلی و مالی و جمیع ما اعطانی ربی بخاتم الله
القدوس المنیع الذی ختم به اقطار السموات و الارض حسبنا الله
و نعم الوکیل و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین باب بیست و هفتم

در های

درهای هوز هدهد بود مرغ تاجدار مرغیست معروف و در اخبار آمده که روزی
سلیمان نبی عم در اراضی یمن در موضعی نزول فرمود و بسبب نبودن آب در وقت
نماز تجسس هدهد نمود و نیافت عقاب را طلبیده فرمود که هدهد را حاضر کن که
او را یا ذبح کنم یا عذاب دردناک کنم بکندن پر او یا بمفارقت از زوجهٔ او مگر آنکه
متمسک شود بدلیل و حجهٔ روشن پس عقاب در هوا بلند تا همه روی زمین
در نظر او چون کاسه بیننده شد پس هدهد را دید که از جانب یمن می آید
بقوت تمام بجانب او نازل شد هدهد پیش از وصول عقاب او را قسم داد که متعرض
ایذای من مشو عقاب گفت وای بر تو پیغمبر خدا را از این غیبت بخشم آورده
و قسم یاد کرده که ترا بکشد یا بعذاب الیم مبتلا سازد گفت آیا هیچ استثنا
نکرده گفت چرا مگر بحجهٔ و دلیل روشن آری گفت غم نیست و با عقاب بسرعت
نزد آنحضرت آمد و در مقابل آنحضرت دم خود سست کرده و دو بال
بر زمین همی کشید و میگفت یا نبی الله اذکر وقوفک بین یدی الله یعنی
بیاد آر ایستادن خود را نزد خدای سلیمان عم از این سخن لرزه بر اندام او
افتاد از او عفو کرد و سبب غیبت او پرسید هدهد احوال شهر سبا و کیفیت
امر بلقیس را بتمامه معروض داشت پس سلیمان عم عرض کرد که میخواهم ترا

بالشکرت مهمانی کنم در فلان جزیره پس حضرت قبول کرده در روز موعود
بآن جزیره بالشکر نزول اجلال فرمود هدهد نیز طیران نموده ملخی گرفته بکشت
و در دریا انداخت و گفت بسم الله بخورید ازین شوربای ملخ پس حضرترا
بالشکر ازین حرکت خنده آمد او را عفو کرده بعضی بهمین حرکت را سبب
عفو دانسته اند و از خوی اوست نیکوئی کردن با والدین خود خاصه در
پیری ایشان که طعمه بجهت ایشان آرد و بزوجه خود نخورد و نیا شامد دام
که نزد او باز آید اکلش حرام است زیرا که منهی القتل و منتن الریح است
از جمله خواصش اگر پر او را در خانه بخور کنند هوام از آنجا نه گریزان
شوند آویختن چشمش بر صاحب نسیان باعث فراموش نکردن گردد
اگر دل او را بریان کرده با سداب تناول کنند قوت حافظه بیفزاید اگر
هدهد را پر کنده در سرائی یا خانه اندازند چنان ویران شود که هرگز آباد
ان نگردد و هر که روده او بر خود آویزد از رعاف و رفتن خون قروح
ایمن باشد اگر چشم او را در پوست او گرفته با خود دارند در نظر اعاظم
معظم و مکرم باشند اگر خاک آشیان او را در زندان محبوسین پاشند همه
نجات یابند اگر چنگلی از پای او را با خود دارند از چشم بد محفوظ در عافیت

بلغ

باشند اگر دم او را با دوش مخلوط کرده بر درختی آویزند اثمار بدهد اگر بالکیان
نیند بیضه نهند اگر بر صاحب رعاف بندند خونش باز ایستد اگر زبانش را در
روغن کنجد اندازند و در زیر زبان گرفته نزد ملوک و امرا روند حاجت روا باز
گردند و اگر با خود دارند بر خصم غالب آیند اکل مطبوخش قولنج را نافع است
اگر مغز سرش را با آرد گندم خمیر کنند و قرصها سازند و در سایه خشک
کنند و هر کس بخورانند بغایت دوست گردد و در وقت خورانیدن در
در نفس خود بگوید عَظَّمْتُكَ یا فلان ابن فلانة بِهُدْهُدٍ تَسْتَمِعُ لِقَوْلِي وَتُطِيعُنِي
وَتَشْهَدُ كَمَا شَهِدَ لِهُدْهُدِ سُلَيْمَانَ ابْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ آن کس او را
بسیار دوست دارد و از نخشش بیرون نرود اگر پوستش بر بازوی چپ بندند
نزد زنان محبوب القلوب گردند اگر منقار و زبان وی بگیرند و در ورق پوست
آهو که اسماء الله بر آن نوشته شده باشد بگذارند و بر رشته ابریشمی سیاه
یا سرخ محکم به بندند و در زیر باب خانه منظور دفن کنند محبت زیاده باد
پیدا کنند و آن این است خطیطو ایوریائیل و صفائیل و اگر خون
او را در چشمی که موی زاید دارد تقطیر کنند موی زاید دارد تقطیر کنند موی
را زایل کند اگر هدهد مرده یا ذبح در خانه آویزند ساکنین خانه از چشم

بد محفوظ ماند اگر مغز سرش را بعد از ذبح خشک نموده با مصطکی صلایه نموده
با بلیت و یک مثقال نیک برگ مورد صلایه کنند هر که ببوید محب بوبانیده گردد
اگر چشم راستش را در برگ ای تازه بپیچد و بر بازوی راست بندند زن هر که رود
دوست دار او شود و اگر روده‌های او را خشک کرده صلایه کنند و با روغن
کنجد مخلوط سازند و سه روز متوالی بر موی سفید مالند سیاه گردد و اگر خونش
را گرما گرم بر سفیدی که در چشم بهم رسد بچکانند زایل کند هر که لحیهٔ اسفل او را
با خود دارند مردم او را دوست دارند اگر بالش را نزد دیوانه بخور کنند
صحت یابد اگر گوشتش را بجهت معقود و مسحور بخور کنند گشاده گردد و اگر پاسه
پر از بال جپش در خانهٔ ظالمی را جاروب کنند و بگویند چنانچه خاکروبه قلع سه روز
شود فلان بن فلان این شخص از آن مکان آواره شود و دیگر عود نکند اگر بال
جپش را سوخته خاکسترش را در ره بند کسی که خواهی ریزی چون پای بر او
نهد لغایت دوستدار تو گردد و درازترین بالهای جپش بجهت حب و قبول
آزموده است که در پوستی دوخته با خود دارند تعبیر دیدنش در خواب
دلیل مرد عالم غنی است که بر او بد گوید هر که او را در خواب خود ببیند عزت
و مال یابد متکلم باد خبر از زن و سلطانست یا مسافری آید و نیز امانست بجهت

خائف

خائف و بارب ابن مقری گفته دیدنش دلالت کند بر خرابی خانها زیرا که آشیانش
ما خود از بدالدارست و باشد که دلیل رسول صادق یا مقرب سلطان یا جا
سوس عالم کثیر الجدال یا نجات از شداید و عذاب بود یا دلیل معرفت الله
و شرع و دین و نماز و اگر رائی تشنه باشد آب یابد باب بیست هشتم در یا مشتمل
بر دو فصل که یاء مکسوره نیامده یاجوج و ماجوج مقاتل گفته که از فرزندان
یافث ابن نوح ع اند از اتراک‌اند و حذیفهٔ یمانی از حضرت رسول الله ص نقل کرده
که آنحضرت فرمود که یاجوج و ماجوج هر یک چهار صد امیرند و نمیرند تا هزار مرد
سوار از اولاد خود نه بینند صنفی از ایشان صد و بیست ذراع قامت دارند
و نوع دیگر یک گوش را فراش و گوشی را لحاف خود کنند و با کل فیل و خوک
دلیرند و مردهای خود را بخورند کثرتشان بمرتبه که مقدمهٔ ایشان در شام
و ساقه در بیت المقدس است و از بحر طبریه خورند دخول مکه و مدینه را
خداوند تعالی بر ایشان حرام کرده و چوب و اوراق اشجار نیز خورند از حضرت
امیر المؤمنین ع منقولست که صنفی از ایشان بطول یک شبر اند و صنفی را طول
بحد افراط و چون سباع و طیور صاحب انیاب و مخالب اند و گوشهای
بزرگ دارند بطریق بهایم و چون جماع کنند چون گرگ فریاد رسند و موها

دمبوهای خود دفع حر و برد کنند و هر روز سد سکندر را حفر کنند و چون
نزدیک شود که داه کنند شب شود و چون روز دیگر آیند بحالت اول
برگشته چون ظهور قائم ع نزدیک شود وقت غروب ان شاء الله گویند و فردا
سوراخ کنند و بیرون آیند و تیر بطرف آسمان اندازند آلوده بخون برگردد
پس حق سبحانه و تعالی بسبب نغف ایشانرا هلاک کند و اوکرمیست که
در گردن ایشان پدید آید **یحمور اگر شناسی آن خرگورست گش ترکی نام داغ اشکی گوید**
اورا دو شاخ است چون منشار که درختانرا بآنها قطع کند چون تشنه شود
بعضی گویند که این همان یامور است که شاخهایش مجوف هست و لونش
بسرخی کشش جلال شاآمیدن روغن او درد ویرا که در پهلوی آدمی بهم رسد
نافع است اگر بروغن بان مخلوط ساخته تناول کند انفع باشد تمام شد

کتاب خواص الحیوان بتاریخ یوم الاثنین
سادس شهر ربیع الاول من شهور
سنه احد و سبعین و مائتین بعد
الالف من الهجرة النبویه
صلوات الله و سلامه علیه
من ید حقیر کثیر التقصیر محمد بن
علی ... غفر الله له و لوالدیه و لجمیع المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحیم **قال امیر المؤمنین علی علیه السلام**

لک الحمد یا ذا الجود و المجد و العلی ‖ تبارکت تعطی من تشاء و تمنع
مر ترا حمد است و شکر ای صاحب جود و علا ‖ عالی کرم منع فرمائی دگر بخشی عطا
الهی و خلاقی و حرزی و موئلی ‖ الیک لدی الاعسار و الیسر افزع
ای خدای و خالق من وی پناه و نگاه ‖ دور اخلاصم بسوی تست در فقر و غنا
الهی لئن جلت و جمت خطیئتی ‖ فعفوک عن ذنبی اجل و اوسع
ای خدای من مرا گرچه خطا باشد بزرگ ‖ عفوت افزونست و اکبر از گناه و خطا
الهی لئن اعطیت نفسی سؤلها ‖ فها انا فی روض الندامة ارتع
ای خدای من اگرچه نفس دادم مراد ‖ ام بستان ندامت در چرا
الهی تری حالی و فقری و فاقتی ‖ و انت مناجاتی الخفیة تسمع
ای خدای من ببینی این فقر من و ریشم ‖ هم تو درگوش اوری در خفیه کریم دعا
الهی فلا تقطع رجائی و لا تزغ ‖ فؤادی فلی فی سیب جودک مطمع
ای خدا قطع امید من مکن دل مساز ‖ دل مرا چون هست از جود تو دام امیدها
الهی لئن خیبتنی او طردتنی ‖ فمن ذا الذی ارجو و من ذا اشفع
ای خدا گر نا امیدم سازی و رانی ز پیش ‖ لطف کردی امیدم باشد و شافع کجا

الهی اجرنی من عذابک اننی / اسیر ذلیل خائف لک اخضع

الهی فآنسنی بتلقین حجتی / اذا کان لی فی القبر مثوی ومضجع

الهی لئن عذبتنی الف حجة / فحبل رجائی منک لا یتقطع

الهی اذقنی طعم عفوک یوم لا / بنون ولا مال هنالک ینفع

الهی اذا لم ترعنی کنت ضایعا / فان کنت ترعانی فلست اضیع

الهی اذا لم تعف عن غیر محسن / فمن لمسیء بالهوی یتمتع

الهی لئن فرطت فی طلب التقی / فها انا اثر العفو اقفو واتبع

الهی لئن اخطأت جهلا فطالما / رجوتک حتی قیل ما هو یفزع

الهی ذ

الهی ذنوبی بذت الطود واعتلت / وصفحک عن ذنبی اجل واوسع وارفع

الهی ینحی ذکر طولک لوعتی / وذکر الخطایا العین منی یدمع

الهی اقلنی عثرتی وامح حوبتی / فانی مقر خائف متضرع

الهی انلنی منک روحا ورحمة / فلست سوی ابواب فضلک اقرع

الهی لئن اقصیتنی او طردتنی / فما حیلتی یا رب ام کیف اصنع

الهی حلیف الحب باللیل ساهر / ینادی ویدعو والمغفل یهجع

وکلهم یرجو نوالک راجیا / برحمتک العظمی وفی الخلد یطمع

الهی منیتنی رجائی سلامة وقبح خطیاتی علیّ یشنع

الهی فإن تعفو فعفوک منقذی وإلا فبالذنب المدمّر اصرع

الهی بحق الهاشمی وآله وحرمة ابرارهم لک خشّع

الهی فانشرنی علی دین احمد تقیا نقیا قانتاً ا خشع

ولا تحرمنی یا الهی وسیدی شفاعته الکبری فذاک المشفّع

وصلّ علیه ما دعاک موحد وناجاک اخیار ببابک رکّع

قهوه روغن مهندو صمغ عربی که در نیم وقیه آب حل شو ما قبر بر طبول انغ که از آتش نیم غه در حل کنند

له ا تکمیلی [illegible] مثقال ط نیم وقیه

اسحم زاج زرد لا که در آتش نجوذ در حل کنند توتیا هندی و نمک طعام که از آتش نیم غه در حل کنند

[illegible] ع نیم [illegible] مثقال

افتیمون که آتش را با آب توتیا و نمک در اول نمو بکار برند اما طریق کرفتن قهوه بیاور روغن مهندو

له ا تکمیلی اکر نباشد نفط اکر نباشد پیه کوسفند

دو در چراغدان کن و فتیله کلفتی در او نهاده بر چراغ پایه که آهن کرده باشد در خانه کوچک

چنان که تحت مرغان نسازند پس کلکه دار و نی بر سر آن نهاده بطریق شعله تا آن بر سد

پس روشن کرده تا قهوه بسقف آن جمع شود پس از فراغ از ضرب نمایند و اکر نخواهد چرب قهوه

بکار برد قطعات استخوان سوخته در روی بعتبه کرده در کیسه از کاغذ نموده کیسه را

خمیر کرفته در زیر آتش و بطرز زیبائی دمی وهد پس بیرون آورد تو قهوه در بکار

برد اما طریق صاف نمودن صمغ آنست که صمغ را در آب بریز تا حل شود پس صاف نموده در

ظرف چینی ریخته در آفتاب بکذارد تا خشک شود پس تکرار عمل کن تا سه بار بعد از آن در آب

حل نموده بکار برد اما طریق کرفتن آب مازو مازوها را باندازه نخود خورد نموده در

ظرف ریخته آب بقدریکه آنها را فرا کیرد در آن ریزد پس در آفتاب بکذار تا خشک شود

پس تکرار عمل کن تا سه دفعه پس دفعه چهارم آب بر قبر ریزد و بکرد زردی باشد که از بعد بر

[illegible] ثانیا صاف حل شن و قرمز را [illegible]

ما زیر جرب خلطها کرده تکرار آنکس [illegible]

دللا خلطها در دیده کرده [illegible] اما طریق کرفتن [illegible]

جیدرور بیده که در [illegible] اول آن [illegible]

[illegible] اما طریق [illegible] زاج [illegible]

[illegible] صاف نموده [illegible] بکار [illegible]

دیکر آنست که [illegible] اما طریق [illegible] صمغ [illegible]

نموده بکار برد اما طریق ترکیب اجزا [illegible]

بکار برد اما طریق [illegible] ملایه [illegible]

ما زورد مخلوط نما [illegible] جیدرور ملایه [illegible]

[illegible] در آن ریخته [illegible] ملایه [illegible]

حل نما و ملایه کن [illegible] ملایه [illegible]

[illegible] وطرف [illegible]

[illegible] عمل [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] نموده [illegible] الابجد